HIGH SCHOOL

PERSIAN COURSE

FOR 1937-38.



PUBLISHED BY

KIRAT CHAND.

Bookseller and Publisher,

SAMARANPUR.

Price 1/4/

Title only Printed in Minto Printing Works, Chaori Bazar, Delhi.

بای کول ا

مون جن پاشر-سها رشور محمد منهم

باردوم



تمينار مضمون

الم المفريامين البرال

سر الوارسيي

م إوكستار

اله نسينه مسكور ي

رباعيات عرضام

M.A.LIBRARY, A.M.U.



بك شبتاس ايام كذم فته مى كردم وبرهم تلفت كرده تا شف المى نورزم وسنكلاف دل را بالماس أب ديده مى فتم وابر اببا المناسب حال خود مى فتتم ما

Sir

بردم ازغری رو د نف پی نگری کنم نماند لیسے اسکونیاه رفت در خوابی مگرای بنجرو زه در با بی خیل انگس کر فت کارفت کوس کارفت دند و بارفت خواب نوشین با مداد ترسیل مرکه امدعارت نوسایش دند و برازسیل مرکه امدعارت نوسایش دن و منزل برگیری برافت

وي عمارت لبرزمرد كس وال در کی میلی اوس ووستى راك يداي غترار الهم يارنا يا نداردوسنت ماك ما پر عیش آومی مشکم است تابتدريع مبرو وفيعمت الوول ازعمر منركند منابد كريبن وحيا المنكف مد وركث يدتيا نكر تنوال ست كولشوازهات دنيا دست عارطبع مخالف وسكريش چندر وزيك اوند با بم توثل مان نيرس برايدار فالب كريكي زين جها رشدغالب نه مهر ميات ونيا ول لاجهم مروعاً دين كاس بَنْك الكس كر كوك يني بشرو نبك وبدحور سي سابدمرد كس نيار وزلير فويينن وست يرك ينش بكور فولش فرست اندكے ماندو توا مِنْعُرُّه بنور؟ عمر بريت است وأقتاب تمور نزسمت بإزنا ورى دستار اله بنهارست رفته ورمازار وقوامش وشرا بحسا مركة وروع فود فورد فويد . زاچین سن مرد باش برو-ببندسدى بكوش ول بشنو بعدازتا مل ايرخ منى معلوت وبالريدم كم ورنشيس عز لت المناهم ووا ا زصحبت في المهميني - ووشهرا ركفتار ماست بريشا ل شويم وا

لبديرليفال مكويم مرين

وطراق معروف که ازرون ول دوستان بهاست و کفارت کمین بها و فلاف اه معوامست منکس کساول الااباب یرزدوالففار علی در نیام وزمان فی گا از

زبان دردبان برد در مندست (۱) کلبد در کنج صاحب مهنر جود رایخ صاحب مهنر جود رایخ صاحب مهنر جود رایخ صاحب مهنر اندیک کرم بر فروش است یا شبنه کر در مندف منای در مندف منای در مندف منای در مندف منای در مندف مناسبت و مناسبت و

في الجدر با ن ازم كالمرا ووركشبيدن فوت ندرت م وروسك المعاولا اوگردانیدن مروّت ندانشخ کرمارموا فق بود و محت صا دق بهبت چینگ آوری باکسے ورمستنز کماز وے گزیرت او دیا گریز رسیری دید کیکم خرورت تن گفتیم و تفریح کنا<u>ں بیروں دفتیم دو تعمل رہیج ک</u>راتا ر صولت بروا رميده بود- وا وال دولت وروسيده قطحه كان اول أردى بهنت اهطالي بلبل كوينده برمنا برقضال لا لا ١٦- مر برگل بسرخ ازنم افتا ده لا لي مجوع ق بر مذاريثا مرعضيال شب رابيوستنال بإسكاد ومستال أفاق ببيت أفتا ورسوضع ثوش وخرم ودرختال دلكش ودربكفتي خردهٔ مينا برخاكش رخينه است وعفه نزياازتاكش دراويخة فطحه السيم إزلاله باك زكاريك وب برازمبوه باك كوناكون باددريهايه ورخت النفس كسترانيلده فرش افلهول با مدا د ال كه فاطر با زاً مدن مبراك يشتن ما لب اً مد. وييش وات برازگل وركيال وشيل وضميران فرايم الاورده - وا منگ ر توع كره فنظ كل بوستان راجنا فكه داني بقائ وعهد كلسنان راوف ك نبات دومكما كفنذا زر مرحم وبرينها بدولبتنكي رانشا بدركفنا -طرلق عب

لقم براك نزست ناظرال فيحت حاضرال كثار كلسنال نفسنبث توا

باباقل دسيرب ادفاال

حرکابین ۱ مبا دستای را شنیدم کشین اسبری استارت کردی باره در ما دن کرفت و مقط در ما لت نوسیدی بنر بالے که دا شن ملک دشتام دا دن کرفت و مقط گفتن که گفتن که دست از جا ل بیشو پیرمرچ در دل دار دیگو بربریت و فتن خرورت جونما عد کمریز دست بگیر دسم شعشیر نیز ملک برب بید که جرسگوید ۹ میکی از وزرائی مزیک محفرگفت اے فدا وند مسکوید و افعا فیک می دارش می در کرشت و در

گفت ابنا معین ماران ایددر حفرت با دشاد بال جزیراسی محرکفتن ب ملک را و شنام دا دوناسز اگفت ملک روی از رسین وریم مشید و گفت من دروغ که وی گفت بندیده تر امدمرا از براست که توگفتی کم آفرا روی و دونعملی او د-وایس را بنا برخیش وخیا بنت و خرد مندال گفته اند در و نام معلی اسیر برا از راستی فتنه انگیز بهیدی ا

ع معنوی اسمیر او او ای ماره میرونی است کریز فکو کو بد مرکه شاه ای کند کراو کو بد میرف باست کریز فکو کو بد

ای لطبقه برطاف ابوال فسیریدول او مشته بود یکنشو کی حمال اسے براد فائد کیس دل اندر حمیال آفرین ویں

مين مكيه مراكب نميا ونشيت كريب السريب وروو مكن مكيه مراكب نميا ونشيت كريب اكس جور وقوروو

يول المنك أولان كنظاماك جربر شخت مرول برايد والفاك

، مهد حرکا نهن مه سیکه از ملوک نواسان ملطان مجمود کتابین را بخواب و بدلید از وفات او بصد سال کرهمه و تو د او رخیته به د وخاک مننده مگریشانش کتیمیا در شیخان مهی گر دید ند ونظر می کر و ند-سامرهم از تا ویل آن خواعیا جرماندند مگر در ویشند که بحااً در دوگفت به وزهیش نگران ست کامکش یا دگران است

تطهر میرد بین فن کردهاند کرسهندیش پروئے زمین نیشان نار اس میرلائند رازمیرد تد زمیرهاک خاکش چنا ک بخدر دکرواستخوانی ند

زندوست نام فرخ نوشبروانيل مستحرجبيت كذشت كرفيثيوا سناتد خبرے کن اے فلا و عنیمت شار عمر السیشیز کر ہانگ برآ بد فلا ل فاند ا وحركا بيت مدر سلك التنافيد م كروناه بودو وتفرو ومكر مرا درانش ملبند بالا و فو تر و ما سے ملک میکراست واستحقار در وے نظر کر دیبرلفراست و مسم استيميار دريافت وكفت است يدركوناه خروسند ميانه نادا ل بلبندم جيفات كمتراقي ببتركه السناة كظيفة والفيام حكفت أس شنبدى كدلاغميروانا مستحشت بالسك بابيلي فسربر اسب نازى أكرصعيت بود بجينان انطويلم خسيرب بدر بخند بدوار کان دولت برب شدیدندو برا در ال بجال برخید بدند تامردسخن مكفت بالمشد محيث بنرش نهفت إنشد ہر میشیک رمبرکه فالیت شاید که بابنگ خفت مابنند شنبدم كم ملك دا دراب مدّن وششن صوب روكم توديج الشكرازيرو لمرف دوک ودیم اور وند و تشیدمیار ژبت کر و ند-اوّل کسیکراستی م جبائيدا لبراو دوى كفت رنظم أل ندس بالشم كروني بنك ي ثاب ر وزمیدا افرانکه مگرنر د بخون شکرے الكرينك رديون ويتاني زي مكند ايس ملفت وبرسباه وتنسن رو وتفيدا زمروال كارى بيداختول

میں پررمازا مدرزمین فدست بوسید وگفت و فطعتم اسکوشفس سنت فقر نمود تا درشنی بهنر نه بهندا ری اسپ لا غرمیاں کا را بد روزمیداں نرگا و برداری اور دہ اور کرسیاہ وشن بے قیاش او د- واینان اندک وجماعتے انہائی گریز کر دند اب نفرہ بر دوگفت داے مرداں مکوشیدتا جا سکر ذائی نوشیدا

ودست ازطهام ما زکشید وگفت محال ست که نهرمندان بمبرنید و پیهنرا ل عالے این کیرند بیریت

کس نیا بدنز برسابهٔ بوم ورسها ازهبال شود معدهم پدر دازین عال ۴ کابی وا دند مرا در انش را بخواند - و گوشمال بواجن ا

بپدرااری مان المراف بلاد حصر مین کروتا فننز شست و نزاع برها که گفته اند فیقور ولیش ور گلیے نب بد - وو و یا دشا ه در افلیکن ندر فیطمعیر نیم نانے کرخور و مردخ سرا بندل درویش کن نیم دکر

بفت إقليم ريكرويا ونتاه بهان وربندا فسلبم وكر

۹ حنگابېت مم - طائفة وزوان وب برسر كوسې نشستند يو دندو منفذ كار وال بندرعبت بكدال ازمكا بدايرا لمرتخوب وللكريد طال مغلوب كم الكرملا وي منهج از فلم كويت كرفيز بو وند ومع وما وائت خووكرده مدتراك كالك " الم المن طرف در د فع مفرت البثال شورن كر دند كه اكراس طالفهم مرس نسق رفكا ملاومت ما يوريقا ومت منتع كرو ورثاث وي

ورفن كراكنون كرفت المستنجف مركب ينروك وگر بحیان روزگارے بنی مگردونش از بیخ بزنگ با سرشيبهمت بدكرفتن بهيل جويرمت دنشا مد كارفتن يميل

سخن برین مقرد منه دکه یک را تجب را بیال مرگها تنتند وفرصت آگاه میداند تا وقتيكه برسر قويم رانده بو وندو مفام فالى ما نده تن چندا زمردال اقد ديده وجنك أزموده مرابفرسنا دندتا ورشعب ببال مفد ندشا كابي كه د زوال بازاً مدند سفركر ده وغنهن أورد وسلاح از تن بجنا و ندورخت غثيرت بنها ونخشنين دمننفئ كرمربسرايبنا بناخت ور د ثواب بو دجندائكم ماسازش بگذشت سرف

ا قرص خورشید درسیای شد ایونش اندر د مان ماهی مشد مردال دلا ورازكس كاه بدرجية ندودست بكان بكال ركتف ليستن و با مدا دان سمبه را مدرگاه ملک حا خرا ور دند ملک بمگنا نرااشا رکشنده

> بپرتوشکا ن نگرد مرکهبنیا دشن سن تربیت ناایل راچول گردگان برگینبدست

نسل فنا داینان فظع کردن اولی نرست و پیخ ننا رایشا بر آورون عین صلحت که اتش نشا ندن و افکر گذاشان - و آفعی شنن و بجراش نگاه دا طنتن کارخروسندان نبست قطعه

آبرگر آب زندگی بار د برگزاز شاخ بدبر تخوری بافروماید وزگار مبسر کزننهٔ بوریا شکر نخوری

وزیرایس فی بند طوعًا و کو گرباید بدو برسن راس ملک فریر کرد وگفت انج فداوند و دام ملکه افر مودعین صواب سند وسلاپ تواب ولیکن حقیقت می است که اگر در ملک بدال نزیریت باف طینت البنال گرفت و بیکا زالبنال مترب - آما بنده اسید و ارست کردیج بی کی نزیرین يديرد - خوك خرومندال گيردكرم نوزطفل سنت وسيرت بقي وعبا وال و به الروه ورمنها وافتكن ند شده ورهديث است ممامين ممؤ تُورِّد كَمْ وَنَكُ وَلَكُ لُولَكُ لُولِكُ عَى الْفِطْرَةِ فَايُواهُ يُعَوِّدُ الِيهِ وَيُدَعِيرُ النِهِ وَيُعَمِّدُ النِهِ لَهُ مَسْمًا نِهِ ا كبيرلون بالدان ثبيت فاندان بوش كم مشد سك أصحاب كه مي ويريد ين نبال كرفت مروم بند ابس مكفت وطالفه ازندمائ ملك ما ويب بشفاعت بإر شدندنا لمك الاسرفوك اووركذ سنت وكفنت بخنيدم واكريم صلحت نديدم ورماعي داقي مِرگفت زال ما رتفمگرهِ تَ مَثْمَن تنوال حفير و بيار فشرفه دماريم كبية أب زمر شرخرد جول مبنترا مد فتروما أسرد فی انجالهبرا بنا زولنمت بر ورند. وا متنا دا دبیب را شربیث اولعیب کردند تا حسن وراموفنند و کردند تا حسن وروواب وسامراً داب فدست اوکش دراموفنند و ورنظر كأنال ببنديده الدروزب وزمر إزشائل اوورحفرت ماشي ميكفت كه نربرت ما قلال ور وانزكر ده وجهل قديم از ببلبت او كابدروفنه و نوك نروسندال كرفة مل ازس تسم كرد وكفت سريث . عاقبت كرك را ده كرك نود كريم با أوى بزرك شود سالے دوہرین امد طب اکٹرا اوباش محدیث و**ر وپوسٹن دو قدم لونگ**ت

بنندتا به قت فرص وزبردا با مرد ولبرش کمبشت. ونسستا بنجباس بر داشت و درمغارهٔ در وال کاب پارشیمت وعاصی شدملک وستِ نجبر به بدندال کرفت وگفت رقط تعم

شمشین کی دائین برج ن کندیسے ناکس نزیمین نشو دار مکیکس شمشین کی زائین برج ن کندیسے دراغ لالدویہ وورشورہ ہونے عس

زهبن ننورسنبل برنبا رو و دونخم عمل هنالع مگردال نکونی با بدال کرون چیالنت کر بد کر دن مجالے نیکردال سید

حکایت ۵- سرنگ داده را بردرسرای المش دیدم کعقال کیاست وقیم وفراست زاندالوست واشت بم از عهد فروی آثار بررگی در ما میراو به بدا ولمعان الوار زیرکی در مینیش بویدا بریث

Maria Service Services

وتنمن چ كندجومهر مال باشد دوست

ملک پرسبد که موحب خصمی میال ورحق نوجیست و گفتن ورساید و گوت خداوندی دام ملکهٔ بهگناس را راضی کر دم بهر صود که راضی نمی شود. الله بروال نهست من واقبال دولت خدا و ندی با تی با د!

فطوارث

مهم ا بندهٔ حلقه بگوش ار ننوازی بروو باره می و در در در در در دار وال مملکن مخاک باره می و در در ملک را برسید کوفرید ول گنج وشم نداشت ملک مگوش ویم دوریدوں وزیر ملک را برسید کوفرید ول گنج وشم نداشت ملک مگوش بروسفرریند ، گفت جنا نکه نندی فیلی بنخصب بروگر دا مدند و تفویت بروسفرریند ، گفت جنا نکه نندی فیلی بنخصب بروگر دا مدند و تفویت کروند با دختا ہے یافت و زیر گفت اے ملک ! چول کروا مدن خلف موجب با دختا ہی است ۔ نوخلق را جرا برایشا ایسکی ، مگر سر با وختا ہی اری

بهان برگدشکر به ایروری کرسلطان برنشکر کندیسروری ملک گفت با دشناه را ملک گفت با دشناه را ملک گفت با دشناه را کرم با پدتا بروگرد آیندور من درسایهٔ دولتش ایمن نشب برگرازی بردو میکوشی می می درسایهٔ دولتش ایمن نشب برگرازی بردو می می درسایهٔ دولتش ایمن نشب برگرازی بردو می درسایهٔ دولتش ایمن نشاری درسادهٔ می درسایهٔ دولتش ایمن نشاری درسادهٔ درسایهٔ درسای

نکند چورپینه مسلطانی کمنب بدرگرگ چوبایی میس در بارگرگ چوبایی میس در بادشائ کولیش مکند میسا میل در میساند بای دیوا رطک نولیش مکند میسا ملک را بندوزیر ناصح سوافق طبع نیا مدور وے اثر بسخن در سم کمن بد و مزیدالش فرستا در بسی برنیا مدکر نیا می برنیا در نامی برزه اسبند و میساند و سین تطاول او کیار آمده او دند و بررینان شره برایشا رگرد کامدند و تقویت کوند نامی از نوای بردفت بردفت براینا

د وسندارش ورسخي شروم واورست زانكه شاسنتناه عاول أرعت يشكر حكا سبت ٤ رباد مثاب بأغلام عجبي ديشتي ننسنه بود وغلام بركز دريا نه دىده - ومحنت شى تبازموده . گريه وزارى ا غازى اد. ولرزه برانداش ا فنا دجندا نكر <u>الملطفة كروند. أيرام لأكرفت ملك راعيش از ونف</u>ل خروسه أ شدهاره نداست حكيم درا كشنى بوديه ملك راگفت اگرفرما لئين اول بطريقي خاموش گروانم كفنت لطف وكرم با ننديفهو وتاغلام راباتيا اندا فننند ما بسے جید محوطر مورد ازال یں بولٹن مگرفتند وسوك تنى اورند بهرد ودست درسگاکشتی درا ویجت چون سامتے برا مدلکو نزین سب ست سس سن وقرار كرفت ملك رالبنديده أمد وكفت اندري جرحكمت بود كفتاؤل محنت بخرف مثندن منيازمووه لوووقد رسلامريكثني نمى والسنتيجنس قسدر عافیت کے واندکہ مصنے گرفتار ہروط ا ب سيرترا نا ن جوين خوش نمايد مطلوب ن سن الكه برديك زشية حوران شبی را دونه خی بو دا عراف از دونه خیال برس کاعراف بشت ا

ه و حکایت م . یک از اوک عجم رنوراد و در حالت بیری واملیزندگانی قطع كرده ناكاة سواني از ديه ورا مد وكفت بشارت ما دم نفراكم فلا ت فلعرابدون خاوندى شا دىم دوشمنان راسير كرفتنيم وسباه ورسيت آل لمرف كملكي مطيع فرمان منندند ملك لفت سروبها ورد وگفنت ابس خروه مرانسبين وشمنانم داست ببي وارثال ملك رار قطعات درین امیدلبرشد. در این اعمر موزیر کدائیه در دام ست از در مفرازا الب المديرية مرامدوك جدقائده وناكم أسريست كمركد مشتدما ندامد كوس بعدت كوف سنامل اسه دوشم وداع سركبند اكفي ومن وما عدوبازوا مهم أنو واليم لك وكرمكنسيد برمن اوفتا وه دستنس کام تراید و مستنال رکیند روزگارم بشدین وانی من مکردم شا مدر کنسید حكاميت و مرمزرا كفتندكه از وزيرال بدر مخطا ديدي-كرينفروق گفت مطائب معلوم نکروم ولیکن دیدم کرم کما بنتیاس ورول البیشا ب بيكران ست . وبرعهدين اعمّا وكلى ندا رندنترمديدم كم ازبيم زينونش بنگ بالك من كنندلېس قول *عكما د*ا كارىب نم كرگفنذا ند ـ قطعهـ أ اذال كر توتر سدس ل علم الله وكرم عدا و مندس في بونك بنهبني كرجول كربوب جزيفود سيرار ديجيبكال حيث بانبك

حكايب 1- سبالين نرسين كيلي سنيدد علياسلام مفتكف فيم ورجا مع دمشق يني ازملوك عرب كربه ب انفها في سروت إود يريارت الد-ونازكذاروروط حبث ثواست سريد درويش وفتى بنده ايفكف إند والانكفني نز اندمتاج سائد م نكاه روسيم بن كر د وگفت را دُا بخاكه مدين درديننان است و صدق معامله اليثناب توجه خاطر بمراهس كشيد - كداز ويشمنه صعساندلتنا ىقىنىش بىر يۇيىت صعيب رىيىت كن ئالارىشىن قوى زىمىت دىينى كىقىل خيطا سيف خيرنسكين نا نوان كبير سازوان توانا وفوت سرست مة ترسيباً نكر مرافتا وكان مرفينا يد م كرر ماك ورا يكر فن فكروت دماغ بهوده كيت وخيال طالت مراتكنخم بدى مننت فتنيم ثاثت وكرتوى نددى واوروزيين رگوش پاتسارول آر ووادفاق بلي

بنی ادم اعدا کے مکد مگرید گردر اونیش نریاب جوازند (چعضوے مدروا ورورنوکار وگرعضو ما رائمنسا ندفرار) نوکز محنت ومگرا ل بے عمی گنشا میدکه نام من نهندادی حرکا بیما ۱۱- در ویش مستجاب الدعوان وربندا دید بدا مد ججاج بن اوسف اخرکر دند بخوان ش وگفت مرا دعائے خرکی اگفت فدا باجائش

لبتان گفت از برضاای جه و عاست و گفت این وعائ خربیت نزا وحملة سلمانان راگفت عيكونه - گفت اگريمبيري خلق از منداب برينه ا اے زیروست زیردست کرم ناکے باندای بازارہ بجیکاراً بیت جهال داری مردنت به کم مردم ا زاری حركا بید ما ریك از بلوك بے الفدا ف با رسائ دابرسید ازعائما كدام فاصل تراست وكفت لنراخوا فيمروزنا درال بكيفس خلق مرا نیازاری قطعم ظلم راخفته دیدم نیمرو ز گفتم این فتنه سن نوالش برده به ا المنكه خوالش مهترازیرباری تا این این مرده به حملًا ميث من إلى كم را از ملوك منتندم كم شيّع درعنترت روزكرده وربایان می میآها سید ما را بها ن خوشنرازی مکدم نتیت کزینک و مدا ندکشنه واز کشت میت وروك في برس ما خفته او در بشنيد وكفت يسريه اكانكربا فنال أوور عالم تلبيت كيم كرفمت تلبيت عمام تهييت لك راخوش أمد صرة بزار دينا از رورن بيرون كرو - وكفن ك حروليش داس بدار وروليش كفت - داس ازكوا أرم وكرحا مه ندارم

9 ا ملک رابرمِنعف حال اورجمنت زیاده گشت ح<u>فلن</u>ے برا*ک مزید کرو*و پیش فرسننا د در دلیش آن نقند و میس را با تدک روزگا کے بخرو برلیشا

كرووبالأمديمين

قرار درگفت از دگان مگرومال منصرورول عافق ندا دیموال ورحالننگه ملک را پرواس ا وثبود-حالش مگفتند-ملک مبم براً مدوشین ورم كن مدواز منياست كركفنداند- اصحاب فطنت وخرب بكرا زمد وصوالت طبع با دستال بير عدر بايد بوركه غالب بمت البنال معظمات امورملكت تنعلق بابن رفخيل از وجام عوام نكنند- كاسب لسبلاس مبرنج در ووقع برنام فلدن وبند بمثوى

حرامش او دنعمت با دشاه کمنهگام فرصت ندار دنگاه مهال خی تا ندمینی زمین بربه و و مفنن مبر فدر فولش مك كفت اين كداك شوخ حيثم مبدر را كرديدي المست با تدك ت برانداخت برانيدا كفرينه سب المال لقدر مساكين است نهطمه

اخوان الشياطين بميدو

ليليے كوروز روش منتمع كا فورى منہد زودىنىكش لشب وغن نابشد وركاغ

يكانوزراك ناصح كفت اع فلاوندر وع زين اصلحت ال علي

رجنس كسال بياو حبكفات كبنفار يق مجري مايد وانشت تاورنفقه اسرات مكننداتا الخيرفرودي اززم ومنع مناسب سيرت ارباب مستنا مسينا كي راملها اسيدواركرون وباز شوميدي سندخا ظركر بر دسطنی ورطماع باز نوالی ف^و جیمازشد ربیشی فراز نتوال کرد مرغ ما المردك منه لود منه كالمار و وكرى نالود كس مبيدكة نشنكان عجاز بريسية أب نور كردا بب مركيا ويشمر لو دمشيرس مروم ومرغ وموركروا بند-حكا بيشه مم اسيك ازيا دينا المشين ورسعا بين ملك كم منى كرف ولفكر داست والبرم و شيم د المناه وادند

ور وسازیگر برنها دند میمکندگی ی چو دارند گنج از مسیایی دئیلغ در اینج آبیش دست برنس آنخ چه در دی کند در صف کا رزار کرختش ننبی با بنند و کا رزا ر یکے رااز مهانا نکه عذر کر دند بامن دوسنی داشت ملامتش کردم گفتم دو ن بست و ناسیاس وسفلهٔ ناحق شناس که با ندک آفنه جال از محددا

ام قدیم برگرد و وحقوق لقریت را لها در نور د وگفت اگریکرم معثرور دارى شابدكه اېجىبى جولود و ئدرىن مگرو سلطان كەسىزى باسپاى غلى كنديا وبحان جوائمردي تثوال كرديست

زربده مردسياسي راتا سربدمد وكرش زرندسي سنبن بدورعالم حتكا بيث ها - يكياز ورُراك معرول شده بَلقرا دروايشا (را) مد وبركت صحيت البنال دروس سرابيت كروج بيث فاطرش وبرت وا دملك بار دكريا وسي ول خوش كرد. وعلش فرمود قبول مكرد كفت

معنرولي بركشغولي -رياعي أنا نكر بكيخ عا فيت منيف شنند دندان سك ودمال مردم لبتند كا غذىبدريدند وتسلم لعكتند وردست وزبال حريث كرال تنسد ملك كفنت مرائيبنه مارا خرومن يسهكا في بايدكة تدبير ملكت رابشا بيكفت نثنان خرومندى كافئ انسن كنينين كارمانن درندبه رفرو بما<u>ئے مزئیمکرم</u>غاں الال منموفتارد که آنٹوا*ن غور*د و لهائریے نبازار منتكل سياه كوش راكفتند بنراط زمت شركيسب اختبارافنا دكجفت تا فضلهٔ صدیش می تورم - از سفد وشنال در بیاه صولتش رندگانی

می هم گفتند- اکثور که لفل حمانتش درآیدی ویشکر فیمنش اعترا ف فودی جرانرديك نرنباني وتا درطق فاصانت درا ورو وازندكان كلفت شار د گفت مجنال ازلطش و ایمن نیمنیم فرود اگر صدر ال گرانش فروز و جویکدم اندرال افت لبونه د گاه افذکه ندیم حفرت سلطان زربیا بدگاه گاه با شد کرسرش برد و و مکسا گفته اند که از تلوی طبع با دشام بر برحذر با بد بود - که و تن ب لام برنیند و گلب بدشنامی فلعت دم ند - و گفته اند که طرافت ب با ریم زند کیان بهت وعیب مکیال - فحرو

قررسر فدر نولش می باش و فار بازی و ظرافت به ندیال بگذار از می و ظرافت به ندیال بگذار از می و فار بازی و ظرافت به ندیال بگذار می آدر فیان از دنیال سنا بیت روزگار نا مساعد بنر دیک دارم و عبال بسیار و طاقت بارفا فریخ کرم و مبار با در ده آید و کسی از مین می در می بدوسی برنمک و بدا طلاع نیا مند بسرت شد

لس كريس فرفض وكس ندانسين كركسين

بس جان مدامی اندامی اندایش که مدکه بر وکسس نگرلسیت ریسته بازارشانت اعدامی اندلیش که طبعت نیه فغائب من بخند ندوسی مرا دری عبال بر عدم مرون محل کنند وگویند. فقطعه

به بن آل کی میت را کرمرگز منخوامد دیدر و منظمی تن آسانی گزیند خون نوان در از در گردار دستمنی

وورعلم عاسرونا نكرمعلوم است جرز والم الركمونف فاجتمعين شو د کرموحب مبعیت خاطر ماین گفتی عمرازعهدهٔ شکر آن سرون ننوانم آمد گفت لے برا در اعمل با دینا مال دوطرف کے دار د۔ آمید نابی وہم جان کا رائے خردمندان است بامبدنان درہم جان افتا دن۔ قطحہ ن نباید بحث مذاور واش کرخراج زمین و باغ بده! يارنشون وغصه راضي شو بإعكر بنايش زاع بنهاج گفت اسی موافق حال مزکفنی و حواب سوال من بنیا وروی بنشنبیژهٔ كرگفنذا تدمركه خيانت بورز و موننش از جيانت بلرز و قرو ١٠٠٠ راستی موجب رمن نے فدات کس ندیدم کم کم شد ازرہ راست عكما گفته او كر حماركس ازجهاركس بياب أبيشر خراجي ازسلطان -وز و ا ازبا سبان وفاسن ازغاز وروسي ازمینست آمز اکرساب باکاست انى سېرياك وقطع نې مکن فراخ روی در عمل اگرخواہی که دفت تحرفع نوبا منفه مجال فیکن نگ تویاک مانش برا در مدا رازگرمانی زنندهامهٔ نایاک گاذران برسنگ فرخ كايت أن روباه مناسب مالست كرويدندش كريراك افنال دهبران يرفث كسيكفتش جرا فشت كرموجب جنديي فافت است گفت شنیده ام کمشنزال سخره می گیرند گفتند اے سفیر! مشترایا أو

مِرمناسبت است و ونزا با وجرمننابهت وگفيت ظاموش الرهوان بغرض كويين كداب مم شنز بحاست وكرفنارا بم كراغ كليين من باست وقر نتريان انعاق ورده سود ماركنه بده مرده بود - نزایجنا ن الست ودمانت وتفويل وامانت وليكن تنفيذال وركيس المدومرعبال وثميضي أكرانيجسن سيرت إنسك بخلات الفرسر كنند ووسترض خطساب بإوثناه افتى دراس حاكنت كرامجال مفال بإمنند بهب صلحت كم لليثم كرملك فناعت راحراست كني-ونزك رباست كوني كماقلال

مدر باورمنا فع بے شارب ، ، ، کرخوابی سلامت برکنارست رفيق جوب السخل بشغيد مهمرا مدرور وك ورم كشيد وتخالفن المبركفتن كرفت ابن جنفل سن وكفابيت وفهم ودرابت وفول مكما ورست الدگفته اندو وسننال در زندال بارا ببند کریرسفروس وننمنان دوسن نمابن

ووست مشاراتكم ورلفرن زند

لا ف باری وبرا در فواندگی دربرلینان هالی و در ما ندگی دوست أل ما شدكر كثر وست من

منشین ترش نوازگر دنس ایا م ایم مرسی گرج بخ ست و کین برشیری دارد.
درا ان مدت مرا با طاکف بارال انفاقی سفر گازافتا د چول از زیارت مگر
بازا مدم و و منز لم اشقبال کرد و ظاهر حالش را و بدم برین ان و
بربرات در و ایشال گفت نم که حال جیست به گفت چنانکه نوگفتی - طاکفه
مربر و ند و بخیا نتم مشوب کروند و ملک دام ملک اورکشف هفتفت
کر دیدند و محبت د برین فراموش کردند و قطعتم

ىزىبنى كەمىش غىدا دىد جاە ئىناڭ كىنان دىست بريرىغ

۱۳۷ وگرر دزرگارش درا ر دربایی سهر عالمش این بربرنه بند عمله مالواع عقوبت گرفیار لبودم تا دربر بیفنه کرفز ده سلامت مخبل

فی انجد بانواع عقوبت گرفتار بودم تا درین هند که نزده سلامت بختل بربید که از بندگرانم فلاص کر دند و ملک مورونم فاص گفت نم موخطت من قبول نه کر دی که گفته اندعمل با دنتا بارچ ل سفر در پاست مودمند و عطراً با گنج برگیری با درطلاطم امواج بمبری پیرپت

بادربهرد واست كند فواح دركنار بامورج روزب افكن شره مرده سركنار مصلحت نديدم ازين بيش ريش درواش را نبش الاست خراسندن نمك با شيدن بدين دويت اخضار كردم في فطعيم

ندان نی کرمنی بند سر باید جودرگوشت نما بدید مردم وگرره کر نداری طافت شی می انگشت در سوران کزدی

ورميروه زميروسلطان البيديلين مردبيراس

عمر المربيان المربيا جِنلانكه مقر ما ب حفرت أن بزرگ سَرحال من وقوت ما فتند- باكلهم وركور ومريتر بيقام معين كر دندامًا بنوا عنع فر ونزلنت تزوكفتم. فحر و بكذا بركر سندة كمييني "نادر صف بندگال كفث التراللرم مائع جراس فن ست سرف گرریسروشیم نشین نازت کمنشه که نا زیبنی فى الجار بنف منم والزمر درسيخن دريوستما مديث ولت بإراك سبان أروكن ترافظور چرت م دیدغدا و زیار بالغالانها کربنده در نظر تولیش خوارمیدارد؟ فدائ راست سممرر كوارى ولم كرجرم ببيندونان برفرار مبدارد عاكماس من رالب نديدوا سياب معاش بإرا ل فرمو دينا با زمر فاعدة ماضى مبتيا وار تدومونت ابا م فعطبل را وفاكنند سنكر نغمت بكفتر فرمن فدت بوسيدم وعذر شبارت فواستم ودرعال سرول أمدم وكفتم ف چکوشاهٔ عاجیت شدار و بارامید می روند فاق بد مدارش از کسفرسگا نزاعل استشال ما بسايد كرد مستحكيس نزند بر درخت بويرينگ حكايث مرا ملك نداده كنخ فروال ازبدرسيرات با فت ودست كرم بركشا ووداد مخاوت بادولغمت فيدرانغ بريبهاه ورعيت بركنت

فطعت.

مباسا پیمشام ارطابهٔ عو و سیراتش شرکه چون عنبر بو به بزرگی با بدش خشدگین! که دانا تا نیفشا بی شرو به کی از طبا کے بعد بشریحتش آغاز کر دکملوک پیشین مرا بر بخست ر ا نسعی اندوختذ اندو برائے مصلحتی نها وه دوست ازین حرکت کوتاه کن که وا فنها در بیش سن و دنتمنال در بر کمین نما بدکر او فت حاجیت در مالی

اگریکنج کنی برعامبالخش دسدم مرگدائے رابر یخ جرانشانی ازم رکیج نوم بیم کردا بدنرا مرر وز گنج

ملک زاده روکے ازیس فن در میم کشیدوموا فن طبع بلندش نبایدومروکا تر فرمو دروگفت مراضرا وندته کی مالک ایس ممالک گر دا نبیره است

تا بخورم وخشم نه باسبائم كراكم دارم سريث

قارون بلاک شرکیب ل فانز کی داشت نومشیروان نمر د که نام میوگذا شت

حکامت م ای ورده الدکرانشروان عاول را در شکارگای می صدر داندن نامک صدر دند فیک نبود غلام رابر و منا و دانیدن نامک

اكدو فونترون كفت كالقيمن لبنان فارسم نفوور و ده خراب مكرو ولفتند

ازین قدر میشل زاید ؟ گفت بنیا دهلم اقل در جهان اندک بوده است برگه که برگ مربری مزید کرد: تا بدین فایت رسید. قسط عد اگر زباغ رعیت ملک خورد سیب برا ور ندخلا مان او درخت از بخ بریم به خیر کرسلطان شم رواوار د زند کشکر بالش فرارم رغ کسیخ حکابیت ، موسع اسلے را دیدم که خام در بینت خواب کر دسے تا خرا نه مسلم سلطان آبا دال کند بیرخراز قول حکما - گرفته اند سر کرخلق راب ازارد تا دیل سلطان برست آر دخدا سیک تفال بها رخلق را بر و گما رد تا دمار از نها دا و بر آرد

000

النش سوزان نكند باسبند المنج كندد ديد دل در دند كويند بسرهم جرب ان شهراست. وكم ترين جا نؤرال خرو بالف ف فردند خريار بر بداز شرمردم در معمن في كل مسكين خرا كر چرب نميزست جول با بهى بردع نيزست كا وان وخران بار بردار برنا دميان مردم ازار الم بازا مريم بركايت وزير غا فل كويند ملك را طرف از ق ما مم افلات بازا مريم بركايت وزير غا فل كويند ملك را طرف از ق ما مم افلات بعند الن معلوم ند دريث كنم كشيد وبا نواع عفوت مكتب فطو

ماصل نشو در منائی لمطان تا فالمبربندگان نجونی فواهی که فدای برنونجشد باخسانی فدائی کن نکونی م ورده اند که یکی از ستر بدگال برسسرا و گذرشت و در مال نناه ا و تا تل کرد و گفت _ قطعه

سقسسه نانیستمگار بدروزگار باندبرولعنت یا تدار حکابیت کنندگرستگریرهالی حکابیت کنندگرستگریرهالی ندو و درویش را مجال انتقام نبو در سنگ را با نودیمی داستن تنا وتنبکر ملک را برای شکری شم مد و در میاه زندانش کر در درولین بیا بد و سنگ بریس ش کوفت گفتا نوکسیت ؟ واین سنگ بریس ش کوفت گفتا نوکسیت ؟ واین سنگ بریس س زوی گفت ای میاب می کردم کوفت ای میاب می کردم کرد بریمان گفتاند کارتاری کارتا می کردم کرد بریمان گفتاند

ناسزامے راچومبنی نجشبار عاف لان نسلیم کروندا فتنیار چوں نداری ناخن در تاہیر بابداں آں بیکہ کم تمبری منیز بركه بافولاد بارو يجب كرو ساعتيان تودراريم كرد ماش ناستنش بربندورونگار در گبیب بکام دوستا**ن فرش ا**ر حكا بيث الماسيك رازملوك مرض حائل بودكه إعادة وكرا للمرد اولى نرست - لما لفها زحكما ك إويان تنفن مندند كهمراي ربخ راوواي نبست کرزمره ا دمی کریدی صفیت موصوف با شد. ملک فریوو - "نا طلب كردند وستفان بهبرس بإفتند بدال صقت كرحكما كفنابو وندربدر وما ورش دا بخوا ند ند و دېڅمت پيکرا *ل خوت*نو د گر و ا نميدند نا مني فنو دا دكه خوب بيكي ازرعبت ركنتن برلسك ملامست نفس با وشاه روا باشد علّاو قىمدا وكرويىرلىبوئىية كاككر ووكنديد لك برسىدددىي حالن چ جاك خنديدن است وكفن نازفرزندان بربيروه مادرما مند ووعوى بيش قامني برندووا وانربا وشاه خوا هند اكنول بدروما وربعلبت حطام الم تنيدى مرائخون درسير دند-فامنى كمشنغ فتوى وا در وسلطان مصاريخو ور الكسنى مند كرفدائي ولل بنائي منيم-بېرى مىش كەمرا ورم زېست دماد مىم بىش نو ازدست توام دا د

سلطان رااز يسخن دل مجر كرا مدواب در دبده مگروانبد وگفت اك من اولى نز كرخون بي كياب رخين يسرو شيش بوسيد - ودر كنار گرفت و نمن ب اندازه فخشيد وا زاد كرد و گوسيند كرم سدردال ر و تلك شفا با نت - قطعم

سم بنا در فکراس بنتم کم گفت به بیاب نے برادر بالی شبل زریر بایت کر برانی حال مور بهجوحال نست زیر بالی بیل حکا بیت سام اسی بیک از بیگرگان برایش کرین او دیکسان در عقین رفتند و باز که ورد ند-وزیر دا ما فی نفر مضالا داشتا رست بیشن کر و تادیگر بندگاری بی حرکت مکمن در بنده بیش عمرول بیش سمر برزیین منها دوگفت تادیگر بندگاری بیش حرکت مکمن در بنده بیش عمرول بیش سمر برزیین منها دوگفت

50

بره پر و د برسرم به چوانی کېند کې است بنده چه د موی کندمیسکم خدا و ناراست

ا ما بموحب آل کمیروردهٔ لنمت این خاندانم - نخوا بم کرورقیاست بخون می گرفتار آئی - اگریب گناه بنده را خوا بی گشت با سے بنا و باشری بکش نا بقیامت ما خود نیاشی گفت تا ویل جرکو نه کتم و گفت ا حازت وه تا من وزیررا مکننم - ۳ نگر نفها ص اوکشتن بفرها تا بخی کشند با ننی ملک بخدید وزیر را گفت جیم ملک می بینی و گفت اے خدا وندا بن شورخ و یده را بصد فه گور مدرس از ادکن تا مرا به و رما نیسفنند گذاه از من است که قول مکسا را معنبه ندانشتم کم گفته اندف طعیم چوکردی با کلوخ انداز بیمکار از میمرخود دا بنا دانی مشکستی بوتیران دافتی برروان و قشن من عذرکن کا ندر آمامیش نشستی آ

بوتبرا نداختی بررونے وسی محدون کا ندر اوا سس سسی کی کردی کا بیرت مهم مراب برخی کردی کا بیرت مهم مراب بلک کر وزن را خواجر او در کم النفس و نریک محفر که سمکنال را ورمواجر مرمن و دلشته و در فیدبت نیکوگفتی - انفاقاً از وحرکتاً صادر بن کرد ورنظر سلطان نالب ندیده ایر مدیمها در و فرمووعقو بت کرد سرمیکان با دستاه ایران در مدت ا

سرسطان باومشاه سبوالق النام معترف اوه تدویتبلر ال مرمهن در مدت لذکیل اورفق و ملاطفت کر د ندیسے و زحر وسعا نزیت روا ندانشندیت قطعه

تواجربری وقوف یافت از خطران ایند و دمال جواب بختفر که اکمر بیلا افتار نتنه نبا شده برقفاک ورن بنوشند و دوال کر دید که از منعلقان کمبری وافعت بود و ملک را اعلام کرد که فلال را که صبی فریود و ما بلوک اوای مراسلت وارد ملک بهم برآ مد کشف این خرفرمود . قاصد را بگرفتندولها را بخواند زد و نوشند بود که حسن طن بزرگان در حق بنده بیش از ففیلت را بخواند زد و نوشند بود که فرموده ا در بهده را امکان ا جا بین آن به بنده بین از ففیلت بنده است و نشریه فندوله که فرموده ا در بهده را امکان ا جا بین آن به بنده بخر که که تر ما در داند که در و در د اخریت این خاندانم د با ندک ما یه آند بر فاطرا و لی نشست قدیم بیوفائی نقوال کرد - جهان که گفتر اند-

44

المنراكر كباك تن بردم كريد عدر ش بنه - اركند ليمرك سننه ملك را ميرت تق شناسي اولب نديده أمد و فلعث ولخدمت ولخدمت محتفيد و عذر المحتف و فراست كرخطا كردم كر المبيان ه آزر دم گفت است فدا و ندا بهنده در المحتف فال مرفد او ندرا خطاكر من ببید ملك تفد بير فدا و نده في في بين بودكيم اين بنده را مكر و به برمدلس بدست تو اولى نتر كرحفو ق سو الق فيمت اين بنده را مكر و به برمدلس بدست تو اولى نتر كرحفو ق سو الق فيمت و ابا وي منت برين بنده وارى كرحكما كفنه اند

گرگزندت دمدزخلق مریخ مستمکردراحت دیمدزخلق منر ریخ

و از خدا وا ب خلاف وشمق وست که دل مرد و در تقرف اوست گرم نراز کمان سی گذر د انگسا ندار مین دارل خسر د حكابيت ومريح از لوك عرب را مشنيدم كرباستلقا في إن فرميو وكعرشوم فلاب داجت داتكهست سفناعيت كنبيركه ملازم در كاه است ومنزُ عَلَدُ فرمان وبيا بُرخدست گاران ملبو ولعب شغول اند . ١٠ ووراواك ضررت منها ون-صاحد كبشند فرياد وشروش الدس تها وش براً مد-ببرسد درش كرج ويدى و كفنت علوست ورجا سيندك مدرگاه حق عل وعلائين شال دارد-دوبا مدادكرا باركس يخدست شاه سوم سرا منبد وريقي كشادلطف اكاه امیدست برستندگار مخلص را . كەناا سىبەرنىڭردەن ئەرائىسىنان اللە 6 م بنری در فعول فرمان من سنرک فرمان لیل حرمان سند سرفدمت برآمتان رو بركه كاك راستنال دارد حكاست به ما طلط راحكايث كنندكييرم وروين اب فربيس بحيف وأفنكرال راداوى بطرح ساحبيك بروكذركر دروكفت

MA.

40 4

ماری توکه مرکدرا بربینی بزنی فطعم فطعم مرکب کشینی مکنی ؟

زورمندی کن سرا بل زمین تا و ما که براسها سرو و در مندی کن سرا بل زمین تا و ما که براسها سرو و مندی کن برنی و د و از نصبحت اور و در به کشد و و بر طالعا تا می براسها سرو از مندی برخی و د و از نصبحت اور و در به کشد و در انب ارتین تکرو - آخت ن شده الحی تی بران براست می بران الما کش لیسوخت شاز برشش سرخاک شرکرسشس مند تا که افغا ما استخف مر و می مگذر شدن و در ش که بایا را ای بی گفت مدا نم که این انتقل از کا ورسم الحس افتا و گفت از دود و ای و اینال فی المدال می افتال دود و ای و اینال فی المدال می افتال دود و ای و اینال فی المدال می افتال دود و ای و اینال فی المدال می افتال دود و ای و اینال فی المدال می افتال دود و ای و اینال فی المدال می افتال دود و ای و اینال فی المدال می ا

مذرکن نروو و در بهائ ارتش کرایش درول عاقب سرکند بهم برکن نالوانی ولے کراست جہدا نے بہر مرکند

این لطیفه برزناج خسرولوسنند بود قطعتم چرا لهائ فراوا قیم مائے داز کمفلق برسرما برزد میں نخوا مدرنت چنا تکه وست بدست و درست ملک بیستهائے و کر تیجیس تخوا مدونت حرکا پہنت کا بہت کا درصغت کشنی گرفتن لبسرا مدہ بوو کم سی صعب

وشعت بندفاخر دربص لم واكنيخ ومرد ورده مكركنى كرفي مكركوث خاطرش بإجمال سيكي ازشاكر دان بيلي واشت سي صدويجا وتنه بينشور وت مكريك بندكه توسيم أل دفع الداخة - وناخر كريد - في الحداب درفوت وصنعت بسرة مدوك رابا وامكان مفاومت نما نديسك كرروتيك بين ملک آن روز گارگفت که متا ورافقیلت که برین است از ر وسے بزرگی است وتن نزمين وكريذلقوت اترو كمتز مليني وبعبنعت با وبرا مرم ملك ابرستن وشوارا مدا بفرسود نامعيا رعيت كنند مفاسيم شنع نزنر كروند به اركان دولت واعبان حفرت وزورا ورال افاليم ها خرست دنديب خون س سن درا مدلعدي كراكركوه أنى بو وسها زحيا بركسند أسنا ودانست كرحوان نفوت از وسي برنترست وتصنعت برابر ببرآن بنسه غربب كداز وسيهنمال واشنه او ورآ وكنت البسرو فع آل ندانست أستاوا ورابدو وست اززمين مرواست وبالاك سرمكروا نبدوم زنان ز د سغرلوا زخلق برم مدملک فرمور و امنا در اخلوت ونعست دا و تدلبرا تجردالا من كروكم با مرورندة فولش دعوى مفا ومت كرور والبرنري لنرگفت اے فداوند! اسٹا دہزور اور میرس دست نیافت بلکمرا درعلم کشتی و قبقه ما نده بو د که ازمن در این بهی دا مثت - امر وز مدان و فهقه برمن دست یا فت - استا دگفت از مبرجیس روز کا رنگا همیدانشتم که مکرک

گفته اند. دوست راچندان قوت مده کراگردشنی کند نبو اندر کشفننده ک چرگفت امنکه از بر وروهٔ خو د حبفا و مدفقط منهم پا وفاخو د نبو و ربعب الم حل پانگرکس وربی زمایز تکرد س تياموخت علم نبرازس کرمراعا فبت نشا پذيرو حكاست مها وروست المروني مرات من النام الم بكذشت ورولش الأنخاكه ملك فناعنست يسرمنياور وروالنفات نكرد بادخاه الانخاكة شوكت سلطنت است بهم مراً مد- وگفت ابس طالفن خرفه پوسفان برمثال حبوال اند. اہلین وادمینت ندار ند- وزیر منطعی خرفه پوسفان برمثال حبوال اند. اہلین وادمینت ندار ند- وزیر منطعی المدوكفت العدولين إسلطان روك زمين برنو كذركم وجرافدست نكرزي سنرط اوب كانبا وردى وكفت سلطان الكوني نوفع ضدمت انسكيدارو يب كروقع قبت از تو دار دو مكراتكر ملوك بهر باست عبد انده عيد طانبه رطاعت ملك قطعا ما وشر بالشان ورولش به دا كرج السن بفروولت وست كوسينادم اكتيان بيت الكرويان مراك فدساس گریکے داتو کامران مبینی دین دیگریے داول انجامدرات رون کے جند باش تا بخو رو فاک مغرسر خیال نایش فرق نا ني وب كُرُ طُرِيت (٣) چول فضائي نعبشته أمديمين رکے خاک مردہ ما زکٹ نشا سر نو نگراز درونش

مل راکفتار در وایش استنوار امد گفت از س چیزے بخواہ گفت ال بخوام کم اللہ راکفت ال بخوام کفت ال بخوام کم مربی ال کم دیگریا رزمتم ندمی - گفت مارا بہندے دہ - گفت

دریاب کنور کانمنت بست بیت کم دوات و ملک مبرودست بد حکایب می ۱۹ مراسیکی از وزرایب بن و دالتون مرکی مرفت و بهت نواست که روز و شب بخدمت سلطان شغولم و مخبرش اسید وار واز عقوش نشس

كەر دروش بى من من مناطان سعوهم ولىرس المبلد واروار سعو بسس نزىمان دوالدون بگرسين و گفت اگر من خدارا جنين نرستيكه نوملطا

راراز حملهٔ صدایت ان بووسے مقطعیر

گر شوف اسیدرات ورخ باک درولش برفلاف ف کر شوف اسیدرات ورخ میان کر فلک اوت کر میان کر فلک کاک اوت

مرور برار الد برسبیت این در این است کرد گفت است کرد گفت است مرد کفت است مرد برگفت است مرد برگفت برسین است از در خود می گفت جرگونه و گفت

این عقویت برمن برکیفن سبر آید- ویزهٔ آل بر توجا و بدیماند-

دوبران بقا چو با دصحرا مگذشت میم میمی و توشی وزشت وزیبامگذشت بهنداشت شکرکرچها سرما کر د میمرکرون اوبما نده برما مگذشت ملک دالصیحت او سو د بهند 1 مدوا زسم خون اوبرخاست - No.

م كابیت العا-وزرائ فرشروال درمه الرمهال مملكت اندلیث به كروند- و بر ملک بروقق دانش خودراك میرد ملک بحین تدبیر اندش مر در ملک میرد و ملک بحین تدبیر اندش مر در برای میرد رویم اندش ملک در برای ملک افتار ای میرونی می برای میرونی می باشت کردك میرد در برای می ارمعام ما در میرونی می باشد ناور ای میرونی می باشد میرونی میرو

اللمقر مي : کن ڈولٹزیں یں بندھ

1

يذيا شدم عقوبت كدنسرمائى سزا وادم كنن الصيب كفت -

قطرح

غربیگرت ماست بیش ورد دویمانم آب ست ویکی چید دوغ (۱) م گراز بینده لنوب شنیدی رخ جهاندید استار کوید و روخ

نگوک

ح كاب معاد ما طالفة بزر كان كشي نفسته او وم زور في دريا ماغ ق مندر. دوبرا دردرگر دایدافتا د ندسیکه از بزرگان ملاح رگفت كه مكراين مرد وغريق را كه ينجاه ديبارت ببريك مبيدتم ملاحستكررا برما نبدوان وبكيه عاج تا لي تسلم كروكة فين عرش منسا نده اود ازاں درگرفتن تفصیر کر دی۔ ملاح مخند بدوگفت اکٹیرٹوگفتی فینن است وديكيميل فاطرس مدرما نبدن اس بنيتر بو د مرسب أكار ويق ورراسي مانده بودم ايس مرا بزيشنز خود نشا ننده والهوست المريكم رانانا المحتًا فَلِيَقَشِيهِ الموروه بودم لفنم - صَلَنَ اللَّهُ الْعُظَيْمُ مَسَرَى

تانوانی درون مخاش! کاندرین راه فارما با شد کار درونش سنندربرآر که نزانیز کار ما باست. حکامیت ۱۳۵۵ - دو برا در بو وند- بیکندمت مطان کژی و دیم ک M

بسعی یا زونان خورسے با سے اس قریر دوسیس راگفت کم چافک نکنی به تا از مشقت کار کرون بر ہی به گفت قویم اکار ندکنی تا از مذلت خدمت رستگاری بابی به کرخرومندال گفته اند نال بوخور و ن -وبرزمین نشسنن براز کرز ترب بن و بخدمت استان ربیب بن بدست ایک نفته کردن شمیر براندست برمین میش اسب

عمرگرانماید درین عرف نند تا چرخورم صبعت چر بوشم منتا است مخرو بناتے باز تا ندگنی بنت بخد من وقا حرکا برف است مزده بیش نوشیر وال عادل برد وگفت که فلان دشن ترافداک عرد و هل برداشت می شنیدی مرابگذا

مهم وكرينيم كه نا بيناوچاست اگرفاسوش شيم كن واست ح كايت مدائد روى را برسيد ودكه ديا دمنزق ومغريا ، كير كرفتي كه ملوك شينين را خزا بن وعمروك كرميش از تولج در وحبيب فتح ميسر نهت گفت ب<u>جون الل</u>يفا كي مرحلكت راكه كرفتم رعيش رامنيانه روم و نام با وسفا ما سيل جزيه مكوفي مذبروم - سريث

۵ با ۱۰ بر رکش نخوا نندا بل خر در بزرکش نخوا نندا بل خر در که نام بزرگار پزششتی برد

این بهمانیج است چون می بگذرد بخت وتخت وامروبني وكبر واله نابما ندنا منبكيت يإ لدا ر نام ندکی رقت کا ب صالع مکن

الماج المورق المفاولي

عنه اركابيت اركيك رااز دوسنال فتم كرامناع سخن فتنم لعلت أل اختنيا رأ مده است كه غالب اوقات در سخن نيك ومداتفاق مي أفت دوديله جُرْم ربدی تنی افتد گفت دخمن آب با کرندی مذبید ر

بنزعي عداوت مزركت عليب كالسنا معدق ورشم وتمنافات

,

60

أن شنیدی که موفی میکوفت در اینان توشی سیخ بیند ید

مگفته ندارد محے با نو کا ر ولیکن چگفتنی دلیلش بہار حکامیوں مم رجالینوس کیم ایلے را دید دست درگریمان و انشن سے 14

ز ده بود هی ترسی میکرد و گفت اگرای دانا بود سه کارا و با نا وال مدیجا نرسته که گفته اند فیشوگی

و وعاقل رانبا شركبر و بيكار ندوانك متبزوبا سبكسار الراد الله وشن سخت كويد خرد مندش بغرى ول بحو مد دو معاصدل نكم الرند و مرد والرم و يك و الريد و الريد و الريد و المرد و و المن المن المرد و المن المن المرد و المرد و و المن المن المرد و ال

بنرزانم کرخوای گفت این که دانم عبیان چون ندانی مرزانم کرخوای ندانی مرزانم کرخوای کاندانی مرزان کردادر فصاحت منبطیرنها ده اند کیم انکم

بريرتم ساك في كفنه ولفظ مرر مكريد عدا أربات في الفاق افتاف مبالك د مكر يكف وا زجار آ داب مدماك حفرت با دشا بان مكي اين سيت ميننو كي

سخن گرمه دلهن شیرس او د سنزا وار نفسانی و تحسین ابعه د سخن گرمهٔ دلهن شیرس او د

یوبارے بلفتی مگوباز نیس کر ملوا چومکیبا ر ٹور دندوس محمد بھر حرکا بیٹ کی ساز مگرامٹ نیدم کرسکفٹ ہر گزر کسے مہل واش

ر کرده است مگران کس که چون و گیرے ورشن با بنتائم پال متنا مهالله سن او غاز کند میشند کی -

من آغاز کند میسکور کی -سخن را سرست خرد مندین میاورسخن درمیسان سخن

ضاوند تدبيرفرينك ويهوسش للوبين تانه بيندخو حكابت ٤- نينجندان تزديكان سلطان محمودس كيملطان امروز جركفت نرادنسان صلحت وكفت برشام اورشده فاندكفت انيها نوكوبل ظهير سربيلطنني ومشرند بسرملكت بالكفان النارد كفت باعنا وأل كرواندكرما كسف لويمرب حيراتهي برسبديس ىنەسرىنى كەبىرا بەيگويدا بل نىزاخت بسىرىنا دىسىزنولىن درىنغا بەرباخت ٥٠ حركايت ٨ - دريندرييع سرائينز د داوه م جود دي گفت بحركه من كدخدا ما بي فديم ايمح تنم وصف اب خارجنا ثله سبت ازمن سرس كهاميج يبيئة فدار كف تم بجزال كتيمها يدس ماشي قطعهم فانزاكه يول نويم الاست ده درم ميم كرعيساراررد لیک امیدواربابدلد و کسی ازمرک تومرارارزو ح كابيت و سيكي از شعر إياش امبر در دان رفت وتنا كفت فرمود تا جا مياز وبدركر دندرگان ورفغاا فنا د ند-نوا سنت نا سنگربروارد زبین ریخ گرفتهٔ بود ماجز سف گفت این جمره ما مند! کرستگ اکتفاده و سناك بينذام برازغرفيرمى ويدلثننيد بخنديد وكفت است عكبج تيزي يمخواه كفت جامئر ثودى ثواسم اكرانعام فراني بسيت اميدوار لودكا ومي خسب ركرمال مرائخسر فواميد نسين بدهرميال

سالار وزوان رابراورجت أمدها مداورا ما زفرمو دوقها بوسيغ براله

حكايت ، الضير تالهوت فودرافوش وانبندلت و فريا دسفائده بردانت كفة لُويم عُلَد البين وربرده الحان اوست باليدين الكرالة ضراب ورشان اوست بشعر من

لَهُ مَوْدَتَهُ لِتُعَالِمُ الْمُطَحِّى مُسَامِسُ إذَا نَفَقِ الْخَطَيْثِ ٱلِمُ الْفُوَالِيْنَ مردم فربيجلت حاسب كه دامنت التش رامي كشيرند واونتش المصلحة تني ديدندنا بيكي ازخطبائ أن أقليم كم مااوعدا وتينها ني دانشن إلي ببرسيدن اوآيده لودكفت نزاخواب دبيره ام نبريا د كفت جد ديدى كفتا ينال ديدم كهزام وارزوش ست ومردمان الانفاس تو درراحت خطبب اندريخ تى مېندلىن دىكفت جزاك لىلداس جەسمار كى مىيت كديدى كدهرا برعبب فودوا فف كردانيدى حلوم شدكه أوازنا فوسش دارم وفلق البان تواندان فرريخ الاعبدكرهم الدريض للويم كمريس فطع انصحبت دوستى بخيم كافلاق بدم صن بنايد فارم كل وباسمن كابد "ناعبيامراكبن نمسا بابد

برئكك كعين بكويب يبين فسرو مردا ندازهب الميء بانوا

سفرنام درشاوا براك

روز دو خشر دوم ولفند

ساعت بفت ازنصف شب گذشته ازخواب برخسیاستم الحمد للند اح المهنز بودم و دارس جاکد دیشب کشتی منسکرانداخته ۔ وسط درياست ربيج وشط بمقابل زودخانط بنبسس ندارد وازرساعت ونيم از نفعت شي كذب نندالي حال اين والسنكرا لداخنه وازجالا تادوساعت وبكرممهم برجسا فوابدما ندوج بند توقف دربرحب این است که چول او آپ ولی مهمدانگلتبریا بد درسه عن انتعاب -باستفنال ماسيا بين حِنْ كُنْ نَتْ تَى أَنْكُلِينْ نَسْرِ بِرائِ تَسْرَيْهِات ما حَالِوْ مِنْ سلام نظامی وا دونندیک نوب کنند-اگرشب می رسبه بم این تنویا مید لعمل نمي آريد بك جهند عمله ومكرم ابن است كدا بنجا ما غالبًا ميغليظ مبكر و أراس واغلب وربواكم مه وكشنى بالمرتقا وف في كنند وكنتي بالخبررك وكوهكب ندبا وهمستشفل درس دريا دروكن مي باشد

بابودن مدخيلے بإعلم استنادی با بيم حركت كنندوالا اسسياب خطروته سعد خیلین کل ست (ما الحدیقدا مروز بوا در بنسایت خوبی وجا و ا وبير سربودو دريامنل حوش بي موج وأرام خياب شكر خداوندراكيا أورويم خلاصه صبح برخاسته رخت يومضديم ونسدرس وركشنى أ لرديم ابتدا ازيك دالان باريك طولاني گذمت فتيم مآل طرف كنتني كدحاك فرنكبه وليض از كمنرين خو دمان سن ودرقيًّا ن^ه *یک درمیتنگ*اه دیگرلیست یک د *واطا ق را نما مثنا کرده بعدا* زی**ت**ر ما با رفنة لبريشه كمشتني رفننيم و دراطا فهسام يع منشه كه حاسم كانتهنها كي است قدرسانندند ا كاندنها ي صحبت فرمانيش كرديم ووورا باطرات الداخند بصف كتنبهائ بررك وكوجك كمار دوروندا بديالودتاش منود كالعداز وشربائي أمديك بارجيد في أودا بسراسا بوماننين فركين كشنى ازال للرائيس فترامديم مسرجرفها تحیسا رگری اور یک وسننگا دما نشین سم برا سے روشنی إ الكرزب بنيرا سركنتتي ورائخ وبدم بنسام قومت جراغه بمستفي تشقى المص بك ماشين دا ده مى شو دوبراست دانس اندازہ و مدفوۃ برفیہ بک اس ربائے دار ندر بک یا رجرا ان كمنش بك كأزانم اود وست كرفتم لفاصله وو وحب ما تدهاً

ر ما قوة حب او رينفناطيب*ي آبن رااز دست من كثب پ^وو ب*اسث پ حيديده لطوريكه ما بها بيت زورة بن ربا رباكندني مشد خيل بن ربلے غرب بود بعداز آنجا بالاً مدہ فدرے درسطی کشتی کر دستس كرده أمريم بالمبس ورساعت مدويتم ليداز فعف شب كرد وراعت ونيم نظر مانده لو دلنكركشتى راكث بده بطرف أنكلس حركت كرديم طول وعض ایر کشننی ازین فرارا ست بیب صدوشهست نادم طول دا رد هنيرده قدم عرص اللات واسنيا اغرمي عجيب درير كشنى ديده شد أورعفيفن الركشنني عمارين بحرى اعلى حفريت بإ ومنشا وانكليس است كربها ل طوركر ورفيت كارت وارند نفي دريا بم يك ت عمارت دار در که دا رائے مهم پیشراز اس مسكم واوكرما وغدمر منعددوا سنبث وابنها بمبشر درم يثنني منزل زرعناحب منصرب واسبران ابن نني بم منته ننه انه ومگيران فطر زرگ عمدهٔ که درین در مالے شالی در دوخت منها نے اپنیا س ين است كدابي ما بامد زيا وي كبر و وحركت كنشنها الع كوم كس أوبزرك ازلسكه زبا واست وثنل مازار نضافراً مدوفيت مهستند بهمان كهموارامه كرفت و دبگرششه مشجم را منی بین وب ای نشو د كه دو أكشتي بم تورده غرق مي شو د برائے رافع ابن خطب في تا زه اختراع

دريت م كشنني بائے كروه اندكر درين شعني مماست يك شبيبوري كر كرب إرمهب غري واردوروفت مساس شيبورامحق اخبا منفعل مي زنندكه دكت يهم بؤرد خواست بمصداع ايستيبوا ران نويم ابندا بخاس ملوله مالے مشبه پور داده لبد سرحسب فاع ورسي كدوار ندور اولدرا باذكرونديك صدائح غرب عجيب سرول كه بكوش خيلے زحمت بهبدامي دا د ونتوانسنيم درا نخا بالبسنيماي ث برورا در و فت مرشعه ل می رشند و معه اوم نبیت کر امار نفال بيبار ماح والن ازسنندن ابي مسدام بسم مي رسانه الحدلمدكه درسي دوربيج بهوامه نبود ومااين صبيارا كشنديم مي زغريب ومكر بم اين است كعمسله جات اير كشتى باكشته وبكر ما دست ودوسين وعلامات تصل لطور الركراف كمرس مكالم المي فضل طولاني مى من بندكهم برينر بخو بي معسلوم فه مى تنو د دست نو دسٺ ان راازيں طسرف بآل طسرف لطور غربب حركيت وكان مي وېندجبا نكه ازكشني سواري ما ماكشنى انها كهييض ازملتزبين ماسوار لودند بخوبي حسريث مى زوند خلاص تفصيل ابي شنى زيا داست كداكر بخواسيم مهد نبول يمفصل مشو بهب طور گاب در با لاگاب دربالین شتی گروستس می کرد؟

وكشنيها كي كوجيك وبزرگ بخاري وما دباني كه درا طراف ايريشني از دور وفر دبک زیاده بود بسانای کردی کشتی بم خوب میرفت وريا وربنها ببت اراسم والائمت بودهيث نكه خوو كأببت ك بم اقسراردا مثنت که سی سال است دربارا باین ارباسے والا بنت تدبده ايميمي طوركه فتتيم رسسبديم لوسط درياكه درآ نجاكه دوكستني غيلے بزرگ وروست را سن وجب راکشنی اسکے دردوسال قبل وسبكے دیگریب سال میش ازین عرفی منده بو دند۔ سو ا ــــــــنهٔ وكلهب وربسيمان ماسئة تنهاجين دبكرازاب سيبدانبود الحلط ازائب البلامت كذم شنبير دى شب كه دريا رائمسا شاميكريم بعض ما مهما سائر ربره د در بم من ل حبوا ناست كو حاك فسط وار كه در ما ترتندرال اير ان نب إرست و در ننب ا دم مشان برق مب زندای اسبهاه سم نوے دربا از زبرموج وکف آب كهاززير جريخ كشنني سرول ي الدرير بالاي مند در ومشل الكزلية تبير درنار كلى شب برزق مى دا دند خييا نما مضا واشنت خلاصه رانديم منوز مزرسيده بمقابل رودخا مطسس كشتى خاكى زرة يوننس أكليس باستنقبال ماكده مبناكر وندلشليك نؤب منو وند وسلام وادل شنبها مع نجارى وبا دبان زباديم كهر تر أزجيت مردوزن

از نگلیس برخامشایے مام مدہ بود ندشھیل ہورامی کن بدندو در مال کان می دا ند نفز رجینیت نوے کشتیبا زیا دہ بود کر کم ماندہ لود بعضاد كفينهاغرق شودازسورانها كالريشتي مردم دسيشارا برول اورده دستال تكان مى دا دندسنگام غرب بودكه كم كمانطون مواصل بپیدات د تارسیدیم به (گروزند) کدر و د ظانه اظمس ست اینجافکه مانت نظامی منتدر که براسط حفظ واستحکام ر ودایا ما خرساخنه اندونفسل نقلعه مات ستليك نوب مى كردنداطرات ایں رود خانہ تنام کار خانہ جات وعمارات و آیا دلبت وکشنیہائے بادی و نجاری و فالفتهائے کو جیک است کرمنٹل کر واز د وطرت آب ريخذ بودوسهم ازمردوزان نوش كل برلود وسوج أساساب خطر فالفنهائ كوجبك بووكهم مانده بو وغب من شوند-امّا بحدلله بسي مكس نرسيد-ازكشنيها وفالقها كلمشتى مام اندافتند جو کشنی ما تن المدب عنے کہ سرائے ور در دولی عبد کر دہ بو دیم ایر ساعت ما ثده بودکشنی ما (درگر وزند) نوفقت کر و تا نواپ و لی بهرا ب بیدیک نفرروزنامه نولس نفاش بم که انگلیسی است ارسه اب ممراه مااست وتفعل صورت ما وهمرا مإن را لطور مختلف مي منه دريكم ازاطاقهائ بالالح كشتى كدنت متدبو وبمحض كذراندن قت

فرموديم نقاش فسلم وكاغذش اورد كرقنيم ودربك وفيفه صورت نمرخ ا وراكث بديم بفدر شبيهه بو دكه اسباب تعب خود او وتمام فرنگيها سند وبهد فغربعين كروندكه بابس زودى وخوبي ماصورت اوراكشبير بمفلاصه بقدر نيم ساعت كمعطل منديم نواب ولى عهد أنكلس دمبرك وكال باكشنى اونبزع كه ياسم برا در الأاب ولى مهدم وسوم است آمدند كتفي مزلور المنتفى مامنتصل كرونداواب ولى مهدا مدند أو كشتى ما- باليف ل وست داده نقارف كرويم ولبعهد بهمال صورت وعالية مستندكم درسنا نزوه سال بيش البنان راديده بود م قدر فربه نزینند رو و نبیبر ماسط ولی عهدهم که اسامی اس با نه ال نبعد خواهم نوشت بحراه البث ل بودندها حب منصب والحوا دان زبا دى مم بالبث ال الهده او دند ول عهد ممرا ما ن خود مثان را معرفے كرد نديا آنها نغارت كرديم ما بهمالنزيس خود ما ل رامعسر في مغود بم بد تجدرا الواب ولى مهدوب الرسم أمان رفانيم ركشنى ولى عهد كنشني لببار تقولى است بسالن طولا نی ما ریکے دار دینسام ایں سالن را با گل وبارج باكفنس رببت واده ومنرع جبيه بودندكر روك أن الذاع خورا كلبود بيك بالاطان تولي بم داسنت كربا تحالتنسستيم كشتى راراندند مراسط لندن مرجع مى رفتيم رودفا ه تنك ننرى ش

تا با عدا مد وطبعی فودش رسسیدورهفینت د اگروست بجرونمرلندن است از محا ذی دوک) متندوگذمشتنم وک توسف است که دست دركنا روريا درود فاندبرائے فار تغير شي بابزرگ ساخته اندناال وك بدا مود وكلب المنتى داازميان أن مى ديدم بساعت بساعت دفيفه رقيقهم ميت زياده نزمي مندم رجاكه كمن بودا وم بالسنبد ما بنشنيدا زنبت مامها تا بالبن مردم البينا ده وازمرر وزن ووريجي كه بودىسىر با ورست ما بيرول اور ده - دستمال تكان مي دا وندو بهورا ما می کشید ندوشا باش می گفتند بهی طور را ندیم تا از یک بل بزرگے گذمشتہ رسیدیم برکہ (کہ معمنی است کہ پکیمت ایں رودخان را دبوار المندك ازسنك كشيده الدكه فيلحكم وتغرست مبالغ كرواني بمخرج كرده ناباب طورر ودغانة رامتنظم تموده اندودر حقیقت شهرمیالی لندن از که بان طرف است این عادیگر جمعیت زماده ترمشدازبله الم الماسي بسيار بررك دومرتبر وبك مرشه بله ال أجرى منعدد كذب تيم روك ابن ملهما بم انجعيت مردم سباه بود ومعلوم إودكراب ما ازا عاظم ومحريين وبمدموراكت يده تادى مى كردند يك كشنى تزييل بمراه ما يو دستي بم مهال طور انطرف كندن الدرابن مي كربهم نزويك فدندبك ويكرفورده

كم مانده بودم دونغسرق منده ما دفت غيب روس دبدا محدلتند عبين مكر ده سالم ازمد بكر كذ شتند از دكر ه رنج بم كم موزه و مدسة بحرى ابن عاست كذمشتم ازفلد كهندكة ناج وجوام رات سلاطير فيريم انگلیس درانجا است واز کلیا اے دست بل انبز عبور کر دیم عمارت بإرليمنيط لندن وبرج ساعت وبناسط علسليم ك صسماز دور بپیدامننده رسیده بمحا دی با رئینط کشتی ایستا دازگشتی بگرو ب المدنم (دوک) دو کامبرج عمو ی اسطاحفرت با دمنا ه انگستان ومب بهالا ركل فشور أعكس وبركنس ماتن برك وبارداما داعلجفر بادنناه أنكستان كهشهزا وه خوش روك ولريا است و وا ما دمگراعلی حفرت معظمه كهاننس رماركي دولمدان است ويبرهروك است والميرا خوراعلي حفرت منظهه كرجوان ثوست روساع است باجيع وبكراز منتبرين الكلبس استقبال أمده بودند-بالهمدنغا رنت كهدديم وازدالان مصنوعي كهازكل وغيروس اخته لودند كذشنة سوار كالكمائ سلطنة شدم رسيه بكالسكهائ زبهائ مننر ومخرم زيادى توب دالان ابستاده بدود مسرتنا رون كردم كالسكها نام كالسكردرياري وسلطننة است وبهم باسبابهلك مجلَّل وكالكرجيهائ بالباس بالمعربيِّن بستندس بالواب

مرہ ولی جہد توی کیسے کا لسکرنششنی سس نرین ہم در کا لسکہائے دیگر ننشستذراندتم بهوارة كار ومخفوص اعلى حفريت بإ دمثناه أنكلستناك بإلبا سبائے متنازوسر باز ہائے مخصوص یا دشاہ بالیا سہائے گاہ سوریا ومگيروا نواج ومگيرا زدوطرف كوجه صف كنسيد وايشك فاستى با و حلودار مإازجلوما مي رفلندوما ازميا تن صفوف سربا زوسوا "رأمسته أسسنه مبرفتي طرفين كوجهومالا وبإليس عمارتها نيزتماماً ملواز عبيت مردوز ن بود وتنفس بور را می کشیدند و لغارف می کردند اکتی منتها کے بذیرانی واحزام رابطل مي أور دند كه مالا نرومبنسرازان ني شود واين بذيرا بي ادروك از وي واختيا روبرحسي أن خاطر خودعلت بو د - جنا نکرنواب ولی عہد مهم می گفتند که مانمی نوانیم مروم راایں طوربرائ بذيران مجوركنيم - توديث ن بسيل خو دكرده اند-خلامه از تبلوے صفوف گذرشننه از در وازه د لوکینیگام) دا فل توظیر عمارت بوكينكام منديم أنجابهم معبت ربادى إور - بإك بارعمارت كمسمر ما زوسوا رزيا دي دراينا نيزاستا ده بو دنديرا ده شده دال عمارت تنديم اواب ولي عهد و دختر مايينان أن اور بهيه انتقا أمده إودند بابمدوست واده نفارف كرديم والمديم قس اطاق خياصيت والمنتنب يكاردونز ملك فواب ولى مبدراكراسش

دېرنسس لويمه)است ويبيت د وسال دار د وبرائ د کني^{دو} فين كه ازامالي اكس انگليس است نا هز دكر دواند ؟ ن وختر بم دريط حاخر لود وبا ونبردست دا ده نغارت كر دېم -بعداداب ولي مهدو ترحباليث ال ا طاقهمها ومنازل ما رایشان داده رُفتند-ا بن عمارت بها ن عمارت است كرينا نزده سال فعل مم منزل كرده اوديم مك فا دب يا رتوبي سقت ودلوارش فام ازشيشه أست ازميبلوك اطاق ماست الواع واقسام كلها دريس عاموجو داست وراحت كاه خوبي است بعدبلا فالملم رفتيم بباغ كرهلوع ارث وافع است باغ وجبن بب بار ثوب با صفائ است عزيزاك لطان مممسراه ما مدار مديم ناكف اردريا چایں باغ که در با چاہ بار بزر کے است و فوار ہ ب اربزرگی ہم داردنا ؤبائ باربك درازروك درياج بود محد والدول وعمسنريز السلطان وسائرين نوسط ناؤ والتنستنيم باروزمنها مم عا صراو دند فدرك باروروند توسے ورباح گروش كرده أمريم سرول باز قسدت توے باغ وگلکاری بائے فٹنگ گردش کردہ الديم باط ان فور مان شب راشام خورده خوا بيديم السم ببر مزرك نواب ولي عهب ربرينس او دارد) است

روزاسيسو

امروزما بدبرديم مه وييدز وربديدن اعلى حضرت با دمناه أنكلتان وامبراطليس مندوستان بك ساعت قبل انظرما بدمرديم ومهاررا بم دراً كإ بايد بخديم من فبل ا ذحركت بم بايد وزر اسي مختار كبضور ما الیشک آقاشی باشی والبشک آقاشی مائے اعلی حفرت ما دشا وانگستان وغييه وطبوماا فناوه ما را بر دندلطبغه باللسط عمارت وزنالا رسي كرم نثبه اعلاحفرت منظمه سفرارامي ندبرندوونرام رميد مندورا تخالف تألك خطعالي است ومحسه مائح مرمراعلي وزمنتهائے زیاد دارو۔سف را درتالا ربطور دائره ابسننا ده بو دند-اوّل دسسبوا وتبلينن)سفيركبير فرالنيم عرفى مضدر مردم عروفى است ديمالها است درلندل بسفاريت ا قامت دارو ميرزا مالكم فان ناظم الدوله وزير نخنا رما بمراه ما بودونتري ميكروبعد (باون سال)سفيركيردوس معسد في ف كمرو معتبرة ومرئها ست درانندن افامت دار دبيداز الكرسفرا ابك بك محسر في ت ندند خود آنها مم ابر اسئ خود شان رامعرفی كر وند از عبر سفرك بزرك سنتم بإننا سفيركبيرعنان كدهر دبابك كويك انداك است و

موبائ سفيدوارد وارمني است ابقًا حاكم كبنان وشامات بوده ودرانجا خدمات كرده ومعروف مشده است يجازا جزاسط رخمباد بمبرخ برالتدا فندى مالقاسف كبربو وورطهران ووربهم فوت نند بام سفاد يحبب واظها رالنقات شدران هاسفراد سفيرص بودك غرادربان عيني البيج زبالي منى وارزد يطحان أتكليبها زباب فيني مبدا سفيرمين بزيان خرف ميزووا سانكليبي بالنكليسي ترحمت كرووناكم الدوله مراسط ما ترحب مبكر و سفيرنزا بون لود - اسا مي سفرارالعد خوام لوسنت بعدازرفين مفرار بفاصله بنج وفيفه (لروس الزلوري) بادسته وزراك فوش ككنسر والوستن بخضورا مندد لروسالزايي مرد تنوسندلین وزرا را سمهرفی کردیم بهرت و فرمانش کردیم . نبد أغرض شده رفتند-اساى وزرامهم ببداؤم فتندخوا مرمضد لبدكالمك عاظرت رما وأواب برينس ومكنور البرت كذاو دارد وتم مبسكو يندنس بررگ نواب ولی مهدوریک کا سکرلاندیم برائے گا روبیندزور از (ما نُدُ با رک عبور کرو می ر بقدر جبیت بود کر حماب ندا حثت وما ہم متعل با دست مردم تنار ن می کرد دیم رسیدیم بیگان و اگنهائے راه أس خيل كوجك بو دكويا داكن بزرك ازاي خطعبور منب كند- از تراموه قدر مررك مزرك مزيود سوار واكن ولانديم ور واكن بابها ك

شامزاده ببسرنواب ولي عهد ولاركنسوان وامبن السلطان ونأطم الدوله ن شنه او دند کا کسکے خیلے نند میرفت ۔ بقدر نیم ساعت یا بیشترک را نده تا رسسيدىم به ويندنرور فلعه وبيديم ان است كه در روز ناممهٔ سابق نوستند شده است دیگرلازم نبست ینولب یم و میندزور شهر است از قديم ننرين تنهر مائے انگليس ولقريبًّا مفت صدمينت متدل است كاس ننهر بينا خنده است سربانه مائے گار واعلی حفرت با دشاه أنكلتنان بإسوار ما وافواج طرفين را وكثيبه الو دند أعطا حفرت بادت ه و وخسر ما مي مشان و حام واور ما مقصو داز دام ونور ما زمنها يعقرملكت أتكلتنان سسنندكهمض افتخت رضدمستاعلى حفرت بادمن وانگلتان رامی کنند و ندیم این ان سمنند سب در بایسے یا برعمارت دیندز وراستنا دہ بودند-اعلی حضرت منظم لباس سباسي إوسنسبيه وعصائح سبابي در دست كرفته مقرفالم ېم بخو د زده بود ند-پيا ده مننده باين ال دست دا ده تعارف کرديم بچدا علی حفرت با دمنشاه انگلستنان وسن ما راگر فنذ انسرتپرما بالاتقیم از کا کریے نکارخانہ و دالان بزرگی کریر دہ بائے تفاشی خوب درآنجا بودر كذمن تندما طافي كرمن نزوه سال فبل بمرائخ رفتيم واردمنهم وبااعلى حفرت ما ومناه درروسي نبجر تختان فناست كمعميت

TH

كردى الجداعلى حفرت عظمة جيث نفرانها عبان رامعر في كردند رمايم البي السلطان وبعضه ومكراز وزرا وممرامان خود مال أكد وراكخاها ضراو دند معرفي كرديم بنار درسال اطاق كرسفرك بق نهارخورد بم بنهب رجاخ كرده بو دندر فقيم سمرميز تشسنتي ديست جيب مااعلى حضرت با درنا والكستان نشتند. وطرف وسن رامن ماد پرنسس *کرلی*ننان و دیگیر ونت راعيكا حفرت إ د مناه أكلسنان (بانسس بباطليس) ونثوبرني برنسس مانن برگ، وبرنسس ترکیبنان ، و دفتزا و ولببرنوا قیامهد (لروسالزلوري) وزروح لز وسالز بوري وغيره وازملنز بين ما ابين السلطان وبعضه وكميرودسرسنراينها رخوردند بالعلى حفريث بادنثاه انگلتان هيا صحبت كرديم- با دشاه د وسدلفرلو كرمندي دارندكه الباس مندي منشد وفارسي مي دانسنند مسلمان يو دند. ما دسفاه لكسنان ى گفتندسستم ورده ام زبان ار دومي اسوزم-بيدازنها اعلى حضريت ما دمن والمكلت ان ومستنه كلى با دا دندوا نه اتحا برخا مسن أمدى اطاق ومكر فلدرسه بالانشدة صحبت كررى ليدريفاسند دست باعلى حفريت ما ديثاه وا و ه مراحبت منو ديم - اعلى حفريت عظم ام مبرسنا ديت كرده وأنجاباهم وداح منوديم سواركالسسكه شده فينم براك مقب مرهم (بركسس البرطم النفية إعلى حفريت أوشاه

نتن كبيرلواب ولتجهدوا مبن السلطان تماما وركاك كدبو ودالم بإرك دبندز ورضط بزرك مت ازيارك كذم شتم سوار مإجلود مفتب ابودند درسيريم بمفروب بارعالي است باسنگ ساق وسنگ باك ديكرساخنداند خروج بناك اين مقسره را اعلى حفرت ما دينًا و أكلب نان الذخرا نرشخص تو و واوه - وخيط بدولين بالنيط ندار در فنت مربا دین ه انگله نان در پنس البیس) و دخت مین دختركه بؤه اعلى حفرت معظمه ما نشدنيز وراك جا مدفون الدينوه كإوشاه سان قبل منا خوش گلو در (دلیفتر سیت) مبتلا مننده ما در ش بیجا بی مبکر^و ونزديك اوميزفت سرج سنعكر دنايمنوع منشد جول دخشررا ي شيل دوست سيراشف شخصًا سيرسنان ي ورامي كرد بعدازمردن دخرخودش مبتلا مبلفترسين منده مرومرد ورا دريرم ففسره وفن كرداله مجههم ووراهم اندمرمرساختذا ند وشنركوچك بهبلوشي ما ورن كالت حزن الكيزي واشت مكيدسته تكي سبر قبرم حوم بيريش البرط كذاتهم چون وقت حرکت را ه کامن رسیده لود کا مدیم بگارسوارترن مننده کامدیم تأكار شهراز نرن كالسكرن سندرانديم لجارت د بوكيدكام ورساعت منشت ونيم لبدازشهر ظهرتهم مابد برنا فترسر ومم كداين تبالنر موسوم ما روایال و در رکنت گاردن) است سوار کاسکرش برنیا نر رفتم حبیت اد

40

درما برخيا بابنيا راجراغان وزيريت كررده بودند ومروم موراميك ثيدن ا د ملوکلوب (کنسروانی و رسرال) گذشتم که یکے برانے دستوری ليكيرائ ديك است مرد و دسته درين جارم مي شوند ومردست در کلوب نود شان ش وسنور شاب شام و جائے و فہوہ وارد دیگ دیگر راى بنند وصحبت مى كىند بالفنگور يىنىنىكى مى نما بند-دىگرداد مىدان نزافافكاركذ سننتم كرميدان وسيع ست حسم اسون درب سبدان دوك إيمرتفع لفب است جون الدورجنگ ترا فالكا ركث ثذ منده و فانخ أل جنگ بو د مجسمه اوراسا شهرومبدان را بم مانسیم أل جنگ موسوم كرره و انداز انجا گذمنشنه وار دنیا نزرنندیم در لزنبر يغ نشستنم افاب وليبهد وزوجرالشال ودننسرما ولبرماك ان وجع از شام را دگان و مگر م اکا اود ند تنیا تریب بارعالی مرتفع سبيخ طبقراست مطلاكارى زبا دوار د-امشب نام بزرگان يا واعبان الكلبس ابنجام فنندر زهها بالماسها مصسبه بازفاخر فاع زمنت وحوامرومرد ما بالباس رسمي در نمام إبي طبغات سستراو وند و فعلس ما شكوت او و كل زيا دكرالمنه فينا ابندرست است الرارانومان كل مى من در ارز وإبد د المام الل تما منه منا ما المسترين ونداوم عبيعت رتبود وركزما حائي كرمت لأورسا بن مك

ليرومي دادندوى نشستند الشب برهليره رسيده بودتام تماشها بذ بالكزيب نبدروش بودب بارمحلس عالى باننكوي بودعطر كلها تام خاية رابركر ده بو د تام زيها و مرد ما كه شسند بو دند در تقيقت عُرِن كُالْجُ دند طوانز با و دست اندا ز با ملوازگل بو د وم رفلت بم مکدست گل بزرگ دروست دانشن كرالبنه كمنزاز د ونومان فيميث نداسننت منسام خاير ابرالو دساروا وارتجيط مطبوع خوب لو وفوانند إخيلي فوب ثواللند بياز فواندراك فوب (مادام الباني) بددكه زابل امريك ست غرسابق بم كمه بالكيس أمديم مهي حبا أواز خواند - حالا بم بهمال طور تجاهد رمكرد مادام ماريرر الووكه خيل حوب خوا ندكو بالمحوظ طرم مي ما بدكران مارىزرا ئندكه يهارسال فل شومرش كالون كشسند موارفت وويكر ا فنسب الداوندىدىد بالمرؤم مفقود كرويد فوانند ماك وبكريم انظمل (بیس الادوسل) و (ما دام نور دیکا) وغیره وغیره بود ندستنام حركات رفض بإسا زموافق بورور اخرم اجاعًا رفض خوبي كرد اللاك

حامراحبت بمنزل كرده فوابريج

روزيهارشنهام

امروز با پدېرشپ دعوت (لر د و مرې گلرېگي نثړلپ: پښتېر لندن رفنة درأ نخابها ريخوريم ورساعت ووازده كهوقت ظهراد ونواب ولبعهد يمتزل ماأمده ما رابر وانشذ ما بم سوار كالسكه مثده ما كمال أو فيرواخرا اير تفصيل روا منرب بته شديم اولأزورب عارت ما ناها منب كاريكي روب بك فرسنگ دا داست و وطرف راسر باز وسوار زیاد . با كمال تظهرند احترام الينا ده او وند- وورينت سرامها جمعبت زمادى ارا مال شهرا زغاست كي وغيرلو د نداز در ونجره كوجها ومركبا كرمكن لو د أدم بالسنند وتما شاكندا دم ابينا ده بودكراليند بقدر وولسن سي صد مزارنفرها خراو دندوتمام دكاكين المرات وربارا بازكر ده دروش مماع واسباب قروش أوم البيننا وه وبسرقهاك زياد بالواع كلها وركبنت وكاكين واطافها وكوجها الفس كرروه دركمال رسبت وقت نكي بهم جارا ارسته بود طنايها خربا والركوبها ومخنه وكل باريابها بسنه اود تدكر خيط تاسف في بودواسم مارا درا غلب بيد ده ما لفظ مباركها د نوست ندلو و ندما بن نزنتي ونفضيل ار دعارت بگاري منديم

لر ومرما لةاب ويننرفا وانكلس مخصوصًا أبنها راسترلف مبكوريند (مال كرما فارسى كرده مابشيم) وفضاة اعيان سبته مالها سهمائ فديم نجبا وخرتها قاقم وزلفهائ عاريني كرمضه إست ودرر وزماك مخصوصى كدليا ليسكى مى يوستنندا بن رنفها رانسبرمى گذار ند مهم جلوم افغا ده ما را نعما رين ونالا ېزرگىير و ندو توولر دمرڅر فه قا قم ملينيسے پوشيده لو د که و وسه د يا طول داشت وازعفنب وكشدر مى شدوسا تر تواپ وقضاة وغيسرا بإنبرزين وعصا بإسمطلا دركمال فنكوه علوما مى رفتندنا وار ديكي محوط كويط فديم كم حلوا ترا فالبح كشميده لو دندار وحدلر ومركزندان كاملماس مإزوط نواب ولييهد ومبائر لنسوال محرو فدننهر ومثنا بنزا وهفائهمائ مخراكم ورأنجاها خربودندوفع وقالون البجاطور ساست كه درب موافعزة لرومرمفدم برزر وحركواب ولبههدا سنت جنانكه ماسم دروفت رفتن ال آنجابه نالاربزرك بازن لرومردست دا ده از مبلوي رفانيم وزوحب فليها با تواپ ولىيېدسا كرزينبا ويننا مېزا ده خائمباا زيخفب مي 7 مدند وبايكفىيل دار د نالار شدیم و در مالائے نالارچها ربیّه بالای رفت ویک جائے بود کہ منغرف باتالاربودانجابك صندلى براسيمن كذانشنة بووند وجنديصمل وثمجنهاك ومكيرهم إووكرسا فرين نضسنند وبدا زلتفسان باسترفا وقفاأ واواب روم صداليهاك وكرت من فروح براوشن كاغذ ما نمودا

لروم خطير وكا كافذ وشته إو وازر وك مندل برفا سندالساده فرات كر دخطبلب التفعل قصيح نوائه تهنيت <u>ور و د</u>ما بود و طول كشبد تأقرات مفدوقت فواندل تطايمناي المالي تحلس ست مي زوقد و المخترط و ميرمايامي كوفتند لطبور سي كم صدائ رعد مي كريد خطبه كهت من در لارتسول كرسابق ورطهبران وزير فتاربود وعالا بربث دواس يقطبه لرومررا نزحبه كر دبعدما مم جوابي در مقابل خطيهٔ لر ومرتقب كرديم كم باز لارنسول برخامسنه جواب ما را نزهمه كرو- درمین جواب ما بم با زا بل محبس وست منبروندوبا بانبخة بإومبتر ايز وتد خطب بأكمنام ستديم فاستد بهان ترانب وتشريفا ساكرة مداوديم رفائيم برائ اطاق ساراي الانالاك بزرك وخيط كهنه وفديم است بالدفس ببرارسال باستدكراس عارا ساختداند بخراك تالاروتقاشي كرده بكليها شبير فزاست اناتا لاربعض مجمد ماسك مرحريم در الاراد و دفتنم سرمب زنهار بالم محقوص خوو الن منيم وسن داست وزوم الم ومروست حب ما نو دلر ومرنشسته او و ندستن مدر نفر مدعوین سها داندن و مرد درسسر منزماننسننه بودند بكب مبنر تنو ديبندي مبزيبلوك مح كذار ويودرسسر مرمنر يهبل نخاه لفالنفرسند بووندسي صد نفرييش فدمت من خول فدمت اووند كرصروفت راهم فندصداك بالخانهام فللصدال

معداد ودمكرجائ فالى درين الارنبو دبك بالافان إدمشرف برس تالار كرموزيك را درآنجامي زوزير الما فدارك كرغندا خور ده منشده إي محهضت سرلر ومربو وفربإ وكروكرم دم ماكت شوند كم لروم مي خما بد خطبيخوا نده ولفن شيبورجي ازطرت مأقز ونفزهسهم انراق طرف برليا سكوت مروم شيبيوركشيه ندمروه محكربو و ندبتسام وست زره كارد وجنگال ماکه در درست واستنند در روست میز ما نه وه ابدیم اکت نند الدولر ومرمرفا سننة خطيفه المستفروح ورافصيف ما والعليفرت با د ننا ه انگله ننان و نواب ولیجهد و بهای د وسنی ما می^{د. و این}ین انگلیس و ايران فرائت كرده ومروم سمه وست نروند ما بم برخاستنه باتام مردم لبلامت اعلى حفرت بإديثا والككتان عام منشرين فورويم وتفناني فدرك تدشت دوباره ننيبوري باشببورز وندوجاري چارز دومردم وسست زوه ساکت نندند- دوباره لرومرمر ثواست د مجد دًا خطبر مفصلے مخصوصًا ورنہنیت ور ورما تواند و با زمرا بلمحلس وسنته زوند- و بابهمه مرخواسسنتيم ولب لامت ما نفت ممر وند ونشستنم فدرك كركدست ما توامستيم برخيرم ولسلامت لسرومرو وسبنه وابال لندلن شربنت بوت شم شبه ورخی شبهورز د و حارجی جارکت پدرام فا كطن مختفرس كرويم وناظرالد ولدنز عبهكر دبار سميدس وندوابك تختها كوفنند وكشستيم دوياره حارجي عارز دوننيبوري بالشيبورك بدند نواب وليهديرها سنته خطيافه يعمقصل سنروس ورنهليت وتخدرما نوا ثدُّومردم دست نروثر ومهلسبلامت ما لؤ شيدند و ما مم جام تشريب لسلامتي اليننال خورومي بالر و بكر عارجي جارز دوشيبور حي شبيبو ركت بد كفتندلار وماليزلوري صدراعظم مي خوا بدخطير بخواند مبرساكت منذند لروسالير بورى بريواست والزحفظ خطبيرا الفقلل مشروح در لينيك مووت الهميزانكليس مادول فارجبها ك كرود وخطها وخيله مردم شاوی کر دندویمهم بخسرین برخواست نبداز نمام خطبه ما قدر بکر گزشته ببرغاستيم باسمال نترتنيبا قال ماز وسن ز وحرلر وهر دروست ابو دوسا از عفس انتالاربرول أمديم وبازيها ل تنزيفات وفضات واستراف ورعلومالو وندلعلا وهجها رشيبورهما زعلوما مبزوندأ مديم بأطان اوسلك قدرس را ه رفته فهوه خور ويم وسيكاركت يديم بالواب ولعبدا مديم برول توسكالسكانفسته لانديم براك منزل دراس كمامروز رفاتم وراحب منو ديم انس فراراست - ازعمارت بوكبينكام بربارك سنت مس وكويه ابل مل كرمل حميع كاوسهائ منتهورلندن است وانرا خابهميدان نزا قالكار وكوجها مسترندنا ليستنيه وكعبله مال رسيديم وورمراحبت انه كمبلد مال برأن تمكنت كدائب وخايذاست وكوجيزنار تزيزلدن يرمحل مهما فبالمناخ

بزرگ است وازا مجا بهدنت جميس بارك وا زانجا لوكنيگام بإس آمديم اسم بزرگ کوشفل به ماندیارگ است دکینصک طبن یا رک)ات بإز در مراجعت بها ل طور ثم بيت مشل الآل ايستاره بو و ند و و فت رفتن ببنداز بهلوئ كلسهائ سنتابل كدستم اب كليا افدرس بزرك است كربه بزرگى وارتفاع كوه وطان ببنطران ملكه فطرش از كوه وسنان بننه منتيز سنظرمي البرفلاصه رمسبديم بمبزل بانواب ولعبردوست واوه خداما فظكر ديم البثال رفتند وماآ مديم بأطاق خود ما قدرے استراحت کر دولجد ما امین السلطان و ناظم الدول**ہ تو** كالسكه نشسته رانديم برايخ سفارت فايذا بيران كومنشرك نأظم الدوله است از ما نشر بارک (کینصک لمین یارک) گذشتنم وازخیا بان آخر محلات شهر رفنة رسبه بم بخانه مبرزا مالكم خان ناظم الدولة منسندل اوور محله اخرشه است ما محله بريط است مام خانه ما جلوس باغني مرازكل وار وومحله بإصفائ است فائذ ناظم الدوله بم فالد فوبي است باغتجه ببر كل واطا فبلئ خوب واسبابها فعمنا زدار دوعمام ومبوعات عا شركر ده ايد د فدر سيميوه تو رديم- ان و دختر مالش رائحضوراً ورد معر فی کرد رسه د فتر دار د. د فتر کو کابن کرف ش ساله است خیلے فوش صحبت و بامزه است رفد سے القعاد بدمراحبت بمنزل کر دیمفالے

راحت كرده لبدباابين السلطان ومسر ودمند ولعت بكالبيكاتشسة مفتيم بمنزل ولروكد وكان بمهردار إعلى حفرت بإد منناه أنكلتنان كم ورانجالهرت شاممهان بوديم - يعقد وبكراز التزيين امم بمراه بودند يسبيريم بنزل كمدوبيا دومن ديم لروباز ومهاش ناوم دربار استقبال أمده بودند وست داده رقتيم بالاداخل عمارت تنديم السعارت الدواورط وبله ما از رنگ مرمر الطالبانی ست که سفیدست ورگ مبای دار د اطافهاك ببارتوب أوور توسه عالى باسلمائ ليبار توب داسنت نواب وليعبد مم أكا بود دست بروست وا وه نعا رت كر ديم ـ لروسا لنر بورى وليف ازاعاظم نهريم بازهماك شان حقور والتنفد فدرس نواطا قهاراه رفنة وصحبت كروه لعدا مديم سرتام بنام إيس عارت بير ازكل است اطاف من منام بم منرسيار فوي حبيده وسركلماك زياد زين داده بود ندر لفدرسي نفرس ميزلود ندرم بك در مائح نودك ستمرست الست من زوج لروسالبربوري ودست چپ زوم لر ولدوكال شين بود ندروم المروسالير بورى نسف كوناه فدوسبار محزم وملينك داك وعافل وزبرك ست فالصدرنام خورده بعدا مديم باطاق وبكرفنهو وخريج وسيكارك شبديم وبإيكانكال صحبت وانتثني ببدبائي أمده سواركالسكه تشدة مدبم مترل امتنب درس عمارت كمنرلط ست بفدر مزارويا لفدر

تفرزن ومردازعازم ومخربين دوزرا دوسفراء خارج ببال ورقف مهان مِتدركم با بدعام ما محلس برويم قدر احت شديم وزير وربار والشكية قاشي باشي المده عوض كروندكرمهامنها ما خرند يمسال طور ماعما ما جلوما أفتا ده ما مم لياس تمام رسمي بوت في افتد في نزه نقريم از ممرامان الباس رسى لوست يده ازيم ما بالارفنيم يتمام اطاقنها وتالارها بجرافها يرقى روس وبسلها لي منازة راسته ومرس بودنوا ولى مبدعاوا مده باسم ديكروست واويم لبدرفني أوكاطا ق ويكري كرز وحرارة الواب ولهجيد يم الخالود ندبا زوج ولى وبدانا رف كرده لبسد دست بدست ابنال واده البنيك اقاشى ماشى باازعلوما ويواف ليعبهد وسائر ينا بزاده ما شام راده خانمها ازعفت ما حركت كرد نالطان مإطاق وتالارباتالارا زكوج دوست زن ومرد كذم فتنتا رمسبيم بناً لار مزرگ رفض ابن تا لا رمزرگ وسائراین نالارماوا فاقهاملواز زن ومردلوداين تالارفص خيلي بزرگ است جماعها كرسن نريا د وار و مکب بالکنی م دارد که ای موزیک می زوند مک ارک خیلے بزرگے ہم درس الكن است كرى كفتند بريس البرت شوسرا على حفرت بادسناه الكلسنال درحيات خود درست كرده است واز وفاتيكم او فوت شده ویگریکے ایں ارک را نز دہ اسٹ خیلے ارک بزریگے ا ما موز بک منروند

اگر بخاابیم اسامی ایس اشتخاص که ورس تالار حا حرمت ده اندنیایی پر يك كناب مخصوص مى شودىمى قدرى اولى بيم كرنمام اعاظم ومعستبرين رجال دولت انكلبس ووزراك مخزم منسوب ومغزول ازمرد دران عا عربه وندينام رينها سينبه واسط مننا ن لحنت مكشوف بود الميم فودرا باليا برلهان وجوا مرماسي نفيس زمينت كرده بود ندكمنمام اطاق وتا لاررا برلبان بركروه بود بالاكاب تالاربك نشيف است دوسمية ستورد درا كاچندصندلى براك ماكذارده بود ندر رفننى شننى راواب ولى بهد وزوح ولي عبد ومثنا بزاده ما بهم المده تنسستند طلوما مم بيك اندازه نالار برائ رقص ازبود فدرست كالتستنديواب ولهميد وزوم ولبرما ودر ولي البنان وسائر سنا سراده خامنا برفاستند برائ رقس قدر سے كم دفع كروندا مدند بنضستن فريننك كرفته وميارم فاستنه سننواقص شدندبا والنفسنة قدر مصنط كرفته يا زبرفاستم وقصيد نارفلا صرافقدرده دوازده مرتميمين طور رقص كردندون فستنديواك اطاق كرم اود وابن نالار بزرگ عماز بوسئ عطر تریننده بودای رفعهای کهامشب كردند- والس دبليًا و ومزوركا وكا دربل بود بدراند د، دوا زوه ملسمًام فد برفامسندا مدم ماطاني وبكركم منسي براسيا موبي درا نجاجيده لودندنام مردم بما الخاجع سنعد تدسي طورالية فا وه فسدرسيميث



دائے اعظم والبنلیم با سبد بائے مکی فرمو در کرمشون و مست و الله الله و کرمشون و مست و الله الله و کرم و کرمشون و مست و الله الله و کرمی و الله و کرمی و کرمی

مده داه مداحب نوض بیش فیاش که امین بایکد گرزش ونشن و مدن الله می این میان و نشن و میان در در این میان در در می کند مین در در میشن و میان در می کند و مین از برای دارم کرمناسب این حال داستا ذیران

ه من از مهم التماس وارم كرمناسب اين حال واسننا ذبريان فردا بدو ففد كسبكه نز د با د مناهب مفرب بوده با مثند وسبخن غرض كم ميز حسو د بناسه يه مرثر با وخلس يا فنه و د وسنى بيشمنى ومود فق بخالف الجاميد تنفعيل بازنا پريس فرمو د كه مدا را ساس ملطنت بريق مستاست واگر با و مناه ابل غوض را از افنا و وا خرار منع نه فرها بدست بزار کان و ولت را منکوب و نخد ول سا زو و فللے کلی از اس بم به ملک اه با بد و به منک سرایت کن دوجول فسد سه شریم بای دوستال مجال و فلی مرا بر نمی بر مرائیا م کار الیت ال بوصف و ملامت خوا به کشیر جها نخیه میان مشیر و گا کو د در است آل و مناسب آل می مرائی می گون و دوه اند که با در گارد می و در مراسب از ل بر و مجر سیرو ده و اقالیم شرق و فرب را ملے کر ده و سر د و کمر م ر و رکار د میه و مرافی می روز کار د میه و منظر و و شیری ایا م ب بارجشیده و مناسب و مراسب ارجشیده و مناسب بارجشیده و مناسبه بارگذارد می مناسبه بارجشیده و مناسبه بارجشیده با مناسبه بارجشیده با مناسبه بارجشیده و مناسبه بارجشیده با مناسبه بارد با مناسبه با مناسبه بارد با مناسبه با مناسبه بارد با مناسبه با

NO A

نرومندے اپنے کا والے تن زروئے تجربہ باردلئے چوں فدمنی سری باشد برملکت نیاق چوں فدمئر سیا ہ مرک کری بارت از صنعت پیری باشد برملکت نیاق تافتن آ ور دوطلا براننگرا عبل کرامنا رہ بہوئے سفیداست توالی حصار و توشش فروگرفت ۔

Give 3

نوبن سبری چوزند کوسس در د دل شو دازخوش دلی و بنیم در موسط مین میرد موسط نام میرد موسط نام میرد موسط نام میرد م موسط مقیدا زاعبل آر دمیا م خواجه دا که که دسیام کوس رصیل قرونوا مید کوفت و مسطایه حیات خواجه دا که که دسیام کوس رصیل قرونوا مید کوفت و مسطایه حیات

كمنناع است ورخا ندبدن ووليت بها ده با زنو استدطلب فرزندال غود راحمع كريدوالبننا ل سه جوال رشيد فرنيط والذبود نارأما لغرور تزرون ونهؤ شاب انطراني اعتدال نخإ وزنمووه دست اسراف بمال مدر درانكر وقار وازكب وحرفت اعواض كروه افغات عزبتر يبلطالت وكسالت أرامية بدربهرمان از فط شفقت ومحمت كملازم حال ابوبت بان فرزندان را ين دادن أ غازتها و والواب لفي للح بي غوض شنملروا مع بم وأتهر برابشان كنا د وقرسودكراس جوانان الرفدر ماسك كرور صول أن رنج كبشها ترب ميده في شناسيد بمناسب خرد مدندور آبيدا ما ب الدا كمال سرما يرسها ومن ونبا واخريث تواند شدوم رجر جوكسيدان مراتب دوجب نى بوسبار مال بدست نوال وردوابل عالم جو بالم حكم السمت وباشداول فراخي مشتبت وسهولت اساباك دايي مطوب جعي مندكهمن الشال مراؤس بدائي وشيراني وراسنيفائ لذي نفس كوست بدل مقصوم است ووم رفعت منزلت وترقى ورمزرت سنحم وطالفه كم مفصدات الأي بوديث ل إلى جاه ومنصب باشند ومبريق و مرته تغال درسيدالا بال سوم ما فنن ثواب آ نثرين ورسس بدن ال كامت وكروبه كم تظهر بريض وار ندابل كات و درجات اند وصور اير مرتبه نبزيال علال مي نواند بو دينسه المال الصب الحرجبنا غير

بيرمدنوى دركتا بالنوى ف موده

بخال راگر بهروی باشی تحصول استم مال مت الع گفت رسول ب تعلوم نشد كربركين مال اكنومطالب بدست اله بد ويدست المدن مال بے کب وطلب ہمال می ماید واگر کسے نا در امال بے شفت باہد يول د تخصيل آل محنة من شيره باشد مرائمنية قدر وقيت أل ندالند زوداز دست بدبدس روسے از کابی برنافت کجابتب اکتسام میل ٹا بدو بہمیں حرفت تجارت کہ رینہا از سن شا مدہ کروہ آبید شنغول شویا ب یم پزگفت اے پدر نومار ایکسب می فرمانی وایں من نی نوکل ا وس بالقين ي دائم كه الخب ازر ويئ مقدر من ده مرحبد در طلب ال عبه وجهد نكنم بن نوا بدرسيد والخبرر وزى من نسيت جن العلم ورب يتجوى أرسى تائم فالده تخوا بدواد-

مرچ که روزی سن رسد در زمان انجینها شد نه رسد به گلا لبس زمیدانچه نخو اید رسید نخش سیبو ده شب با بدک وس شنیده ام که بزرگ گفته است انجیر روزی س ابو دم رشه از ویک کریخم درس افخت وانحب نفسیب من شو دهبندانج

در وِے آ ویخم ازمن گر کینت لیس اگر کسب کنیم واگر نه کنیم بہج وج مصرع

لضيبهُ الرل ازخو وتني توال نداخت م

جنائی داستان آن دوربر با دسناه شا بده لی است کری دلید رخ گنج بدست افتا دود کرید با سیدآن خزاد ملک و با دشاہی از در براد بدر بربسید که حکون بوده است آن حکایت پسرگفت درولاین جلب با دستاسه بودکا مکارو فرما نفرانی عالی تفدار سیسه انقلایات روزگار دیده و رسیار نفران لیل و بنها رست بده کرده اورا دولیسر بود در غرفاب خراج والی افتاده و از اشا مشنول بودند کامرانی سرنوش گشته بیوست به بهو ولعب مالی ولطرب و انتاط شنول بودند کامرانی سرنوش گشته بیوست به بهو وجنان استناع ممود دند به در ور

 سوفت لين ملينه شيفته حفرت موطنده

بادت ورابا وع الفن وبرنب وعز بادت عقبت في و تام اموال راجع فرمو ده ي وجهيكه كسي برأ ل اطلاع نيا فت ورصوتا وے دفن کرو وزا بدرا ومنبت فرمود کرجوں دولت بیوفا دما م بظار وسئ از فوزندان من برنا بد وسرشنه أقبال كم چول سراب نمایش مبیش درار د بخاک ِ او با رانباشنه شو د و فرز زندان من کم بینا عت و مخناع کزا ابيف ال رااندال كنبخ خبر ديد شا بدكه لعبدانه و بدل مكست وكت بدل محنت ئى سَرَّمَ مُنْهِ بِي إِ فَنَهُ آمْرًا بِرِ وَجُعِلَى عَامِنَ وَابْعِرُ فِي أَمْرِياً ميانس^و ما نب اعتدال مرعي دارند-زا بدوسيّن شاه فبول كرد وشاه از برك صلاح حال درول قفرئ كروا ظن جاب كرنز تنب كروه جبنا فالملا كه خزايذا نم نجا مرقون مى ساز دوفرزندان را بريان صاحب وفون كروانبيه كرحول صورت اعتباج روسيم فابدا بنجا وخبروكي كدارا 'فواند بو دخرون است ولبدازین حال_یا نک^ک ماسنی شاه وزا مهم رودامات *دعوت بى نمو ده (زجام كُلُّ هُنْسِ ذَ* الْقَكَنُّ الْمُوَلِّ بِهِ مِشْ اقْمَا دند كَ

بدرس بودملاح ورأنست كرر وكالعبومط وسع درارم ومرقدمو

بطرلق رباحنت راهعبا وت نسبيرم جول بعومعه تدامدرسيد معلوم فرمود كه طوطي روح شرفيش از ففس بدن بجانب ربا من في تَجَنَّةٍ عَالِيمةٍ طَبْرٌ نموده وصومعة ازال بيرروشن ضمير فالي ما نده ساعظة ازال عأل اندوه وملال بروغالب مثنده عا فنبت بهال موضع راحهت افامت فلول كمرده ازسرادا وت درال لفخه ما وركشت ودرحالي صومعدكار ببرسك إو وكداز ورون صومهما ب كنده لووندوبدال كالرمزراب كرده موسندا بإلال كاربر بدال جاه المدع وابل صومعه أل را يكاربر وندع وبداغسل و وضورساختندسے مثنا مزا دہ روزسے دلو کیا ہ فروگذاشنٹ اُ واڑا ب نیامہ نيك اعتماط كروورنك عاه أب نبود مناسف كرا باجب ما دف شده كراً ب بديس جا ونبي آيد والرفطلي كلي كا و و كاريز يا فنذ ما منشد وينجلت كروس ىندە دىگېردرىي لىغىر لودان مىندر نوام لىدرىپ ئېيىت خفتىن ايس عال بجياه فرويشد واطراف وحرانب جاء و زُب ورراه بنظر ونسبنق مشابذ ئىنمودناڭا ەغىرۇنىغلىڭ درا مدكەازا ئاڭ درىپ فاك در راە أ ب ا فتا ده بود و ما نغ آمدن آب بحب المنده با نو وگفت آبا اس مفرو مگم ر و داین موراخ ا زکیاسر برکت کسی ا سور اخ راکشا ده نرگزاند فدم دروسه بها دن مال بود ويرسر كي بدررس بدن مال شام إلا كم أن مال كي صماب ونفو د ميكرال بديد فدلئ راسجةُ مثلُركر دوگفت الأ مال بهار وجوام رسيس شما راست اما از نبج نوكل وجادهٔ قناعت عدول نها يد نمود و بفتر را منظر من معروم من المرين ما يدكر و دم معروم المرين ما يد نمود من المرينيم كدار غيب حيب المدينة المرينيم كدار غيب حيب المدينة المرينيم كدار غيب حيب المدينة المرينة المرين

بشنواین نکنه وخود رازعم ازاده کنی خون نوری گرطلب روزی ننهاده کنی

و چون کلی از با فنن گنج ناامید شد با لواع حبل نمسک نمو وه نشکر ترتیب کردور دی مدفع خصم آورده از شهر سرون آمد لبعد اندانکداز مانین صفِ جدال برآراستند و آنش فنال اشتفال از صف کشنگر

يافت وشن نيرب بنقنل شهراده رسيد وسبح المسروشد وازي جانب نيرتير ومبيدا فتندوما دمثنا وسبكا مذنيرك فنتمشن ومرد واشكر مراشنان ومهل بماند نزوبك بووكه انش فتنذا فروخته كيرد وتشعله سرج ومرج الإلا مردوملك يبخننه شفيم فنرالا مرسرواران سياه صح شديده ماسننصوا ب يكديكرازخا ندان بإومثناست ووود مال فرمان وبى ملك كريم طبع نبكونعلن جننن كشقل سلطنت ومهم ملكت بدولفوليش ما بندر المسي مجموع بران فرار مكرفت كم شهر بإركام كاركفن وولت اوسنرا وارناج سرفرارى وضفر سوادت اوسفايس ندكم فانم جها نداري بالنديها ل شامزا والممتوكل ست كارداناتم اكب برورصوس وس رفنندومك زادة تظيم واحبالل مرحينا متزاله كنخمول ماركاه قبول واززاو يبعزلنت بعردسندوو ىرد ندوىمياس نوكل كنج پدرىدورسىبدوم ملكت بدرىدوداركرفت واين شل بدال أوردم نامحقق شو دكه بإفتن تصيب تسبعي وكسب تطلق ندار دواعما ومركوكل فرمودن بهازان بارشدكر تكبيركسب كردل

نیست کسے از نوکل نوب نٹر چیبت از نفونض خود محبوباتر میں نوکل کن مرزدان باو دست رزق تو برنوز نوعاشق نزاست گرنزاص برے تبریرزق کری خوش را جیس عاشقاں برنون

چول بيراي دارسنان بانام رسانبديدر فرمود كراني كفتي محض صدق وتواب است آمادين عالم عالم وسالط واسباب است وسسنت التي برین عاری شده که ظهور اکنر حالات این جها ساسیاب وابسند مات منفعت كسب از نوكل زياده است جرنفع نوكل بهي برمنو كل مير ولس نفخ كسب الكاسب بديكريت سرابت مي كند و نفع رسائيدن ولىبل خيرين است كر خ أيرًا لتَّ اسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسِ - وكسميكر ا قادر باشدبرا مكرنقع بديكيس رسا ندحيف باستدكركابي ورزدوا واز دىگىيە نفع كىرد نوقىت أن مردنشنىدە كەبىدازمىنا مېرۇ مال بازدىلاغ سب رابرطرت منها دومدان سبب عناب المي بدورسبر ببربر بريريد كالأورز بد دواسن آن - حكابت بدرگفت أور ده اندكه در ويش در سبنه مى كذشت ودرا ناررجت واطوار قدرت اندلبنه ي فرمود نا گاه منها رسے نزر ثرید قدرب كوست ورحيكال كرفية كرو دريخ بروازمى كردووبا متزافهام برجواني أل طواف مي فرموومردا زين من منتحب سنده زمال برنظاره بالبنتا وكلاتعب بال ويهد ديدوران مشبياندافنا وه وأن بازباره باره گورشت مدامی کرد ولفدر توصله کلاغ بی بال ویر در ومنش مى منها دو مروكفت سحان الشرعنايت الهي ورحمت نامنتنابي نكر كم كلاغ بير و بال راكه مذ فوت طيران دار د ومذ ننوكت جولان ورگونشهٔ

۱۳۸ این استیاهٔ بےروزی می گذارد-منتو می

ا دیم زمین سف ره عام اوست بری فوال نیجا چه وشن چه دوست چنان بین فوان کرم کستر د کرسیم رخ و رفات روزی نوره چنان بین فوان کرم کستر د کرسیم رخ و رفات روزی نوره کی از پائے نی نفی بنم و سروریما بان حرص بنها ده بهرمید ناسخ بدست می آرم بر آئییندا زضعت لفین وست خارختا و خوا مداود-

مثنوى

منامن روزی مغدہ روزی سان چند بہرسوئے دوم چول جمال کر از دل تورسند برا رم نفس کانچب رسد بہرہ ہمانست وہیں اس برکہ لبدازیں سربقراعت بزالف عزلت نہم وخط لبطالت برخیم کسب وحرقت کشم مصرع اکروزی کشم مصرع اکروزی کشا اللہ بنتازلی ونفائی

آنگه دست از اسباب دنبوی شسنند در گوش انشست و ول بینفل درونا بین بے غایبت مسلب الاسباب بست هم مرع ول درست میندومسب ر با مکن

سرن باندروروروا وراعزلت فراركرفن وازامي ممرفتو ع رفين

وبرساعة عُبِف تر وصنعیت تری سند ما قبت صنعت دفی به او می سند و از او ایم مراسم طاعت و عبادت بها دومروزا به قوی منعیف سند و از او ایم مراسم طاعت و عبادت باز ما نده نفا نای بینه برای ثرمان را نز دیک و ی فرسنا و و بنتا به تام با ای داد که ای بیند کامن مدارای عالم براساب و و سالطه بها و ه ام اگر چ فدن من بسیب بهم می نواند را خن اما مکمت من اقتصاب آن کرده که اکثر مهات بسیب بها ساخنه و پر داخنه کرد د و دری سیب قاعده افاده و استفاده مهم بدیا بدیس اگر فرد این شد به زاز ان باشد که برسب و گرست فائده و باید کرفت د باید برسب و گرست فائده با بدگرفت د

بو با زباش که صبیب کنی ولفتنی طفیل فواره شوج کلاغ به برایال واین کم میدی ولفتنی میلی فواره شوج کلاغ به برایال واین کر میلک کس را رفع محبی اسباب درمقام نوکل نبیت ولوکل بیت ولوکل بیت باشد به و و و برد و برد رک فرموده تابت با سند تا از فیض ال کا سیب حبیب التاریج و مند بود و برد رک فرموده است که سکیسی کن ناکا بل نشوی وروزی از فدامی وال ناکا ف رشنوی

از آوگل درسدب کابل شو کریزا لکا سب صبب الارشنو گرتوگل می کنی دوکار کن کسب کن سب تکریر مرجب اکن پسرد مگرسخی آ فا ذکر دکد اس پدر مارا توت نوکل کی نیب بس از کیسه چاره نبا شد و چول برکسب انتخال کنیم خدا و ند نفالی ان خزا داغیب مار و داند با آن جر با بدکر و بدرگفت مال بسیم کردن آس است و نگاه دانند با آن جر با بدکر و بدرگفت مال بسیم کردن آسان است و نگاه دانند و اندان فالده گرفتن و شوار و چول کسے را مالے برت آبد و وصورت از لوازم با بدشناخت میک اکار محافظت بسیم را داراج آب نواند و دوست و زورا بر و کسید برازان کوناه ما ند که زر را دوست بسیم راست و زردار دا دوشن

مر المراد المرد المرد المرد المراد المرد المرد المراد المراد المرد المرد المرد المرد المرد المرد المرد المر

جرخ مذهبر بریدرمال منبرند قافد انتشال سیسنرند دوم اینکداز مرازع اس فائده باید گرفت واصل المال را تلف شایدار چهاگریم الزسراید با بریم زند ولبود اس فناعت ناکننداندک فرصت را ه گرد فنا از ان برآید-

مننوى

مرا ن بركاب نيا بدب باندك زمانے شو دختك با كرازكو ه كيرى ننى كبائے سرائيا م كوه اندر ابدر بائے

سِركِرا منظمنبا شدودا مُحمَّرِي كندما خرجَنْ زَباد والدوخل باشدها فنبت الأ در ورطهٔ احتیاج افندو کمِن کم کارش سِلاکت انجا مدحیًا نجه ال سوش لعث کرکونو

این دخل دوستان کری پی گمیانندگر دسند بنی دوستان نواله و حریفان میاله بروسی جمع آمدند و چیانچیا دستی ا با مندطرح تملق ا نگف در سخن جزیم سیاد دل و به اسط طسی او چیده می نگفتندے وزبان جزیمدح و تناوشکرو دعائے نگننا و ندے واو سنبر داوانہ وار زبان بلات وگذاف و دست با تلاف کننا وہ نبھور آنکر خلااتا خائے نخوام دواشت و پیوست گندم ازاں سوراخ رینرال روال خواہد بود ہرروز منقد ارے کننرازال برمعا حال حرف کر دے و ملاحظ تا

مستقرر می ساقیا امروزمی نوشیم فرداراکدد *بای*ر

وران او قات کرموش در ران گورخ مفلوت بعث رف اشتولی اثناند وستنبر و قخط و تنگ سالی فلق را از پیدی ورا و روه ابود و آتش گرسنگی در سبز میگر سوختگان ب ما به بهرافروخ نه در مرجانب جلنے بنا نے مبدادند و کے النقات نمی کر دور مرمناع خاند کوانے می فروفانند کے نمی فرید معلق می کی دور مرمناع خاند کی استان می فروفانند کے نمی فرید

مركراويدارنان بو دسي بوس فرص و فرس السال ديدى له ب كشته نان نگل جهلن تنگ دل گريسنه نالان و سيرال سنگدل موش مغرورب ط نا زونعت گشرده نه از فعط سال فهرواشت و نه برتنگی سال طلع بو و چول روز سے چند برآ مد و به فان را کار کا افکارد باستخوال رسيد - ورفان مكشا در و بيكه نفضان قام بدانلي ده بافته آهيم د ازدل گرم برگنشید و بر فوات آن ناست بسیار نور ده با نو وگفت بری برع کرون و رفضیه که ندارک آن از جرامکان فاسن با مشدطر بی گرفت نیست حالا بغیر فلا که در بی فا نداست جم کردن و بروضع و مگرنفل فرسون اصوب می فا بدلس د برقان با خراج آن جز و بکره انده بود اشتغال نمو د و دران کل موشی که نو درا صاحب آن فانه و مهتران کاشانه می بیندا و دران کل موشی که نو درا صاحب آن فانه و مهتران کاشانه می بیندا و رخواب بود و موشان و مگراز فایت حرص و آزا واز باید که دینقان و مداسط آن مد و مشان د می بیندا صداسط آن مد و مشابه بری برای شان به این بالاسط برای مده از راه روز ندگیفیت می مداسط آن مرده جهت تی فین آن بالاسط برای مده از راه روز ندگیفیت و اقع مشا بده نمو د فی انحال بزیر آند و مضمول قصه با با رال گفته خود در از ان موراخ برول افکان د و اینان نیز سریک بگوشه برول رفتندولی نخه من را تنه اگذامن تند د

مهم ۹ انژمهاهبان کمنز باین فغال درگرفت وگفت-سرده

بإرال كدبوده اندنداخ كإ شدند من باجيهال بودكما زما جدامشدند كيبن يجهت تخفيق احوال البينال بعداز مدنيمتنا وى كرعزليت اختبار كرده بودواز كون كاشانه بيرول المدب الائ منز الكما زال جا غلر فسروى ريخن برآ مدانزيك نبا فن يول بربيريث ك وتنكى و كراني اطلاع بإفن بإضطراب ثام سوئے فاندرواں مشد تا وخرؤ كروار و درمحا فكان المن عابين سمى بجساسط آر وجو ل بخايز رسيد تنزازغلها نزم ندبيه وإزان سوراخ بإنبار فالذور أمدال مفسدار خور دنى كه قوت بك منسبرا شا يدموجو د خابو د طاقتش طا ق كنن بيت اضطراب كربيان ماك زدن كرفت وجندال سرسودارا برزمين ذر كر مزش بريب ن مشد ولشوى العن كارى در ورط بالكث خاكسارى افنا دوابن تثل رافا ئده آلست كرخرج اوى بإيد كرفرا خور دخل مابند وسرابيك داروا دسودا تنتفع كرووبروسك نقصان براس المال نرس أنرامحا فطت نابد

مدفل وخرج خه د بردم نظر کن م چو دهلت نبست فرع استنزکن ۵

مست برمردم عسان گر بخل زاسراف پندیده نز گرچ عطا در بهره و کش ب برج به نجا راد واک نوش بن دوم با بدکداز بدنا می نجل و دعا راسیاک احراز نما بدکرمر تخیل دردین محل و دونها بدنام بود و د نبا دارمسک بهر و فت طعون و دس کام بودومال نخیل درعا نبت بدن نیرنا راج و نامت نو در بانچ شاک موض بزرک کهیوستذاز چند جوسے کا ب در وے کید و با ندا زه مذکل محری خلاست با شدید آجراز برطرف در اوج بد واز سرگورن دبیرون براید ديواروك افذوا فرالا مربدان رسدكهاركى ازفوض نا اودوران مثده ابها دراطران وجوانب براگنده كر دوولبنر مال ابخبل بما وث اووارت الخامر قطعم

مال كمز وح يخلل ببرونبات وست ناراج واوبر ما وثن يابوارت رسدوكه كاب جزنفرس نى كندبا دنش چول سيران تصامح مدرست نيه ندومنا فيسخان او نيك لبننا خنن بريك حريفة اختنيا رمنووه وست بكائية وندوبرا درمهنزا بيشال رفيا بتجارت وسفر دور دست بیش کرفت ما وے دوگاو اکسش اور نکر نوركر دول با نوت البنال طاقت ومقاومت ندائنة وشبفلك ازصولت وصلابت كنها تول گريه كلاناخن ببيبت در يخدا ضطرائهال كروك- لمدادي

بجبة جوفبل ويرحمله جومشير للبديدن ولاور مبرفتن دلير كراننزربنام وديكري راسندم وفواح ناجر يوسنندابث الا تربيب كمه وس ومخو ونغهد عال ابينال منو وس امّا جول مّدت مر وبركشيد ورامبلك وورقطع كروند فتؤرس بإحوال البننان راه المنان المرشد ففارا وراثنا على البنان ظامر شد ففارا وراثنا في البنان خلاب بيش أمدوننسزيه دراب بماند خواج لفرمودنا بحيلت تام خلافيا

ازگل و سنرهٔ نوخاسند الم جنواب چنم بددور او گونی کر بهنیت اگرست شنراس منزل خوش بد درخت افاست درساحت اس مغزار فروگرفت و چول یک چندے به بندگلیف و قربه نکلف سیدانس ان مززار بچرید دوران بهولی که دوح بخش دلکشا به مراد دل گذرانید بنایت قوی جنروفر ربگشت لذت اس الیش و دوق ارامش اور ا براید و خط تا م نزیا بیگی باند کرد و در دوالی ای مؤزار شیرے بو دے باصولت و بزیرے درغایت شوکت

۹۸ درزه و دوش ب بار در خدمت و کمرب ته و ساع بی مثما ر سرمنالبت برخط فروان اوبها ده وشيراز غرور جوانئ والخنت حكومت وكامراني وكثرت عذم وببيارى منتم كسے رااز خود بزرگ نزنفور خكروى و سرتنز طرفول قوى جذرا در لطرنيا ور دي ومركزنه كا وديده بودونه وازاوم شند چون بانگ شنربه با ورسيد بنابت مراسان شد واد شرس انكرماع ندانند که سراس ای ده به به ما نب حرکت نمی کرد و سرحای ساکن می د ودرستم اودوشغال مخنال بوونديك راكليدنام ودمكيت راومنهوا بردوندس و و کا شهرتے تام داشتندامًا دمند بنررک منش مندلود و در طلسهاجاه وتاموس حريص ترومند بفراست ازشير وربافت كرثوق بركا نه رود و مستولی منده واز نامروی ول شخول وار و و ماکلیله گفت درهاللک ج اون كرنشا ط حركيت جراكذا منتداست وبريك في قرار كرفند-

7 نارملالت از جبینش_ی واده خبراز دل *حستنیش* -كليله بواب دا د كهزاما برسوال جركار وباگفتن ايرسنن جرنسبت ميم تواز کی سخن سرملکت زکیا۔ و بر در گاه این ملک طعمه می یا سم و درسایهٔ وولتش بأسالش روز كارميكذار بم بهب بسنده كن وازلفتنش اسرار ملوك وتخفيق احوال البضال ورگذرجه ما از ال طبغت ثبيتم كم

99 بنادمت سلاطین سندوت نوانیم سند باسخن ما رانز و یک دشامان مل استماع أوا نديو ولس وكراليتان كرون كلف باشد ومركيت كلف كارك كندكرمزاكي أل نها مند مبدوال رسد كرموزة رسيد ومنريسيد كرهكون العدده است أل حكايت كليله كفت أورده الدكه لوزيذ در ودكريك راد بدبرج برانشسة وأسرامي برمدو وهرسخ واشت يكرابرشكات بوب فروكوف فترتا برريدن أن أسان كنفيذ وراه أمدو شديراته كثاثه لاسه وه و نظ من المعامين درگذيشن ديگريد بكوين وسي بينية براور در مع مرب منوال عمل می تنو د بوزرنه نفرج می کرید نا کاه در و دگر رراننائے کاربحاجتے بررہا سٹ بوزیہ تیوں ح<u>اسیے خ</u>سا کی دیدفی ای برجوب نبشست وازال مانب كربريده بود باسط اوابيكا ف يوب فرور فت بوزيز كال أيخ راكه وريفيكا ربو وفيل ازال كم أن ويكري فروكوبه انظف بوب برك مدوجول ميخ ارشكا ف كشبية مثند في الحسال مردونتن موبهم بوب شد مند دمها سے بو زید درسیان جو بی حکم با ند مسكين بوزيز از ورور زفورت ده مي نالبيد وي كفت -

أل بركم بركس بحبال كارخود كند وال كس كه كارخو و ناكند بك بدكند كارك ميوه جيدن است رزالا وكشدك وبينيد من تماست سيف است مذادن تبرون شرونی ع امزاکر جهنان کندی بی ایدین به بورند بافود دری گفتگو بو دکر در و دکر باز آمد وا در اوستبردی بیسنزانمود و کار بوز بدان ففولے سبلاکت انجامید وازینجا گفته انده مرصر مح کار بوزیر نیست نجاری به واین شل بدان آور دم تا بدانی که مرکس را کار فود با پدکرد و قدم از اندازهٔ بیرون نباید نها د- دَلِکُلِّ عَیْن لِیْحال و حبر زیبا گفته اند

40

لبىب ذرحمل اورا دراز عرشمرندوا كربدنات دو درمج تي مسروور اردوج ل برگ نار و گرچه و بربها بد نز د می ایل فشل اعتبارے نابدواد وصالے برنگیر مدر فرو سدیامردنکونام تمبیرد حسرگز مرده النت که نامشق نکونی نزید كليرُّفن طلب مرانبَ ومناصب ا رضع شكواً يد كرنشرين لنسب فنبلت ادب وبزرك زادكي استعلا د واشخقاق أن واشنه بإشدر والازين طبقة نيبننيم كدمرا نبهلك بزرك راس ابتنابيتم ودرطلب أل قدم سعى لوا نيم زور قرو نال توسل برمي نيزم مهيهات چهاست ورسراس قطره محال التي ومزلفت وست مايه بزرر كي عفل واوب است مذاصل ولنب بر رعفل

عانى وخرد كامل دار و تولننتن را از با باخسيس بمرتبه منزلية رساندو بركوارالط صنعيف وعقل تخييت مإسند تؤورا از درجه عالى مرتبادني الأو

ببيثكارى عقل مشرلعبت ورائح وريشا لوال كمن أنقرف برأسال أفكند الرمذربدة ول مركت ببلاز مبتت نظرسوكمعا فأثمى توال افكند وبزركال كفتر اندكه نزتى بردرهات شرف برحمت بسيار دست ديد وتزل المرتباعزت با عدك كلفة سيركر ودجنا لكرسك كرال مشقت

ا مداخت وبواسطوا بن ست كرجز مرد ملن يمتت كرخمل محنت واشته با شد کے ویگرکیسے موالی رغبت نی نفا ندنمو و قرو نازيس راعتنق وزولان زبيدعانن شبرمر وال ملاكشن وروخ عائهند بركه مالنش الخندل وحتى طلندوست ازام بروع مشنددا الوقنت درزا وبئرخواري وناكامي منزوى خوا بدبو وم تكمازخارمنان الشيورة اختاها ندلف المك فرعت راكل مرادجيه ورتين موت بريس فارعشرت فوابدات ستار فطعه تاعم تخرر وور دنبفر ودقدرم و تالعل تول تكر وعكر قست ثافت النامير سعادت خودمرورا ورو مداع مختزور في دولتنبافت مكر توداسستنان أن ووثيق ميكه بواسطة تفل رجح وعنا بزرا بادشابي رمسده وديكر يدسي كابلي ونن أساني ورهيض المان وبرينيان باند كليله كفت كر حكور ابوده است أل حكابت - دمنه كفت در رفيف كريك سآلم نام واشن وديكري فانم ورداست مبرفاند ومرافقت بكيرينازل ومراحل فطع سيكر وندير كذرالشا ببروامن كوي افتاد التطواش باسبزختك فلك عنان ورمنان واشتنه وكمرش بالطم منطفة البرورج ركانب ورركاب ليث وورباك الوج وشراك الوادع

رخمارهٔ تازه رویان کلندار و برحلاً وت چوس خی شکرلیان نثیرین گفتاً در پیش هنمهٔ حویض بزرگ ساخنهٔ وگر داگر دان درختان پیدار سر درسر اور ده -

زیکیبونناخ ریجان برومید دوگیرسو درختان سرکشیده برای میرونناده بنیان میرسیده براید میروناده براید براید میرسیده این میرسید این میرسیده این میرسید این میرسیده این میرسید این میرسید این میرسید این میرسید این میرسید این میرسید این میرسید

القصال دورفيق ازبا ديه بهولناك بدال تمزنزل باك رسيدند و <u>بون عِلم سَيْخُوش وما و اسئ</u>ے ولکنٹن دیدندہما نجا برسم اسانش فرارگرفت ولهدانا اسودكى براطرات وجوانب توض وتنبه كذست مبكروندوانترف نظرے می افکندندنا گاہ برکنا رحوض ازا سوکہ آب می آ مستگے منبد ونبرند وكبطسبر كرجز نفلم فدرت برصفي حكمت رقمي جنال نتوال كشبيد بروف ليمن فندكه المسافرايي منرل رالشرف نزول شروا ماخي بدال كرمانرل مهمال بربينرس وجهيرساخذا يم وما شده فاكده بخوب نزين السع برداخنه وسي شرط أنست كراز سركد فنندياك وريح فيمسمني وازخطرگر داپ وبهول غرقاب اندلهشه نهمنو وه نو د مابېرنوع که نوان *بکنا را ندازی شیرے کها زرنگ نزاشید در ب*ا بال کوه نها ده اند أنزادوش كشى وينظل ببك دويدن تودرا ببالالي كوه رساني واز نهيب ابيع جان شكار كه بين أبد وتنوكت ليلين مكر دوزكه واسكيشو وانكابا

نان كرجول را وب أيدورخن مقصو ومرايد سرياعي تا زورز ووكي بمنزل نريسد تا عال نكند بعالم ول نريسد وكرط جهال بكير والذارف بول بيك شفته فور بمروكا بل نرسد بعداز وفوت برمضمون أل خطفائم روك بسالم كردوكفت ال برا دربیانا بفدم مجابده ایس سیدان مخاطره بریایم وجبت وقدف بر کابی ایطلهم انچه امیکان سی بایشد نایم- قمر و یا بامراد برسر کردول تنهم باک یا مردوار درسرمبت کنیم سالم كفت اب باريوز بربح وويدن خطيكه را فم ال معادم وحقيفت ا مفهوم باستدم تكب خطر عظم شدل وبمصور فالده وممي منفقة خيالي نۇ د را د رمېلكە بىزىرگ اندا غنن دلىل جېل سن بېچ ما قل زمېر يېغنې ^ق منرياك مكمان نخور دوايج خرد مندمحنت لفد برائ راحت لنبه قبوالكند

سرم دملبت بهست مگوشه و توسند فرونها پیدوتا پا په ملاد بدست نیار دازیا کے ملاب مان شعبیندگل طرب بے فارنس ننوال جیدو در گئی مرا دجر مکبیدر بخ ننوال کشا د ومرا پائے بهت عتان گرفته بسرکوه نوامدت پدوازگر داب بلا و محمل با رعنان نوایم اندلیث بد-

گردوللبش مارار سنج بریرد شاید بواعشق حرم با شده آن این این این استام گفت بوسه که بهار و ولت ما نونها سنخ خزال نکبت ورنوال سافات در در این به با بای ندار د و در بحرے سیاحت بخون ما فاتا ور در این در این ندار د و در بحرے سیاحت بخون ما فاتا ور در این برید بید و مرکد و در کا سے منزوع کند باید کرچنا منکه مدفلش را دانسند مخرش را نیز بینید وازا غانه مهم نظر ما نداخته خرر و نفع آمرا بمیزار عقل بخد تا سنخ بهموده می میشده میاف د و نفذ عرع بر روابع با دفنا بر ندا وه -

تأملی جائے نسدم استفار بالے منہ ورطلب ہیے کار درہم کا رے کردرا کی نشت رختر بیروں شدنش کی بست نابداین خط برائے سخریہ نوشتہ یا شدوایں رقم برائے اتہ ہرا و بازی نشدہ و این چیم کر داہے با شدکہ یا شنا کی کمینار نتقال واکرتی آزو

ميد گرو و وگلين كه وزن مشيرنگى تمشا بر با مند كه برد وش نتوال كشيد واگراً ل نیزوج دگر دمکن است که بیک دویدن تبرکوه نتوان رسید واكراس مهريامورده ننوورس معلوم نسبت كننتير جبرخوا بدبودس باك وريس معاملهم اه نسيم وتزانيز أف إم دري كارمنع مى كنم غسائم كفت ازيسن درگذركه من بقول كسے از عزيميت خو دہر مذكر دم وعقد كربت رم بوسوسهٔ منشي طِيني الْإِنشِي وَالْجِيِّ نشكم ومن مي والمم كم توقور بمرابى ندارى ومرافقت نخامى كروبا ركبتا شانظا ره مى كن وردعا ونبا زسندى مدوسكسيده

خرو. دانم كەنزا قوت مى خوردىن سىسى بارىي بىغا شاگەسىنال كى سالم دانست كه او درمهم فود برجبت است گفت اسے برا در می بینم كه سرخن بن بن تنت نمي شو مي و تزك ابن كار ناكر دني بني كني وس طا قت مشالا اين مالت ندارم وأفرح كارس كرملا كمطيع ومفتول دل من نعيت تنى قوام صناح ورال ورده ام محرع

برول كشده بايدازين رخت نولش

بك باست كه فاشت مرز اطرمها ده بار وورا وداع كرد وروس بماه اوردما مرول السنفسنديرات شمرا مدوكفت -

سمعر<u>ب</u> یکے چوں رود دیگرآ ہد کائے

فانم دانست ككشيدل أل بمرحمنها تنفا صابيح وولت بوده وفرو رائم دولت جوربيش كالمياليد مركارينا لكندكدث بد واین تل برائے آل اور دم نا ہدانی کہ نوش نا زوخمت بے ننشر آزار ومنت نيست وبركراسوداسط سرفرازي بديدا بدباكال مرسف له الخوا بدمن دوم رتنه ولى وباير دول مالغ كوا بدكفت ومن نا درجك تقرب شبرعا صل مذكتم ود رزمرة مقرمإن حفرنش واحل مذكر وم سربالين فراغت غوامهمها دوباك بركب استراسترات ومازخواهم روكليكر كفت كليداي ورا وكها بجنك اورده واندليث دخل دري مهم فكونه كروه ومنه كفت ميخوا ممكه درس فرصت كرنخر ونترجه دلشيراه یافتاست خوان را بروعوشه کنم ومکن است کر نبوت را روے صیب من اورا فرح ماصل آید وبدان وسیله ورحفرت او قرن عاه ن بيفزا بدر كلب كفن سرا قرب ونز ديك شير عكور ماصل ىنود وأكر شود جون لوندست موك مكروه ورموم وأداب ما زمت نى دانى باندك فريضنه الخيره عاصل كرده باننى از دست بدسى وديكر باره ندارك أل نتواني تمود- ومتركفت جول مرد دانا ونوا نابات مبائفرت كار الميئررك اوراز بال ندارد وبركه بريم زنولتراغاد دار د درم کارے کہ توص نا بیجیا نے مفرطاست از عبد کا ل برول

ایدو دیگرآنکه اگردولت بدید آیدید ای کی بایدراه نامدچنانی دراخیار
ایده که آفتاب دولت میک از بازار بال مرتفع گشتر رتبراسلطنت
بافت و آثار داخبار او درجها ر تنتشرگشت میکی از با دشا بان قدیم
بینا مرفوشت کرصندت تونجا ری بوده است و تو در و دگی شکو دالئ
تدبیر ملک داری در اسلے کارگذاری از که اموختی داودر دو ای اوشت
تدبیر ملک داری در اسلے کارگذاری از که اموختی داودر دو ای اوشت
که انکه دولت بس ارزانی دارشند بی و قبیر در نسلیم جهانداری فرونگذاشه

راست و ورده ام وسیدانم که مرکه درگاه ملوک را ملا زمت گیر د ا و ر ا يخ كارافننا رما بدكرد-اوّل نعار اتش ختررا با برمم فرونتا ندروم ازوسوسهٔ شبطان بروحب زرنا بدر سوم حرص فرمینده وطبع فننرانگر رابرعقل راه ما ميمسنولى نساز د-جهارم بناك كارما مررستى وكوناه ومتى نهدة بنج حواوث ودقاليع كرمين ميأن را برفق ومرار تلفى بنابد ومركه مدين صفت باستعت مندم أكبيز مرادا وبخوب تزين وجيح براً پر کا آبارگفت من نصور کر دم که بملک ننر دیک من دی کی_ه دسای^{نظور} اوشوى والمدام سنرمنزك وورحظ بابي وسنركفت الرنقربان حفرت مبیر گرد د در بنج خصلت بش گیرم اول آنکه ماغلاص تمام فدمت كغروهم مست تحودرا برمنالعت اوسفنعو وكروانم سوم افغال والوال اورابرنيكوني ما زغايم جبارم يون كارست عازغا بدكريسوا نزديك بالتدوصلاح ملك وران ملبم انرادر حشم و دافع راست كردانم ومنافع وقوائد ال مبظرا و درا وردم ناشادى ادبخوبي سلك دراسى ندبرا ويفرابد بنجم وركا ركانوض ما بدكه فاقتب وشروفاتت مروه واستنته باشدكه مفرت آل بملك بازكر و وموليما رت مشبري در فق تمام عزر أل رابار ثما يم واز سومے عا فيت أ ب إدرامار بر كار ہائم ومركاه كدما ومثناه مهنر ماسيغ من مبيئد مرا بنفاخت وعنابت وخفوة

وبپوسته مائل صحبت وراغب نفیجت من با شرج بهج بهتر پنهال نماند ورسی بهنرمندی از انتیبیت ولقویت به بهرونمی شو ف ورسی بهنرمندی از انتیبیت ولقویت به بهرونمی شو ف

منروستك بودمنك منها فاند جمال تهمنا وقير زبوشو وناكاه برومكب ببنركوش كرفضائل تو سبديط خاك بسراز گفتگوشو دناگاه كليابكفت جنال مى نابدكررائے نوبرين فرار كرفته است وغرميت تو براسفاك ابر مرفقهم بافته باري ثبك ببر عذر باش كرملا نوسط طبن كارب برخطروم في بروشوارين وعكما كفنذاند كرمرسه كارا فدام كال مكر نادان كرا محرعقل نشفيره بإشداول غدمت سلطان ووم جبنيك وهرمكيان موم افتثال يمسرخوه بازنال وهكما باوشا مإل رابكوه ملبن تشبيررده الداكرم ورومورن بوام قبيتى است امابر وسكن لبنك وماروسوف! بِ ویگرنیزمی با منند م رفتن مرووشوارست و سم مقام کرد بروننكل ونزگفته الدكرصحب سلطان بنناب ورياست وبإزركاك كەسفرور يا اغتيا ركند يا سودنسىيا رىدىسىن آر د يا ددعرفا بېلاكت گرنتارگر دو-سریف

مبدیا در منا فع بینمارست وگرخوابی سلاست برانات دمه گفت انج فرمودی ازردئ ترب نوابی او دوس میدانم کرسلطان سلطان شل منشش سوزان است مركه بوے نز دیک نرخط وے مثیر میں الصحبت بادست بيرميز بول بمزم خثاك الش نيز فاتا بركه ازمخا طره بنرسد بدرهٔ بزرگی نرمن در قرو انخطر خبرد بزرگی ندا نکه متوده کل سبر برندند د گرمزرسد انخطر بازارگان ودرسهار بشروع نتوال منو دمكر ببلندي بشت عمل سلطان وسقروريا ومقاملت اعلادمن تودراد ون يست تمي يبتمس جرااز عمل سلطان اندشيم

> چول با زوسیه مینیست مرحم اطلیم دراسین ست نوای شرف و بزر کواری می کوش بہتے که داری في الجله ببرم وسن ما في مست بوفوي بود برأ في

كليدكف كداكر جبن فخالف اين تدبير ومنكراس عزميتم اماجول راسطةودي كاررموسف وطيع نؤبري اندلبنه شان وارومه ركبادهما

ابنك سرراه توبر وثوش بسلامت

دمندرنت وبرزنيرسلام كروشيرم يسيدكهاب جكس ست گفتندييرفلان كمدت المازم عنبه عليه بود شبركفت أيرح مي شنائم سب اورا بيش خواند وكنت كحامى باشى وسنه كفنت مبرستور بدرحالا ملازم دركاه فلك اشتياه خدهام وأل رًا فعلما عاجات وكونه مرادات ساخته منتظريم باستنبر

111

که اگریمهترا فتروه کم مها بون صادرگر دوان را بخوخونش کنم و مراسط روشن در ان خوض نایم و چنانچه بارکان دولت و اعبان حفرت ور کفایت بیشینهای اعتباج می افتارکین که بدرگاه ملوک مهیم حادث تود که بر دزیر دستان با تام رسید مصریح اندرین راه چیطا کوس نگارست کمس

كارىكدانسوز الضعيف در وبؤد آيد نيزه سرا فراند در ترتيب آن فققر است وسهيد قلم نزاش مخيف سراز وشمشيراً بدار دراس خيرواسي فدهنگار اکر جرب قدر و در و مايد باست داند دفع مفرت و دفر ب شفخ فالی میت اگر جرب فنک بخواری بر رمگز درافتا ده اسكال دار د كرر و زب بكار بر بر و اگر بهج راننا بدشاری از و عفلا به ساوند با گوش رابست از در بر بردازند بردار ندر فر و

تروی در کل نیا بداز ما هم بهنیم دیگ را بن انجیم شیری سخن-و متنه نیداز فضاحت و ملا غنت او تنجب شده رو بنر و پکان نو و آور د وگفت مردخر و منداگر دیگنا م بودغل و دانش او به افتیار فضا کل اور ابر قوم ظاهر کر داندخیا نجه فرورغ آتش که اگر فروژنده نوا بد که تیجت لبسول و الدنه سربه باندی کشد- به بیت آمز اکه نشان عشق باراست برناصه به وسی اشکا دارت

دمنهدین شا دینده دانست که انسون او در شیرانشه که ده و فرب اولغایت مونثر آیده زبان تضیحت مکشو د وگفت واحیب است بر کافیز مک فدم وحقم كربا دمناه را مرجر بيش ابير بقدار فهم ودانش فود درال تابل نايدوانيهم كما بخاطر ريد يعرض رسانندوط لين مناصحت فرونكذارند تامل اتباع ولواحق فو درانم وليننا سدوما نما زه رائع وزربير و افلاص ونيمبر بريك واقيت مندهم انتقدمت النتال انتقاع كبردو بمفرانوراستقاق بريب رامبواز دوج وامذ دربر ده خاك تهال بالتنجلي دربرورون اوسعى منما مدوجول نقاب فاكانيهره مكننا بدوبا فلعت زمرس سازگریهان رسن برا و در منود که ال درخت میوه وار و منهال تقع رمان است لا منك أمرابيرور ندوا زغرة آك نفع كبرند واصل ورسمه الوائز ببيت الوك است مركرا ازابل فسل بنظرعا طفت اختضاع ومنبد بقدار تربيت الروفائده كبرند - فرو من بجيفار وفاكم و أو أفناب وابر كليا ؤلالها و بم ينرسي كن تنركفت نزييت تشرومندال فكورما بدكرو وازا لينشال بجه ومسبلير قال خور ودمنه كفنت اصل وربي كار أنست كربا ومقاده نظر يحسب كندين بالنبت والرشع يهرال فدست با واحداددا وسيله سازندمدان الفاث تكندكم وى راسب ببرروست بابركر ونبربدر

از بهز فويش كشاسبندا مايكن نعبة وبرينه أرا زنده توكن مردهٔ تو رابنام زنده بروه شول عناتام ازبدرمروه جلاف ليجوا كرين سكيج وفي شي ازاستخال موش با وجود الكربامروم بم خانذاست بواسطوا ا بذاوا والديكاندوم برمد وربلاك اوسعي واحب مبدانند ومازكه وحشي وغرب ست جول وسنفتخ تصوري فال كرد وبابوازم جرانام خرادرا مدسن مي ارتد وبرسانا نا زاز روئے اعزاز ماہنز ازمی برور ندلس ملک با بدکه نظر باشنا وبیگان نكن دملكه مردم عافل وفرزان راطله فيركسان زراكه وركاربا غافل وازمزع عاطل بإنشند برمروماب فاحنل وينبرهندال كامل نزجيج روا ندار وكهنعب خرومندان راربخروان واون جنان باشدكه علبسرمر بإلى استنطيرايا يارس وكتن ومرجاكه ابل منرضا لغ مانندوار باب مبل وسفاست زمام امنتبار مدست كبرن فلل كلى باموراس ملكت راثيا بدونشامت الطل بروزگارشاه وربیت درسد . قحر و

بمائے گؤفگن ساید مشرف برگزد کیراس دیار که طوطی کم از دغن بالله چون فیمندن نظر خود از جله نواص خرال ایران می انتخاب از می می از می انتخاب از می انتخ

ونعائح اومثها دردمته نبزرو شغفل وكباست وفهم وفراست بيش كرفنة باندك زماسيغ محرم حرم سلطنت منشد و دراصلاح و صلار الموككت ددولت بدارعلير ومشائزالبيركشن روزي وفت رامسا عدوز مازرا موافق بإفته فلونے طلبید وگفت مدینے مث کہ ملک بریک جا فرارگرفیۃ ا ولذت حركت ونننا طرننكاررافر وكذامنت يمخوا بمكهموصب اسرابدانم دورال باب بهرافرع كه تقدور الوالد بوصنى را فم شير خوا ست كربروتهم عال ہراس خو دیوسشدیدہ گرواند در ان میا رنشنز پر بہ بانگ صحب کرات وأوازاده جال شيررا ازحائ بردكه عنال تالك ازدست اولبثد بالفرورت را زخو دبا ومنه كميثنا و وگفت سبب و بشنت من اس آواز است كدى شنوى ومن بنى دا نم كه او ازكيت اما كمك ان مى برم كقوت وتركيب اوفراخورا وازا وبات اكرمنس صويت باستدمارا دريس عاك مظام كرون صواب ميست دمنه كفت ملك الجزابن واندل سننولی دیگرمیست گفت بز دسنه گفت بیس مذمن بدیدین مف*دار از* مكان مورث ملاكردن وازوطن مالون مفارفت بثوون ولينه داهاعتبار دكاه راجه وزن كسكسه بدان ازجا برود باوشناه رايا ببدكم جون کوه نابت فدم با مشد نابهر ما وے متز لزل مگر دو و بہر فرطٍ دا زحاً

تابهر ما در يكني ما بدامن كثس يوكوه وبزرگان گفته اند که بهرا وازبلند و چنه فوی التفات مذبا بد کرد که مز ہرصو رنے ولالت بریعنے کندونہ ہر باطن ظامرے تمو دار بات نے مرحن فرید با بند بجوب لا عشکسنه کر دو وکانگ مرحند بزرگ جذاو د تجيكل بأزصعيف نزكيب درما ندوم كمال جنه مزرك صاب كبرد بدول رب د کربدان روباه رمب پرشبرگفت عگونه لو ده است آل-حكارف ومنركفت أورده الدكر وياست ورين المهرف وبوك طعم مرطوت مى كشنت بيائ ورخة رسيد كه طبل ازبهاوك أل أوجم إذ ومركاه باوع بوزبيت شافي ازال وزحت ورحركت أمده برروب طبل رسيب واوريمكين ازال برأمك روماه بزير ورضاعالا دبدكر منفار درزمين مبرر وقوت ي طلبيد دركي رنشت شرخواست كاورا صبدنا بدكه ناكاه آوا زطبل بكونش اورسيدنكا وكر دحنه وبدبغايت فرو توانست مهبب يستاع افنا دوطامعة ردياه ورشركت تمده بإخودا ندلينبدك مرائينا كوست ويوست اوفراخورة وانتوامه لودانكين مرغ بسرول أمدار ويع مدرخت منادم عازال وافدخردار شده مكرخت وروياه لصديحت بديفت برآ مدبسه مكوشيرتا ألطبل رابدر بدجز بوسنة وبإرة جبربهج نبافت أثل

صرت درول وسيرافتا وواكب نداست از ديده باريدن كرفت وكفت دريغ بواسطوا يرحبنه قوى كرمهم باولودة ن صيد حلال الروست سيريرن شدوازين مورث بيهمتي فالدهبن نرسيد فنطحه ومل درفغان است والمم وك على جرماصل جواندرميال ميج نييت گرت دانشه مست معنی طلب به بهدرت مشوع و کال میخ نبیت واين شل بدال أوردم تاملك بأوازمبيب ومكل عظيم دوق شكار و حركت تودازوست تدبدا كرشك در الردازان وازج ابيكا رس نبابدواكرملك فرمان فرمابد نشروبك أوردهم وبهان حال وتقبقت كار ا وملك رامعلوم كروانم شيرراسن وتمنه وموافق افنا دودمه برحسانيارت شبر بجانب آن أوازروال مفداما جول ازجتنم تشرغائب كشت ثنبرناك كرد وازفرسناون ومندانيها كشت وباخو دكفت عظيم خطاك كردم وناا زريشيده حريكة ارمن صا در شدو بزر كال كقية اندكه بإ دستاه بابدكه افتثائ اسرار تؤدمرده طاكفر اغتا ونكند وازمهات خاصركه دركتا رأين مبالغروار در مزے بالبتال ورسبان نه بنبدا ول مرکم برورگاه اویم وجنا بنت جفًا وملاكنة وبهِ ه ما شدودت رئج وبلاكم ا ودبركشده وقوم أتكرمال وحريست ا و درملا زيست با دشا ه برا درفنة با مند ومعننيت برو تنك كشندسوم أفكر ازعمل خود سزول شده بابند ووبكرباره اسبداري

بدريافت عمل ندار ويتارم مشرر مفسدكه فتنه جوبد وكانب الميسنى وارامش الن نبود يتم مجربكم بإران اولدت اوعفو دبيه باستندواو تلخى عقوب جشيده بإن ريش ثركناه كاربكيرا بنالخ عنس اورا كونتمال واوه مإستند وورين اوزيا ده مبالندرنة باستدينهم أنكه خديت لبنديثه كندومحروم ما ندوو بكرال بيسالقه تفديت ميشنزاز ويساتنه ما بندام الله وشيخ مزلت وبراحب ننه الله وبروك سبفت كرفت ووبرال بإبر رسببه وسلطان بإ وبهداستال شده فتم الكه درمفرت بإوشاه منفعت خودلقوركند وتنم انكر سرورگاه با دشاه فوسله نبافته باشد ونزومك وشن ملك خود ما مقبول كرواند ملوك را باس ده طالفه سترخو و درمها ن سرا بربها د واصل این سن که دین و دیانت و مروت واملیت کسے را بار ما نیالیا اوراصاحب وقوت سرخو ذنگر دانند-

راز مکنتای بهرس که درین مرکز خاک سیر کردی سیسمرم اسرار نبود بس کیم این مقد مات بیش از استحان و منه میل کردن مناسب نبود و فرستادن او بجابن خصم از روش خردوو و داندیشی بدید نمو داین دمنه شخصے زیرک می ناید وروز گارے و را زبر درگان رخور و مهج ربوده واکری انگار الله ورد الله ورد الله وردان و مارا تران می انتخان الله ا وفتنهٔ انگیرد و یا من نخصم را در فوت و تثوکت برس غالب یا بدنجدستا و رغبت مموده برآنچ واقعت باشداز اسرارس اورا آگاه گرداندم آنگریند تدارک آن از در در برخارج بارشد جرامضمون کلام النزم سویان را کار زنب ترداز فنوائے بریت مکم رسرین

بدنفس مباش بديكاريل ش وزفتنه ومكر درامال ماش تخا وزنمودم أكراك فخة بدبن رسالت منزتب كر دون سنرا وارصد جنداكم درين فسكريت باضطراب تمام برمى فاست ومى نشست وميم أتظار برياه نهادنا كاه دمشريدا شدشيرا ندكه بها راميد ومرجا في قرار كرفت الا بول دمنه برسبد ببدازا واسط لوازم فدمت گفت بريث تا فلك كرونده بالتدميناه ما بالبرياد من الفتاح ولنش بريند كان بنده با د اسعنهر بارجها نلارا فكرا وازا وسبع بهابول رسيده كا وسيت ورهالي ب مبتنه كمرامننغول ننده وتبز نوردن وخفتن كارسه تدارد ومهتن وازحلن وتنكم درنكذر دنشيركفنت منفدارتوت اعجبيت دمنه كعنن اورانخو الونتكوج نديدم كربدال برفوت اواسندلال كردم ودرضم برتونش اورامهايت نيافتم كما حنزام مبنينزلا زم تخروم فنبركفت الزاحل بيضعت نؤال كروو مبال فرلفينه ننوال تذكرما وسخت الرجركما وضعيف رانبفاكنداتا درخان قوى راانه بإلى درا ورد ومبرزال وبرركال ناخضم راكفوي و

شا بنداظهار قوی و و که از این ال بظهور تریس به بین من بازنانسی من بازانی ال بظهور تریس به بین بین بازان به بازان به بازان به بازان به بازان به بازان به بازاد من الما بید کارا و داخید الرضا و کم من لفراست بهایت کارا و دانستم و برکمای حال او مطلع شدم و اگر دائے عالی افتضا کمند و فرمان بها یول سنری بر دوش بهوا داری افلند و نامرار اون بر دوش بهوا داری افلند منبر از بین من و در دمن بنر دیک شروی من و بازان و در در بیوست و مرود دمن بنر دیک شروی و در بیوست و مرود دمن بنر دیک شروی و در بیوست و مرود دمن بنر دیک شروی و در بیوست و مرود دمن بنر دیک شروی و در بیوست و مرود دمن بنر دیک شروی و در بیوست و مرود دمن بنر دیک شروی و در بیوست و مرود دمن بنر دیک شروی و در بیوست و مرود دمن بنر دیک شروی و در بیوست و مرود بیوست و

وبدین جا بول افتادی وسیب آندن توبیس ها مواند براستام وانجاطرح
اقامت افکندن بول بودنشر بهورت حال براستی با زیمودن آغاز کرد
دیمند از احوال واقعت گفت فنیرے که بادشا های برینه وقرط نرواک
شیاع این فظار است مراامرقرموده فرستاد که ترانبردیک و برم و بران نوال
مثال واده که اگر مسارعت نمائی تقصیب که ناایی فایت ورطان مست واقع
شده در گذار دواکر توقعت نمائی برقور بازگر دم وصورت ماجرا باز نمایم ننز
شیرد سیاع شنیدن رسید و گفت اگر مرافعی دل گردانی وازسیاست او
ایمن بازی با توبیایم و او بربار مرافقت توبشون خدمن او در با بم دمنه با ب

HAM

سوكنديا وكرو وعهد وميتآن كرول اورا بدال أرام بديدا بدياك أوروم رد وروكي نب شيرتها دند دمنه بيش المدونشيرما ازا مدن او فروا دوبعداززمان كاكوبرسيد ونثرط فدمت كإكم ووثنيرا وراكرم سيسيد وگفت مدیں نواھے کے الدی وموجب الدن جربود کا وُفضرُ خودہما می باز كفت شرقر مودكه بمانج مقامكن نااز شفقت وأكرام ومرحمت والغام ما تفييع فام ياني كهابواب عاطفت برزوسة مجاوران وبار فودكشا وهام ومائده بيرفائده رعابت براخ ملا زمال استان تودكشبيده يفتوى وین مملکت گریگر وی ایس مادرشکایت نابنی کس وراً ول بارس كرثريت كنيم لطرور صلاح رعيت كنيم كاؤوظيفه وعا وشانبقد بمرسانيده كمرغدست لطوع رغبت برميان براست وشبر نبرا ورار شباتقرب ارزاني داشته روز بروز بخو د شرویک ترسگردانبدودراعزاز واحرام سالنه واطناب می نمود و در شن آن مرید. رویج تفجی حال قیمیق کا راه آورده اندازهٔ رائے وخرد ومقدار تميز وتخربها وبشناخت شخص ديدكم كمال كباست معروف وفقهم وفراست موصوف مرجنا ورامينند أرمواعنا وأن وفوران دينشف يمنف وم نكوس تشق يدروش فياش سنخن سنح منفدار مردم شناس مِها نديدُ و دانش آموخت سفركر وه وصحبت الدوخت

شيرس ازتامل ومشا ورت نفكروا شخارت كافرا محرم اسرارخو دكوانيد وم رماعت منزلت او ورقبول وا فبال شرابيت نز د درج مي هي در و و و المالات -وفرمانفرما لی رفیع ننر می مند تا از حمله ار کان دولت واعبال حفرت گذشته دمنهي ديكتن لنظم كاؤر البرحداف اطرسانيدوميالغه ورانعام واكرام اوازمر تركبا عندال دركذرا نرير بنسخ اورا ونقيعي تنبدونه ورمهتي بإسشاقت مى مايدوست حسيار سرمُ لفرت ورويدهٔ ول كننديد واتش خشم شعله غيرت در زاويه وماغش افكند بمبث

حمد مرجا كماتش برفروز د تم ازا قال صدائز السورد فواب وفراراز وسياب وسكون وأرام رفت ازساحت سينراش برواش لبذكايت نزويك كلياردفت وكفت است برا درضع عذرك ومصنتى تدبيرمن نكركه تمامي بهت برفراغت شيرفصو دكر دانيهم وكاورا بخدمت اقا وردم تأقربت ومكنت بإفته ازمه ولازمان وركذ سنت ومن از محل و درج فود بیفتا دم کلیا پر جواب دا و مصر رسخ

حائمن فودكر وه الدينسين

الوستال سورى الماقل

درعدل ورك وتدبه ماداري للندكرمها كحق درفياتس جهضيت كذأر دزبان سباسس كراممالنن غلق درنط ل اوست بتوفيق طاعت وكنش زنده دار سرش سبز ورولش مرحمت سفيد اگرصدق دا ری بیبا روبیا لوحق كوك وخسر وحفاين مضنو بئى نرېر بايك قرل ارسلان · بگورو<u>ئ</u>ا فلاص برفاک ر كماين ست سرحا وأراستال کلاه خسدا وندی از سرمینه

يودروك ورخروش

ضانواین شاه در ولیشن دوست بے بریم لق باین دار برومندوار از ورخنث امید براه تكلف مسروسعد يا لومنزل شناسي وسندرا مرو <u>۾ هاجت که مذکر سي اسم ال</u> كويائے عرت براف لاك يذ لطاعت بنرجره برامسنا ب الربندة سربرس ورسب يولانوت كنى ليس سننياري مبوش

توانا ودروك بي بروراتوني كه برور دگا را نونگر تولئے یے ازگدایا ن آیں درگہد وكشور ايم بذفسرمان وسم مگروست لطفت شو وبارمن چرخب رواز دست و کوان^{ین} وكرية ج خيراميداندن مكب تورخي ومسم دسترس اكرميكني بإوسفاسي ببروز وعاكن بشب جول كداما ني موز توبراسنانءبا دسسرت كمبرك نزكرون كشان بردر خيدا وندرا بنده فتق كذار ی رہے بندگاں راخدا وندگار ار کاس كييش مدم بريلنگ سوا ر يك ديدم ارعسره، روديار كرنزر بديم إلح رفتن برنست جِنا ں ہول زاں عال برین ت كەسىرى مدارانچە وىلەن گفت ل تبسيم كناس وست برليب كرفيت كه گرون مذهبیب ارسی کراواسیج توبج كرون ازسكم داور بميج ضايش لكهان وباور أو د جوخب رولفرمان دا ور اود كدوروست وشمن گذار و ترا محال ست چوں دور شار درا ره ابن ست رواز طرفت متاب بنه گام و کامیکه داری سیاب تصحب كسر مودوندا يدشس كهگفنارست رىب ندايېشس

س سهبینددادن سری هروزا

شندم که در وقت نزع په وا ل بهرنمر چنین گفت نوشیروال كە فاطرنگىدار دروسيس باش شدر تركم شايش ويش باش چواسايش ٺوليشس نواہي پس نپاساید اندر دیا رتوکسس نها پربخت د کی دانا کبستد شبان خفته وگرگ درگو سفند بروپاس در وکنیس محتاج دار که شاه از رعیت بود تا جدار رعيت جو بخينر وسلطان درخت درخت اب بهر بانشرار زیخ سخت کن "نا توانی د لِ خنت *کیشی* وگرمیکنی میکنی بیخ نولیشس الرجادة بأيدت مستقيم ره بإرسايال أميرست وبيم طبعیت شود مرد را مخروی إمتيدنيكي وبيم بدى المركز تناكبتس اكدد باستبروار بالتد بخشالبنس كردكار گراین مهر دو دریا دیشه یافتی درا فليم ملكش بينسر يا فتي ك ترسدكم ورمكش أيد كزنر الزنوكسانش نيايد بهسند وكر در مرشت في اين ونعيست درا كشور اسو د كي فت نييت وگریک سواره سرنوین گیر اگر بائی بندی رصا بیش گیر که دل ننگ مبنی رعبّت زشاه فراخی درا ر مرز و نشور مخو اه

رستگهران دلا وسترس از آن کونه ترسد زدا ور تبرس در و اور تبرس که دارودل ابل کشور خراب خراب خراب خرابی و بدنامی آید زجو د بزرگان رسندایی سخن را بخود خرابی و بدنامی آید زجو د که مرسلطنت را بنا چند و نشیت که مرد ورخوش مل کندکا دبیش مرا عات د به قان کن از برخوش می اسی اسی از و نیکوی دیده باشی سیس ا

مندوادل موشرورة ا

درآن دم کمشیش ندد بیان نشود در آن دم کمشیش ندد بیان نظر در صلاح رخت سمیر که مردم زرست نه بیجید با نیم سمیر می کند تا م زشتش بگیتی سمیر که در در در به نها د بد نه بها د بد نه به نه در در ماک دانی با نضاف زئیت که در ماک دانی با نضاف زئیت ترجم فرست ند بر ترتبش س

شنیدم که ضرو به شیرویگفت آ برال باش تا بهرم نمین کمنی میپیچ کے بسرگردن اجھل را گرینرو رعیت زمیدا دگر بسے بر نیا ید که بنیا دخود نوابی کند شیر وشمشیر زن براغ که بیوه زرنے برفروضت براغ که بیوه زرنے برفروضت وزال بهره و تر درآ فاق کسیت چونوب رسدزی جمال فرش

۵-حطایت

چونش گفت با زارگان اسیر چوگردش گرفتند وزد دان به تیر چوم دانگی آید از ره به زنا س چه مر دان نشکر جبخبل زنان شفشه که با زارگال رأنست در خیر برشهر ولشکر به بست کال جا دگر مهشمندال دوله چو آوازه رسم بدلبنو مد نکو بایرت نام و نیکی قبول بکو دار با زارگان و رسول بزرگان مسافر بجال پرورمد که نام بکوک بعالم برند مزوفا طراز دوه آیدغریب سستیاح جلاب نام کموست وزآسیب شان پرخدرابش نیز که دشمن توال بود درزی دوت که هرگرزنیا پر زبرورده غدا حق سالیالنشس فرامش مکن ترا برکرم همچنیال وست سست

بنه گرد وآل مملکت عنقریب غربیب نا باش دسیاح دوست مهو وارضیف و مسا فرعزیز زبیگانه پرسهی نرکردن اوست قدیمان خود را بیفزائے قدر چوخدمت گزارست گردوکهن محمدا ورا هرم دست خدرسی

C.B.Y

يوضرو برامش فلم دركشيد شنیدم که شا پور دم درکشید · بنشت ای*ن حکایت بنز*دیک^{شاه} يو شرعالت از بي نواني تناه اگر من نمانم تو ما نی تفضل ر کے شاہ آقاقگ ستربیرل بنگام پیری مرا نم زیشی چو بذل توكر دم جوانی خویش سیا زار و بیرون کن از کشورش عربيك يرفقنه باشرسس كرخو د خوسك بردمنت و تيمنت توگر خشم برف زانی روات بصنعاش مفرست وسقلاب روم وگر بارسی بانشدش زا د و بوم نشا يدبلا بر دُكُركس گماشت بهم آنجا ا مانشس مده نابچاشِن

كوريند بركشته باداس زمين كزوم دم أيندبير دل فيين كمنتهم مدار درسلطان هراس على گروہى مردمنعم شناس از و برنیا پیر دگر جز غر وسسس پومفلس فرو بردگردن بروش بابدبرونا ظرے برگماسست إچرشنونو دست ازا مانت بررات زمننرت عمل بركن وناظرش ورا و نیز درساخت برخا طرش أفداترس بإبيراما نتشه كذارً اببن كزنونرسدامبنش مدار كدا زصد كي را نه بيني اميس بينشال وببشهار وعاقل شيي نبايد فرستناديك جالبهم د دیمجنس دیرسنه را هم مشلم کیے در د پاشدیکے پروہ دار به دانی که همدست مر دند و بار هِ وزروا ل أربهم باكث ارندو بيم رود درمیان کا روانی سلیم چوجہند*ے بر*ا پر بیخنشش گنا ہ^ا کیے را کومعت رول کردی زعاہ به از قنیر بندی شکستن بنرار برأ ورول كام أميب مدوار وليسنده راكن ستون عمل نیفتد مبرد طناب ا مل يدر وارحنسم آورد برئيسر لِفران بران برشه د ا در گر گے می کندا بش از دیرد باک گش مینزنمه تا شود وردناک هٔ نری کن خصم گرد در دسیسر درستنی و نرمی سم در سراست وكرخنش كيرى شوندا زتوسير چورگ زن که جرّن و مرهم مات

چوی بر تو باشد تو برطن باش ہمیں بقش برخوان سیل رعویش بگرین کز و نام نیکو بمامد يُل ومسجد وجاه وهمان سرا ررخت وجودش نباورد بار نشايرس مرسس الحدثواند كن نام نبيك بزرگان نهان بأخر برفتند وبكذات كي رسم بد ماندا زوجا ودال وكر گفته أير بغورشس برس ور تنار وابند زنار ده . نه شرطست مشتن پاول گناه دُكُر كُوشَمَاكُتُ مِنْ بْرِنْدَا بِن وبنِد درحت خبيث ست بخش برأد تامل كنش درعقوب ب كه تنوال ترشنه پيو ندكر د شكت نشايد دكر بارهبت

جوا نمرد وخوش خلق ومخشذه باش چوبادا برت عبرشابان بیش نبايرس اندرجب أسكو بهاتمر ىزدانكە ماندىپ ازوى بىچائے بران کو نماندازسیش یا دگار وكررفت ايناخب رش ماند چونوا ہی کہ نامت بود درجاں بهین کام وناز وطرب داشتند بيك نام أنكيو بسرداً زجال بسمع رضامشنوا بزائب کس كمنكاررا عدرسيا ب كرم يركمنكارك اندريناه يوبارك بمفتنان فشنيريند وگر بنیر و بندش نیا بد بحار بوخشم آيدت برگناه كس صوالبست مبش التشنش ببررد كيهل ستاجل بخشانتكست

۹ ۵۔گفتا ر

نبرهكم شرع أب فوردك ست وكرحول تفتوى بريرى رواست الاتا نداري رُئشتنش باك اگرشرع فنؤك د مد بر ملاك وگر دانی اندرتبارش کسان برایشان بخشاک وراحت سان چه نا دان زن وطفل بيچاره را گنه بود مردستنگار ه را ولبكن درا فليم دستسن مران "نت زور شدس نشکر گران رسد کشوریے گئے۔ راگزند كفي يرصارك كريز دلينسد نظرئت وراحوال زنمانيان کرهمکن بو دیے گئٹ دریان چوبازارگان درد بارت بمرد بمانش خساست بود وسمت برد کزاں میں کہ برقشے بگر پٹریززار بهم بازگویند توکیشس و تبیار كيسكين درا فليم غربت بمرد سانع كزوماندط لم بيرد بینرشش ازا رطفلک برر وزاه دل دردمندسش عذر الربيانام نيكو ك پنجاه سال كديك نام رستش كند مائمال لېندىيە كاراپ جا ويد نام تطاول مذكر زمد برمال عام اراً فا ق كر سرلبسر با دشاست . جوان نوا مگرستا نرگداست زىبىلومى مسكبىن ننكم بير كرد برداز تنهيدستي آزا و مرد

مرح کارت ورحی معقوب کردیت

قباداشت جردوروا ستر شنیدم که فرماندی دا د گر قبائے زوبیائے چینی بدور كے گفتش لے خسر ونكب روز وزس گذری رسید آرانش بكفت اين قدرسترواساً بشست كه زمنيت كنم برنو د وتخت و ثاج نه از بهرآن می سنانم قراح بردی کمچا د فع دستسن کنم ب چو ہمچوں زنان صلّی برنن کنم وليكن خب رينه مه "نهامرات لمرابهم رصركونه أزو بواست نه از بهب رائين وزېور بود خىندائن بىرار بە*رشىك*ر بۇ د ندار د حدود ولا بهت مگاه ساب كه توشدل نباشد زشاه پورشن خرر وستانی برد حرد ملک باج و ده یک جرامی فورد مرا چەاقبال بىنى دران تخت داج ... مخالف فرش بردسلطا ب خراج مرّوت نباشد برافت ده زور در بردمرغ دول دانداز پش مور بكام دَلِ دوستال بزورى رعبيَّت درخت ست اگربروری كه نا دار كندحي برنويشن به بیرهی از بیخ و بارسشس کمن كه برزيردستان كميزرسخت سال برخورنداز جواني ومخت مذركن زالرنشس برغدك اگرزبردست درآید زیام

به پیکار نون ازسلے سار نیرزد که نوسنے چکد برزین

ر و شاید گرفتن به نرمی دیاد امردی که ملک سراسرزین

Smitted. 5.65-9

بسرت بند برسینگی نوشت برفتند چون بند به برهم زدند ولیکن نبسه دیم با نود بگور مرنجانش کورا بهمین عفته سب به از نون اوگشنته برگردنن

شنیدم که جمشید فرخ سرشت برین شهر چول لحب دم ز دند گرفت بیم عالم بمردی و ز ور پوبردشنی با شارت دسترس عروزنده سرگشته پیراسنت

1-62-10

زلت کر چگرا ماند روز شکار شهنشه برآورد تغلین زکیش که درخانه باشرگل ازخار پاک که دشتن نیم در بلاکم مکوش بخدمت درین مزفرار آورم بخدمت درین مزفرار آورم شنیدم که دارائے فرخ نیار دوال کو پرشس کا بائے بہبین مسحوا دراز وشمنان دار باک رآورد چو پال بر دل خروش مناکد اسپاں سنہ پر ورم مک را دل دفست آمدیجائے

ترایا وری کر دسترخ سروش ترایا وری کر دسترخ سروش وكرندزه اورده بودم كموش نصيحت ريارا ل نشاير فهمنت بمكهبان مرعلى تجنديد وكفنت كدوشن مدانرشهنش بردوس نه الربي ومحمور و رائع نكوست که برکمترے را بدا نی کسیت پنان *سن در بهنتری ننرطز* زخیل و چراگاه پرسیده مرابار إوريضت دويدكه نبدانتم از بدانریشس إز كنونت بمهراً مدم پنيس إز كه لي برون آرم انصد براد توائم من اے المورشهراير توہم گار تولیس داری بیائے مراكله أي تى تعبقل ست ورائك بهوداراشنيداين حكايت زمرد سريك كمؤيش كفنت وبكوسس كردسا بإيرنبشت ايرتضبحت برل عيس رفن دميكفت درنو دنحل كه تدبيرشاه ارشبال كم بؤد دراب وارهك از خلاعم بود

فواه بگیوان برت کار خواب گاه وش اگردا دنولی برآرد خروش من که برجور کوسیکند جورست در ید که دمقان نا دان کرسگ پیورید

توسک بشنوی نالهٔ داد خواه چنال فسی کایدفغانت بگوش که داد کورتشدت نالدز طالم که دارد کورتشدت ناسگ دامن کا دوانی در ید

دلیرا مری سعد یا در سخن چیتینی برست است فتنے کبن گوانچه دانی کمت گفته به نریشوت سنانی و نه عشوه ده کرد. ربال بند و د فتر ده کمت پشوک طبع گسل دهرچ نواهی بگوک

Omitteel 25-14

فبریا فت گردن کشے درعراق کیسیگفت مسکینے از زیر طاق نوبهم بر درسے بہت اسکینے از زیر طاق فول در درستینا سبرار درستینا سبرار در درسند که مرکز نه باشد دلت در درسند بر اشاہ بر شاہ فا دیوسیم نیمروز غرب ازبروں گو بگر ما بسوز تو فات مرست نیمروز کر بیا نیم دا دیواست که نتواندا زیا دشه دا دیواست مرسیا نیم دا دیواست که نتواندا زیا دشه دا دیواست مرسیا نیم دا دیواست که نتواندا زیا دشه دا دیواست

gritted is 15-11

کی از برزگان اہل متیسنر حکایت کن در ابن عبارلعزیز کہ بودٹ ن نگینے براگشتری فرو ماندہ در تبیش جو ہری بٹب گفت آل جہٹرم کینی فروز جسے درسے بود در روٹ نائی چوروز تفالادر المدیکے خشک سال کہ شدیدر سیائے مردم ہلال بیرنسان

نوداسوده بودن مرقت ندبد چودر مردم آرام و توت ندید كيش بكذرداب نوشيس تحلق چوبنید کے زہردرکا مسلق كررم أمدش برغريب ويتيم بفرمود بفروحتندش تبسيم بدروین مسکین محتّاج دا د بیک هفته نقدش تباراج وا د که دیگر پرستست نیاید حیثا ب بربدند بروك المن كنال شنیدم که می گفت و بارال دمع آل د بعارض فرومیدویدش چوشمع دل شهری از نا توانی فیکار زخر كالشنش يبيراكي ونتمريار نشايد دل خلفه الدومكيس = مراشا بدالك شترى بي لكين مرنيد براساليش نوشيق خنک الم محمد السائيش مردوزن شادى نويش ازعني مريكرا نوكر وندرغبان بشرب ورال نه بندارم اسودة سينفب أكر وش تخسيد ملك برسري برخسيند مردم بالأرام وناز وكرزنده داردست ديرياز الأكك الوكران سعدداست بحداللداب سيرت وراورات Climbo-17 له چون کله برخت رنگی نشست درا خیار شایال بشینیه مست بق بر داگر خود میں بود و س پر ورانش از کس نیاز روکم

omitted 5 bo - 10 7

بزرگان كەنقدىمىفادىمىشىنىد جىنبىن نىرند زېير قبا دىمىشىنىد

شنیدم که گربیت سلطان روم کرم کن که فردا که دیوان نند کرم کن که فردا که دیوان نند کرها یا بم از وست و شن نماند بین از من بو دسر در انجمن بین از من بو دسر در انجمن کون دشمن برگر دست یافت کون دشمن برگر دست یافت پیران در من دوجهدم تبافت به تربیرسازم چه چاره کمن پیران داخم بفرسود جان و رسم 77

بريعقل وتهتن بيا بدير تسيت كه ازعمر بهترت ومبيستر چورفتی جها سطئے دیگر کسول ست عم اومخور كوعنه منو و خورد كرفتن تتمشير وتجذات كه بعدازتو باشدغم خودخور د بإنديثية تدبهيسر رفتن سباز كدكر ذمد برزبر وستأك ناز كبرلك ايزد تعال كركبتي بمين طامح جاويزسيت پس از و بېندىي شود بائمال وما دم رسدر حتش بر روال توا ل گفت با ایل دل کومهاند كهب شك بركامر اني فوري بررگاه من منزلت بشير بيوشريس مرد ناكروه كار تنور حيني كرم نان ورسب

برشفت داناكه ابن گرفیسیت ولات جه باشاعت مخوش خور تزايس فدرتابا في لبن ست اگر بهیتمندست وگریافسرد مشقت نبرز دجاں داشتن نو ندبيرنود كن كم آل بمرخمرد بدیں بیخ روزه اقامت مناز كرا دافى ارْخسروا بْعْجېسىم كه درتخت ومكش نيامدزوال كراجا و دار ما نمان أثميز سيت کر ہے وزرماند و گنج و مال ورآ ل كس كه خيرب بما ندروال بزرگے کن و نا منبیکو با ند الاتا درخت كرم پرودى سیکے راکہ سی قدم پاریشتر ج کیے بازیس خائن وشرسار مبل"نا بدارال مُرديشِّت وست

كركسستى بودتخسم الكاشتن برانی گِرعنستر پردرشتن

كرنت ازجال كنج غاري مقام بگنج تمناعت فرد ونست مليُ برزگان شا دند سرسر درسس سی دری شیار بدر ا سرسس سُنّا كن عارف بإكبار ب بدر بوزه از وكشيس برك أز پوهرسا منش نفس گویدیده میخواری بگرداندش وه بده روال مزركيس يسريشيار بود ميكي مرزيان ستمكار بؤد كم بهزاتوان راكه در يافت بسير بنجكي بنجث برتافت هال سوزوب رجمت وخبروکش من برتلینیش رو سے جبانے تریش ببردندنام برنس در دار ىس جرخ لفسسى سرگرفتنديس نرجيتي لب مردم ارخده باز

فدا دوست دروسي مكردي كاه

بنفرت زماد رمكن زوك سحنت

ترا دنتمنی بامن از بسرهیست

فدا دوست للنه ورافقدائي شام بصبرش دراں کیج تاریک جائے ' كرفيه برقتندزإل ظلم وعار كرفيه بماتد ندسكين ورسن يظلم جائبيك - گرد دراز

المرارشيخ أمرك كاه كاه الكانوبة كفتش كما يك تبك تحت مراباتوراني مسرر وسنيست بغرت زوروش کست دنیم چال باش بامن که باهر کس براشفت وگفت اے ملک بهوشدار ندارم پریشا نی خلق دوست نبیندارمت دوستندار سنی گرآنکه دار دخدا دستمنت نخوابرشدن دست کشهرسے عبینداز وست دوست کشهرسے عبینداز وست دوست مفضل وترحم میاں بندوکوش

گرفیت که سالار کشورتیسیم بگویم فضیلت نهر برسکس شنید این محن عابر بهوسندار وجودت برسیانی فلق ازوست تو با دوستنداران من دشهنی تو با دوستنداران من دشهنی مرا فقد بهی دوستی با سنت فدا دوست را گر بر رسز پوست عجب دارم از نواب آن نگدل الاگر بهنر داری و عقل و بوش الاگر بهنر داری و عقل و بوش

2/- گفتار

کربریک بخطائی نماندهای که گردست یا بد برآید بهیج چوپرشداز زنجیرمحکم تراست که عاجرشوی گردرانی زبایه خسترمینه تهی به که مردم مه رفع که افتار که در پایش افتی ب

مسرر پنجاس الدول بر مهال مربیج نهموی ندا بریشی کمتراست المیگفتنت باشی مردم زجانی دل دوستال مح بهنرکه کنخ مبند از در باش کار کسی

the frame of the state of the same of the ي كر جابل كبير اندراست مرايا والمستاح تستديدان والمستسادي ك والماين الله مراينو بالسنساد - بهدوا میشنب ایس ساع نساند ىشوژە ئىش برتىر ئىيىت يىشىپ پواتاره زن سر كرشستي بو درين اثن ديدة سنه

كن ات ناتواب از قوى ت برآم ازمستیزیره شور الفلك فينط اوم راكومحنث بگ دیل نواج بیدارسن ردكارواني غم باروكيشس رفتركزا فتشا دكان تيستى رمنيت بكو بم كيم سيكي مسركيز شرت

۱۸ حکایت ورخی و ترمت برانوات و انتیانان

کریادان فواموش کرد: ^{رومنا}ق كرمت ترمكر زيد زيدخ وتنبيل الماراب براب براب بشداني الريرشيرسية وورسيان ورشا الوى بازوان مندورة ألأنت it was sometime ازو بالده براستنوال برت

چان سمان بزدسی شرخیل بۇتىدىرىتىماك قدىم بنودس بجراه ببوه رسك وروس برگ دردم در ندوركوه مسبنرى ندور باغ شنح ررآن عال پیش آمدم دوستے

منال فخط سامے مشدا تدروشن

غدا وندجاه و زرومال بؤد بتبكفيت أمرم كو توسى حال بود الم جادر ماندگی میشند آمر بگوے بر ونست الى يا رباكبره توك چو دا نی و برسی سوالت خطا^{ست} بغرير برمن له عقلت مجاست شقت برنابت رسد نه بینی که سختی بغایت رسید نه برميرود دود فرا د وال نه باران بی آید از اسمان كشدز بهرجائيكة زياك نبيت بروفنت م خزنرا باک بیت ترابست بطرا زطوفان چباک ... گراز نبیتی ویگرے شدہلاک بگهركردن عالم الررسفير³ ا عالم المدكر درنجيده درس فقيه كه مردارچه برساط رایت رقبق نبإسا بدو دوستالش عسرت عنبه بنوایان داخته کرد. من از بینوانی بنم روی زرد ز برعضومردم نه برعضو *تولینس* نخواهم كه بيندخسر دمندرسين ورية ببيم برزدتن بحدالشرار سيسه زرنش المهنم کہ باشد یہ بہلوت بھارکسٹ المنتقص بودعيش أرك تندرست چو سینم که در وسیشن کست تورد بكام اندر م لفتم زبرست <u>و در د</u> منجا أنرش عبش در يوستان کیے را برنداں بری دوستاں ١٥ - حکابت شنيدم كه بغراد نيج بسوخت شهر د و رخلق *آنشه بر* فروخت

که دکان اراگزندس نیو د كي ننكر كفيت المدران فاك دود جال دير گفتن ال يوالهوس ترا خورعت م خونتيتن بودونس بندى كرشرك بسورونسار وگرچه سارت بود در کمن ا چ بنیدکساک بشکمبت سنگ بجر سُكُدل ك كندمعدة تنك بوبندكم دروشين والمي وود توالكر خورة ل لقمه جول ي څورد مگوتندرستست ریخور دارسی کرمی بجیرازغصر رنجدهار نخسبد که دا ماندگان درس اند سک بے جو یا راں بہنزل رسند چوبینند درگل نورفارکسشس ولِ با دشا بل شود باركشس اگر در سارك سعادت كس ست زگفتارسىدىش حرفے سى ست کرگرخار کا ری سمن ندروی بهینت بندست اگریشنوی واركف رورعا

کند الک در پنج برطی کے کونشم خدالیت بہیدا درگر کرزائل شود نعمت ناسیاس کہ درشکر لغمت شود برمزید بمالے و ملکے رسی بے زوال پس از با دشا ہی گدائی گئی پو باشد صنعیف از فوی باکشس کوسلطان شبان ست دعامی گلہ کہ بازیر دستاں بھا بیشیم کرد بکو باش تا برنگو پر سست

چونوا در که ویرال شودعا کے اسکا کند اند و نبیک مردال عذر ایر گراری از و دان دمنت شناس ایر دی از و دان دمنت شناس ایر شکر کر دی بریں ملک مال اگر شکر کر دی بریں ملک مال و گر چور در با دست بهی کنی حرام بست کا دشه خواب نوش میا زار عامی بیک خسیر دلیر میا نفرین کنند از پسرت

M-689-11

برا در دو بو دند ازیک پرد کوروے و دانا وششیر نان –

طلبگار ولال و ناوردیا نت ج بهریک بیرزال نصیب بداد

به به یکا رششیر کی*ن برکشند*

مشنیدم که در مزرے از با خیر بهدار وگر دن کشش و بپلتین پرر هرد و راسمگیں مردیا نت برفت آن رمیں دا دوسمت نهاد میا دا که بریک دگر سرکشند rm

بدر بعد ازان رؤرگارے مرد بجال آفریں جان شیرس سپر د أجل تكبسلا مرسنس طناب أمل المه وفانش فرونست وسيت عمل مقرر شدال ملكت بردوشاه الركه اليحدوس اودكع وسباه الرنتندمريك بجيراه سينين الله بحكم نظر درمه اقتا د خوکیشس مینظلم تا مال گر د آورد یکے عدل تا تام نسیکو برد ورم دا دوتهار وروليس كرد میح عاطفت سیرت نوسش کرد شب از بسردر وسش شبغا نسأت ع بناکرد و نان دا دنشکرنوخت چنال كز فلائق بشگاهمش ش خرائن ہی کرد و میر کر دجیش ^ن چوشیراز در عهد بو مکرست . گرد ون شدی بانگ شادی وع^{رد} که شارخ امپیش بر ومندبا و يه فديوخرومند تسرخ بنا و حكايت شنوكورك ام جوك مد بينديره ك بورو فرخنده و "نناگوك حق با مدا دان وشام اللازم بدلداري فاص وعام که شه دا دگر بود در درشیس سیر دران ملک تاروں تحقة دلير مگو ہے کہ فارے کہ برگ گئے نيامر برايام اوپر دسك بها وند سربرخطش مسروران المرام تبا بركمك ازمران بفيزود برمرد دمقان خراج وگرنواست کا فروں کٹرخش کا بلاريخت برجان يحيا ركال طح كرودرال بازاركان

the way the same حفیقت که اورشن و کبیس او د بگویم که برخواه دروش ابُود خردمند داندكه نانو سيكرد بالمبرمبيني مداد وشخو ر د الممال براكنده شديشكراز عاجزي ك تاجع كردان زراز لُرُيزى كنظلم ست وربوم آن بج بُننر ماً شنیدند با زار گانان خبسه زراعت نبإ مرعتت تسوخت بريد تدازا ل جاخريد وفروت چوا فبالش ازدوستى سرتيافت سى بناكام دىنمن بردوست يافت شم اسب وسنن ديارش مكبنه ه به ستیزولک بیخ و بارش کمنک د خراج ازكه والهرجود بهقال كركنية و فا د رکه جو بد چو بیمان خنت الله إشروعاك بدش ورقفا چ نیکی طع دارد آن بے صفا بكر دانجه نيكانش گفتندكن ر إيونختش نگوں بود دركا ف كن توبرنورکه بدیراد گر برنخورد جو گفتند نبکان برآن نیک مرد که د رعدل بود آنچه در مست كمانش خطابود وتدبير مست

E-187-44

کیے برسے رشاخ وبن می بڑیہ فدا وزربتاں بگہہ کر دریہ گفتا گرایں مرد برمی کت نهاسن کابفش نو دمی کت اللہ فتا گرایں مرد برمی کت دیں اللہ فتال منطق کی کت اللہ فتال منطق کا تو ی

نها صفت جمعیت وفات درونی ای

دران دم کاجل برسر بهرد و ماخت هنی شاید از مکب بیمرشان شناخت

إ كرفتم بباروك دولت عراق ک ناگه نبخور دند کرمان سرم كه ازلم دكا ب نيدت البربكوش

شنيدم كديك بار در دحب لر که من فرفراندی دامشتم و في بهرم مد د کرد و نصرت و فات ين طع كرده بودم كركران تورم مكن بنبئه عفلت از گوش بوش

بذرز دکتے بدکہ نیک ایرٹس چولاً دم كه افانه كمتسررود چنیں جو ہروسنگ فارا کمیت كرنفعست درّا بهن وسنگ روسس که برف فضیلت بورساگ را

نكوكار مروم نباث دبرش شرانگیرهم درسیر مشرر و د ت الريف كن در مناد نوسيت فلط منت ك يارشائند نوك ۷ نه برادی فرده به ننگ را سردنه برادی زاده ازدو براست درس که دوز ا دی زادهٔ برباست

باسرت از در انشان صاحب خرد بوانسال ندانر بحزنور وخواب

ه سوار گون خبت بی را ه رو

ییا ده بردرد برستن گرو

نانسال كه درمردم أفتدج دو

كذين ففسات بودبرد واب

کسے والهٔ نباب مردی دلائن کارت کروخسین کام دل بزیراست ر

نه برگزشنبدیم در تمرولیس که بدمرد رانیکی امد به بیش

Collegated omatical.

كماز بهول اوشير نرياده لود بنيتار وعاجس ترأز نوونديد ميكي برسرش كوفت سنك وگفت كيمينوابى امروز شسريا درس ببيل لاجرم بركه بردامشتي ك ولها زرنیشت بنالدسیم بسرلا جرم وفرت دي بحياه كي نيك لمحضرد كرزست نام دكرتا بكرون درا فتندخلن کم ہرگز نبارد گز انگور بار که گندم ستانی بوقت در و میندار برگزمر و بر فو ری جبخت مافكني برهمان حبثهم دار

گرنزے بچاہے درا قنادہ بؤر بداندسن مروم بحبيز بديديد بهميشب زمنسريا د وزاري خفت تو الر گزرسيدي بفريا دكس همتحسم نبكو ومع كانشتى كه برجال رسینت نهد مرسبے تو مارا ہمیں جا ہ کسندی براہ دوكس جيكتنكدا زيئة فاص وعام كي تأكن رتشنه راتازه علق اگر بدر کنی حیشم نیکی مدار نىپدادم اے در فزال كشندج درخت زقوم اربجان بروري رطب اورو جوب خسرربهره بار

4.62-46

كداكرام حجآج يوسف مدكر د كنطعش ببنيداز ورمكيش بربيز بیرخاش در ہم کشدر و نے را عجب ما ندسکیس ول نیره راک برسيركاس فنده وكريسب كه طفلان بيجاره دارم جهار كبنطاوم رفنم نذطالم ثجاك مكن دست ازبي بسرد مقال بلار روانبست تطفح بيك بأركشت زخردان اطفالش اندليشكن که برخاندانها بسندی بدی كه روزىسىس أيدت خيريش زدوږ دل صبحاكا بش تنسرس برآرد زسوز حبگریار بے كه مجاج را دست حجت بببت

حكايت كنه نداز كيے نيك مرد بسربنگ ديوان مگه كرد ميز پوججت ناند جفا ج ک را بخند بدو گرسب مروضدا سے چو دیرش که شندید و دیگر گرمیت لگفتا ہی گریم از روز گا ر بهى خندم ازلطف يردان بك كيكفتش لينامورشهرار ك صلقه بروتكيددارندوسيت بزركي وعفو وكرم ببهيشه كثن گروشنن فاندان څو د ی مبتدارو دلها براغ توركسيس تخفنست مظلوم ازأمهش تبرس نترسى كرباك اندر وت سيب بسو د احبال برها نشامز دست

بر پاک الید زخنیم پلسید که باشد ترا نیز دربرده تنگ چو باکو دکال برشایی بهشت زفرمان داورکه داندگریخت بخواب اندرول دید در دیش گفنت عفوت برومنا قبإمت بمامه

زاللبيس بدكر دنسيكي مدريد مدر پر ده کسس بهنگام خبگ مزن بانگ بر شبرمردان درشت شنيرم كه نشيثه خونش برسينت بزرگے دراں فکرت آن شبخفت ہے بیش برمن سسیاست نراند

SY-CAN

بکو دار پنبرخسسردمند را که بیک روزت افتر برزرگی بسر صن_{ه د} دل زیر دستان رسن رنجه بود نکروم دگر زور برلا غران

کیے پندسیرا و مشرزند را مکن بور برخسر دگاں اے نیپسر می ترسی اے کودک کم خسرد کروزے بینگیت برہم در د بخردي درم زورسسر پنجه بو د بخوردم يكيمشنت زورآ وران

Les po environd

حرامست مرمنيهم سالار فو م بترس از زبردستی روزگار

الاتا بغفلت مذخسيي كمه نوم عم زیر دستناں بخور زینهار چوداروئ لمخست و فع مرض

كه بيارى رسشته كروش يودوك كه مى مُرّد بركمت رنيان صد

بسا ع ك شاه ارج برعص نام أورست بدل جوصنعت الدار ببيد في كمتراست

كه مقصود عاصل نشد درنفس

که رحمت دیسدزا سما ب برزمین بخواند ندسبير سارك قدم

كه دردست كه چول سؤرنم بكي بند

به تندی برآورو با نگ درشت

بخشائے وسخشائین حق نگر

اسيران منطلوم در جاه بند بخيابيني أز دولت أساليا

سين ازشيخ صالح وعافواستن

جنانش دراندافت صعف حبسد

ند ي زمين ملك بوسم داد كر عمر خدا وند جا و بد با د

ورین شرمروے مبارک وم ات اس کم از بارسایان چنوے کم است نبردند بشش صاب كسس

بخوان تابخواند دعائ برين بفرمودتا مستنسدان فدم

كفتا وعاك كن ك بوشمند

شنيداس محن بهيرخم بوده لبشت که حق مهر مان ست بر وا دگر

وعاملے منت کے شورسودمند

يَّةِ نَاكُرُوهُ بِرَصْلَقِ عِنْشًا سِيْتُ

بايرت عذر خطاقواستن

کحا وست گیم در دعائ ویت وعائيے مستم ويدگان درسيت شنيداي سخن شهمسريا رعجم زختنم وخجالت بر الدبب چرنجم حق است اینکه دروشگفت برنجيد و سب با دل نوييز گفت بفهود تا ہرکہ در بنر ہو ۔ بفرانش از اد کر دند برو و جمانديده ببداز دوركعت نماز بداور برآورد دست تباز كداك برنسسرا زنزه مسال بجنگڻ گرفتي بصلحش بما پ دلی بخیال بر دعا داشت وست که رنجوراً فنا ده بریائے سبست توگفتی زشا دی بخوا پریرید چوطاوس جون رشتك دريانديد 🔑 ببنسرمو وتنجيسك وكوبرش فشاندند دریا کے دزیر سرٹس حق از بسرباطل نشاپر رنهفت ازال علمه دامن ببفشا ندوگفت مرد باسريت بار وگري در ساداك وگركنديت كويك بار ديكرة نغز ورطك جوبارے فت وی مگررار بائے ى برباك أفتاده برفاست Jul - Jul owner.

> زونیا و فاداری امتید میت مسریر سلمان ملیب انسلام خنک ایک با دانش دوا درفت

هان که پسرملک جا ویزنمیت زبر اد رفته سخب رگاه و شام انسرندیدی که بر با د رفت MY

که در بندامسالیش خلت بود ناگر د آور بدند و بگذامشتند

سے زیں میاں گوئے دولت ربود بحار آمر آنہا کہ ہر داشتند

E.B. pp

سيتاخت برروز كارشل مال و شیندم که در مصرمیرات پوغور زر د شدسی تما ند زروز جالش برنت ازرُخ ولفسرور كه ورطب دربرند دارومي كزيرندون رزائكان دست فوت بخرملك مشيرمانده لايزال بهمتخت وطك يذيروز دال شينكر تدوميكفت درزيرك چونر دیک شدروزعمش سبب بوحاصل مبی بود چیزے نبود که درمصرحیان من غرنیان نبود برفنت ۾ پيچار گان از سرڻ / جما*ں گر د کودم نخور دم برٹس* جاں اڑیئے ٹوٹشتن کر دکرد بهنديه داك كالخشيد وفورد كه هرجه از توماند در پنج سطح بيم الما تدرين كوسش اما تو ما ندمقيسيم كند نواج برب ترجال كدار فرار يكي وست كوتاه و ومكر دراز كه وسشت ربانش زگفتن ليبت دران دم ترامی نما بدبرست دگر دست کونیکن ازظلم و از كدوست بجود وكرمكن درانه دکرے براری تودست از کنن كن نت كه وست ست فار مكن

تا بدیسے ماه پرویں و <u>بور</u> کر سربر نداری زبالین گور

WHICH W

قزل ارسكال قليه سخت داشت كه كرون بالوند برهى فراست مذا ندكش الركس ما حاجت بهيج في و زلف عروسال ريش بيع بيع سيسينان ال ورأنتاد درروصنك ريان كه برلا بوردى طبق بعينك شنیدم که مروب سبارک حضور بنزدبك شاه آمدازراه ددر حالت شناس جسا نديدُه منرمندے آن ن گردیده ا بررگ زیال آورے کاروال اور عیم می گوے بسیاروال ۔ نشنرل گفنط چنداں که گرد مکیه چنیں جائے محکم سمجی دیڈہ بخنديد كبن قلعة خسيرم امن ولىكىن نەپندارىش محكم است نهیش از تو گردن کشاره استشر مے چنداد دند ویگذامشتند : بعداز تو شا پاپ دیگر برند درخست المتير ترا برخو به تلد زدوران ملك بيرر يا دكئ ول از بند اندگیشه آزادکن چناں روزگارش کینے نشاند كه بريك ليشه نيرنش نفرت نما ند

الميّدش تنفيل خدا ما ند وكب

كر مردرة جائح ديكركس س

چونومبیر ماند از ہم حبیب نرکس

برمرد شبار دنیاخسس ست

E.B. pp omitte

چنیں گفت شور برہ و حجب ترا چول متيسرشد سيتاج وتحنت نماند گرانجس، بخشی بری

الرماك جرب ماندك وتجت اگر گیخ قاروں برست وری

ELB-40 Onices

پسراج شاہی بسر برتها و نه جام نشستن نه تر ماج گاه ۽ يو دييش بيسررور ديگرسوار پدر رفت یا کے لیسر ور رکیب سبك سير برعهد الالالالالا بوال دولت سربرارد دامسد چومطرب كه بهرروز درخانهيت كرسال وكر ديگريك ده فارست

پُوآ كَيِرسلا*ن جان سجان خنن دا* د بەترىپ سپردندىش از تاج كا ە چنین گفت دیوانهٔ موشیار زې کلک و دوران سرونشیب چنین ست گردیدن روز گار چو د پیرسنی روزسے سرآوردعمد مند برحهان دل که مبگاندالیست . کونی کن امسال چوف ه نراست E-167, W4

ارخ فرردستانی بزور برورے دوسکین شدندے میکفت

بزرك حفايتيه درحسار عور خراں زیر ! رگراں بے علقت

همد بر دل تنگ در و*کیش* بار برول رفت بیدا دگرشهر مار شبش وركرفت ازحت ودماند ببيداخت ناكام سنب دروب توانا و ترور اور د بارير چنال منیردش کاستخوان مشکست زمررنت جورت بریں بے زباں براً فنّا ده زور از ما ئي کهن کیے بالگ بریادش زو بیکول بروون ندانى كېس كار نويش چو وا بینی از مصلحت د وترست گفتابیا تا چپ بینی صواب ندمتی ہماناکہ ریون كمرحال خضرت نيايد لكوسشس يرآنشتى نا توا نان شكست یه دانی که خضران بائ جرکرد که دلها از و بحرائد کیف بود

پۇننىسىمكىن دىقلەراروز كار مشببندم كهارك بعزم شكار بیابی برتبال صیدے براند ب تنا نداشت روس ورب خرے وید یویٹ کرو کا رگر یکے مرد کرد استخوانے برست شنشه برأتشفت وكفت اليجوال پوزورآ وری خوبت کی کمن بسندش نيا مرمسروا به نول كه بهبوده بگرنست، این كارسی ساكس كدبيش تومندورسبت لك را درست آمران و عطاب كه پندارم از عنشل برگيا كُه بخنديد كالزئ ترك نا دان حوش نه د بوانه خواندکس اوراندمست ماں وے گفت اے شکارہ مرد درأن كرمردك جفا بيت بود

جانے زومتشِ چودر یا بجوٹ جسزائر زكروارا ويرخروشس كدسالانظالم كميب ردبرست پس آل راز بسر مصالح ننگت ا زال به که در دست دشمن درست تكترمناع كه در حررست كدبس حق برسن بمن السي أمير بخارمة دبيقان روسشن صهير كه ازج رسلطان بسيدا دگر ندازاجل می سبکتم پائے خر ازاں ہر کہ پیشیں ملک ہارکش خرامین جا نگه منگ دنتیارش که چون تا اید نا م زشتی گرنت توآں را نگونی کرشتی گرنت كشنعت بروال قيامت بالد تقوبر حيال ملك ودولت كه راند فربر ورستان دروش كرد شگر حفا برتن نولیش کر د بكيرد كربيان ورشش نحنگ که فردا درال محفل نام وننگ نیار درسراز عار برگردشس. بند بارا وزار برگر و نشخس دران روز با بر خران حی^{کشد} كرفنت كمدخر بإرش اكسؤل كمشد که در راغش رنج دیگرکسست گرانضاف پرسی برا خترس كهشا رمنيس درسن مردم بود ېمېن بنځ رورست شعم بو د كه خسينداز ومروم آرزوه ول اگر برد فیزد به ان مرده دل بدنست اسب وسرمر ترزيخفت شه این جله بشنید و چیرے مگفت رسو دا واندلیشهٔ خوانش فبر بهمه شيدر بدارى المنسرشمرد

پرسیانی شب فراموسس کرد سحركه بيئ اسب بشنا ختند ا پیا ده د ویزندیک پرسیاه چودر با شدازموج نشكردس بخورة مرحلس ببإراستند زو ہقاں دومشینہ یاد آمدش . . سخواری فکندند در مایت تخنت نرانست بیجاره روسه مریز مجفت أنجه كرديد در فاطرمنس تلم را زبانشس روان تر بود بناباکی از شیب ر ترکش بریحن ستب گور در ده محالست خفست بهمه عالم أوازأة جورتست كرفلق زفلق كيكرن تكرب لبش گر نوانی بهرشاق کشت ما تضاف زينج نكوبهشس كبن نه بیجاره یے گنا مشتن است

چو**آ وازمُرغِ سحُرُّ**گُوسٹس کرد سواراب بهرستب بركسافتند برآ ل عرصه براسي ديد عرشاه بخدمت نها وندسسر برزس بزرگال نشستند و توان واستند چوشور طرب در شا دا مرسس بفرمو وجستند ولبتن تحنت مسببررل برأبهيخت شمشبرتينر سنمرولال دم از زندگی و خرش نه بینی که چون کار د برسسر بود چودانست كز خصم تنوال كر كنيت سزا اسیدی بر آوردگفت زا قهرما نی که در دورتشرت ندمن كروم از دست جورت نفير عجب كرمنت بردل أمردرشت وكرسخت أمدنكو بمنسس زمن ترا چاره از ظلم برُشتن ست

که امت برنیکی رو د در دیار جو ببیدا د کر د می تو قع مدار نخفته زدستن ستم ديرگال تدانم كه چورخسيك ديدكال كه خلفش ستايند در بارگاه براں کے ستورہ منتو دیا دشاہ ىس چرخە نفرىي كنال پىرۈر^ن چەسودانسىرىپ برسىرانجىن زمرستى غفلت أمر ببوشس گرفت ایر سخن ٺ ه ظالم گبوش دبی را بهخشیرفنسر ما ندبی درا ن مركه طالع منودش مبي نه چندان که از جابل عیب یو بیا موزی از عالما رغفاف خوب برآنجه ازتو آيد شمش كوست ز وسنن شنوسيرت خود كه دوت لامت كنال دوسندار تواند ستانش سرايان نهارتواند كه ياران فوش طبع شيرسينش ترش روك بهنركندسرزش وگر عاقلی یک اشاریت اس ست ازىي بىنقىيىت بگويدكسىت SM-Cgra

دل آلزرده شد بادشا هے کبیر زگردن کشی بروے آشفتہ بود که زور آزبابیت بازوئے شاہ مصالح نبودایس شخن گفت درندال نترسم کہ یک ساعت

شنیدم که از سک مردفقیس گر برزرانش حفے رفننسه بوژ بزندان فنبرسادش از بارگاه زیاران میگفشش اندزمفت رسانندن امرحی طاعت ست

MA

مكاين بموسس كمك بازرفت بهان دم که زرخیداین را زرنت بخنريد كوظن بيهوره برُد نداند كه نوا يد درال حبس مرد كبقتا بخسرو بكوات غلام فلام بدروسيس بردابي بام كه رنيا هي ساعة بيثن سيت عنسم وفرى پني درولي تسيت نه گروستگیری کنی خستر مم نذگر سربری دردل ایشسم وكرمن فروا نده دوننعت ردمخ تراگرسيابست وفران گغ بيك هفته بابمسه برابرشويم بر روا زنه مرگ چوں در شویم ىن نوكىشەت را با كنشىن سوز منه ول بريس دولت ريخ روز به ببیدا د کردن جها ب سفتنسند نهبش از توپیش از تواند وغتند چومرُدی نه برگورنفنسرس کنند چنان زی که نوکرت سخسیس کنند كە گونىزلىنت براس كىس ىنا د نبايربرسم بدا كبين منا د نه زبرش كندعا فنبت فاكس كور د نربرسه آیر حندا و ندزور بفرمود دل شگ روس ازحها که بیرون کنندش زبان از ففا ازیں ہم کہ گفتی ندارم ہراس خپیں گفت مردِ خفائق شناس که دانمرک ناگفت داند بمی من از مے زربانی مرارم عنی الرم عافنيت خير باشد چرسم الربينواني برم ورستم عروسی بود نوبت ما نتست ارت نك روزت بورغالمت

UB-MA omitter

عنم از گر دش روزگا ران مرار

ہما^ن لخطه کسیں خاطرش *رفٹ* داد

نداباب شامش وتبايد جاست كيمشت زن بخت ردزي مراست كەر دزى محال ست خور دىن تېت زورشكم ككشيرك بدبيت دلش محتّت آلود وتن سوگوار مرام از پریشانی روز گار الش جنگ با عالم فير مشس گه از نخبت شوریده رویش ترش فروى شدى آبلخش بحسلق گ از دیرب ملیش سٹرس طلق كونس دېدازىي صعب ترزيية کر از کا راشفن بگریست مراروس نان می ما سبسندانره كسان شهد نوشند ومرغ وبره برېدنمن وگريه را پوستليل گرانصات برسی دنیکوست ایس كەڭىنچ بەست من اندا نىق 🕆 دريغ ار فلك منشيئو ، ساخت گرروزگارے ہوس راندے را زغود كرد محنت بفيثا ندسه غطام زنخدان بومسيده بافت شبيرم كه روزسك زمية بكافت بخاك أندرش عقت رنجسيخت المرباك زيران فرورتخيت و ال برال بندسگفت وراز كك تواج باب مرادى بساز نداین ست حال دین زیر کل شكر ورده الكاريا نون دل

که بیجا بگروه کب روزگار

غم از خاطرش رخت بکسو مناد

كبش بارتباره خو دراكمشس که اے نفش ہے رائے و پر ہمش اگر بندیمه بار برسبه بر د وگرمسربا وج فلک بر برد دراس وم كه حالش دگر گونشود بمرگ از مرش مرد و بیروش د عنسه وشار ما نی نماند ولیک جزائ عل مأندو نام نيك كرم بأك دارد ورييم وتحت برہ کز توایل ند لے تیک بخت كمن كليه برملك وحاه وحنتم كه بيش از توبودست دبيدازتوم زرا فشاں چوں دنیا بخواہی گزاما كرسندى درافشا ندكرز رنداست ש מש- כאים مكايت كمنتداز جفاگسترے ك قرما نداى داستن بركسورك درایام ا ورونه مردم چوشام مثب ازبيم اونواب مردم حرام بمهروزنيكال انرو دربلا برسب وست بإكان ارو بردعا گروب برستیج آن روزگار ز دست مشمکر گرستند زار کہ لے بیردانائے فرخندہ رہے بگوایں جوان را بترس از فدائے ا بگفتا در بیخ آ مدم نام دوست کیے راکہ بیتی رحق برکراں كه بركس نه ورخور د بنيام اوست منه باوے اے خواجہ حق درمیا مقت گفتم اے ضمرونیک دائے توال گفت حق بیش مرد خارک برم دنا دأل نريزم عسلوم كه عنارت كنم تخم در شوره بوم

برني بمجيال أوبرنجا ندم یو دروے گیب دعدوداند م دل مردح*ق گوك انتيا قولمي*ت ترا عادت <u>اے ب</u>ادشہ حق روی^ت ' که در سوم گیرد نه درسگسخت بكبير خصلته وأزواك نيك سجنت برنجدكه وزدست ومن إسبال عجب بيت اگرظالم أرمن بجال كه حفظ غدا بإسبان تو إد توهم بإسباني بانضاف و داد فداوند رافضل وسنت شناس البيت من زروع تباس نه چوں دیگیرانت معطل گذاشت كه دركار جيرے بخدمت مدات ولے گوئے تخشش نہ ہرس بزند بهركس به سيران كوشش دند فدا در تو تون بهتى سرت توطال ناكردى كوشش سشت قدم نابت و پاید مرفوع با د دلت روش و وتت مجهوع باد عباوت سبول ورعامسجاب حياتك نوش وزفتنت برصوابرر المار المار

مرارات دشمن براز کارزار بنمت باید در فت ندست بر تنونداحسان زبانش بربند که اصان کندکند دندان تیز چودستے نشاید گرزیدان بیوس

ہمی نا بر آبد بنت بیر کا ر چونتوں عدورا بقوت شکست گراند بیشہ واری 'روشن گرند

عدورا بجائے نسک در ہریز بند ہیرشاید جاں تورد و نوش

اکس ہے : ہمبیکہ انتفند یارش مجسٹ از کمند به تدبیر*دستم در آید ب*ه بندهیه بس اورامراعت جنال كن كدور عدورا بفرصت توال كنديوست مندركن أربيكاركست ركي كهار تطره سيلاب ديدم مزن تا توا فی برا بر و گر ه رئر رد که دشن اگرچه اون دوست به بود شنش نازه و دوست رش كصي كش بود وثين الدوست يبش كأنتوال زدانكشت برنيتنر مزن إسيابي زء دبيث تر دگرار و توانا تری در نبسرد یهٔ مردسیت برنا توان نه ور نمر د اگر پیلزدوری در سیر خیگ به نز د یک من صلح بهترکه خبگ چودست از بمدهلے درگسست علال ست بردن شبشير دست الرصلح نواهد عدوسسرببيح و گرخبگ جوید عنا ن برمهیج ترا قدر ببیت شو دیک هرار که گردست به بندو در کارزار ورا و پات جنگ آور و در رکاپ نخوا بزنحشرا زتو داورصاب توہم جنگ را باش چون فتنہ خات كبركييه وربسر باني خطاست فرول گردوش كبروگر دن شي يوباسفله گوني بالطت و نوشي بدركن زدل كبين وششاريسرت بودشن درآمر بعجز انردرت يوزنهار خوا بدكرم ببثيه كن بہنمنائے داز کرش اندسٹیہ کن که کاراتر موده بودسال نوز زیم بیر سیسیم کهن میر مگر د

MY

به از خلگ درملقهٔ کارزار

جوانال شمثيرو بيران براك چه دا نی کرام نان که با شرطفر به تها مده جان مثيرين بها د وكردرميال لبس وشمن بيوسس چوست شد دراقلیم رشمن الست يويا نفيد بطوكت بدرة رميس مذركن نخست ازكميس كابها سمرینچه ز ورمندش نما ند مرا فراسیاب ست معزش برار مرويني زور مندش ماند که نا دان سنتم کرده برهین كه بارش نيايد جرا دستهميم نبايد كر دؤانتي از يا وران گیرند گرت بنز<u>ر و ب</u>نین و تیج كه فالى خاندىس بشت شاه

ورازدس بادرديس دباك يستنيرنش ورقلب سيامعطسر -چوببتی که نشکرزهم دست وا و دگر مرکناری برفتن بگوسشس وكرخو د هزاري و دشمن دويست سنب شره بنج سواراز كمين چونوائي بريدن سبب رابها ، سان دونشكرعيك دوره داند كرا دىيىشى وستى كندغم مدار ... ندانی که وسشن که یک روزه^مانند تواسوده برك كر ما نده ناك ويثن شكتي مسيفكن عسلم يس ورفقائه برميت سرا ل ہوا بینی از گر دہیب چوسنے برنبال غارت نراندسياه سيه رابگهباني شهريار

الم-كفتارانداندرنواختالتكريا

دلاورکه بارے نتر منو د 💮 با بدمقدارش اندر مششر ور که بار دهرول بند برباک نداره زبيكاريا بوخ ياك سبیایی در ام سو دگی نوش مرار که درحالت سختی ۳ پد بھار کون دستِ مردان حبگی بهرِی ندا نگه که دنتمن فروکوفت کوس سیابی که کارش نباش ببرگ چرا دل نهدر در بیجا برگ لواحي ملك ازكف بدسكال ب بنشكر بگهدار ونشكر مال ملک را بود درعده دسست شیسیس که نشکر دل آسوده! شندوسیر بها ک سرنولیشتن می تور د شانضان باشد كەسختى برد يودازند كنج ا رسسيابي دريع درية أبيش وسرت بردن ويتع چەم دى كىند دەسىنىڭ كار زار چودستن تنی باشد و کارزار

هنر بران نبا وردشیران فرست که صید آزمو داست گرگ کهن مدر کن زبیران بسبار فن ندانند دستان د و با ه بیر کرب یا رگرم آزمودست دسرد بہاکار دستنسن دلیران فرست برائے جہا نمریگا س کا رکن مترس از جوانان شمنٹیر زن جوانان بہل ونگن وسٹیر گیر فردمند باشد جہا ندید ہ مرد

ٔ زُگفتا رس*پیران ما پیچیپر* سس بوانان شائكت بخت ور مده كالمنظم بنوخات گرت ملکت با پرارات که درخبگها بو ده باشد سے سیه را کمن میش رو جرکسے انتا برسك صيدروار لپنگ از دو به رمدشيرا ديده جنگ نترسد چو پیش آیدسش کا زرار چو پر ور ده باث پسردرشکار دلاورشود مرد برخاش جوب بسشى وتخجيب رآماج وكوك برخد يوبيد درجنگ باز بگرما به پرورد ه عیش وناز بورکش زندکو و سے برز مین دومردش نشا نند برشیت زین كبش گرعد و درمصافش نكشت کیے راکہ دیدی تودرطباکشیت E. By omitted

چ نوس گفت گرگس بفرزنروی چوفربان سپکار برست کوش سوارے که بنبود در دنبگ سپنت تقورنیا یر مگرزاں دویا ر کر افت ند در حلفهٔ کارزار دوہم حبن وہم مفرہ ہم زباں مبوٹ ندوز فلب ہیجا سبحا س کہ ننگ آیرش فتن ارسیش تیر برا در سبجنگال دست سیر

چو بینی که باران نه باشندیار هزرمیت بجائ عنینت شمار

مهم گفتار

دوتن پرورک شاه کهترنواز کید ابل با زو دوم ابل داز در دوم ابل داز درام آوران گوی در ند که دانا وششیرنزن پرورند برای کو قلم دا نورزید و تینی بروگر بهیر دیگو است درین نه مردلست دشن دراساب حباک تولد بوش ساقی و آواز چنگ بسا ابل دولت برای شست که دولت برفتش برازی درست میم می گفت ار

میال د و بد نواه کوتاه دست نه فنرزانگی باشدامین شست کر از گر برد و با به مسکا لندر از به شود دست کوتاه ایشال دراز

کیے را بہ نبزیگ مشغول دار گررا برآ ور زہستی د مار اگر دا بہ زونشس برین اگر دشت پیش گیروستیز بشمشیر تدبیر نونشس برین

بر د دوستی گیر با دشمنش که ژندان شود بیرین برنش چو در شکر دشمن افتد فلات تو گبذار ششیر نود در فلات چوگر گال پند ند باریم گزند براساید اندر میال گوسیند

چو دیشن برشسن شورشتغل تو یا د وست بنشیس با از ام دل

مرم من المرالط وسيمن اروز عاقب المري

بگهدارینیان ره استنی پوشهشیر پکار بدداشتی بنان صلح جویند و سیدامصات كريشكر كمشوفان مغفرشكات, که با شدکه در پایت آفتروگو دل مر دسیدان شانی بخ كمشن برش كرده إمدوريك چوسالار از دنشن افتا بحیگ بهاندگرفت رودمنسر ك اقتد كزيل أبديم مرورت نه بنی دگر سب کی نونش را وگرکشنی این مندئی رکشین را كه بربندمان زورمندى كمت نه تز سدکه دورانش بندی کند که خود بو ده باشد به ښدی سیر سے بندیاں را بود دستگیر چونکیش بداری نهد دیگیرے الرسربند برخطت سرور ازاں ہر کہ صدر رائشبخوں بری و گرخفنیه د و دل پرست آوری

ر عمر گفتار افروند کرول از دیست که ورطاعت.

گرت نولیش دشمن شود دوسندگه زنله بین این مشور ینها ر که گرد د در پرشش کمبین نولش چوبا دا بیش مهرد پیونمزولیس بداندلشه کی گه لفظ شیرسی مهین که مکن بو د زهرد رانجیس

کسے جاں الرآسیب وہمن برُو که مرد وستال را پرشن سثمرد كى بىيىند بمدخلق راكىسى بر بگهسدار دانشوخ وکسیه دُر وراتا توانی بخدست گیسه مسیاہی کہ عاصی شو دا زا میر تراہم ندا ندز عذرشس ہراس ندائشت سالار تو دراسياس ^عگهبان بنهان برو برگمار[ٔ] ببوگند و عهداستواش مدار نه مگبسل که دیگیریزمینیش باز نو آموز *دا رئیسمال کن د رازی* رعربت بسامان نراز وسه بدار وركندى ازوست وتنمن يار برارند عام انه دماعش دار که گر بازگوید در کار زار که ورشر برروک وشن میند وگر نثهر بإن را رساتی گزند که بها زوشن به شراندرست گو دشمن نتبغ زن بر درست مصالح بينديش ونيت بيوش بتدبير حنك بداندشين كوش كه عاسوس بم كاسه ديدم ب منسه درمیال ر از باهرک در مید کو بند ور عرب داشت سكندركه بإشرفيان حرب داشت جب آوازاه افگندوازراست شد چوہمن بزا ولستان دواست شر مرا سائم و دانش بالمرام الرجزتو داند كمعسنرم توجيب که عالم برریرنگیس آوری كرم كن نه پرخاش وكبيل ورى چە ماجىت بەنىندى دىردنىشى چو کارے برآید بلطف و خوشی

دل دروسندان برأ ورزست برويجت ازنا توأل بخواه دعا ز باز وکے مردی به آبیر بکار اگر با فریدوں ندداز پیش برد

دعائ صعيفان أمتيد وار برا بكه استعانت بدروش رد

تخوابي كرباشد ولت ورومند

بياز و توانا نها شدسياه

كرمعتى فرصورت بمائد بجاك لصورت ورش اسي معنى نه بود كەخىپنداز و مردم آسودە دل بمرده نبرواز وازحسرص فرين كه بعدازته بيروب سرفران پراگندگان راز فاطسسر مُنُل `` كه فردا كليكث بدودست كەشفقت نيا پرار فرزندورن كه با فو د نصب بعقا بمرد بعنخوار گی حب زر رانگشت من می نخار دکسے در جهال سپست من كه فروا بدندان برى شپت دست

اگر ہوسٹسندی مبنی گرائے کرا دانش و جو د وتقویلی نه بود سيخبيرأ سوده در زيركل عنب غريش در زيرگي نورکنون زر ولنمرت اكتول بروكابيست نخوا هی که باشی براگنده دل پریشیال کن امروز گنجینه محبت توبا فود ببر توسنت تو*لیش*تن كے گوك دولت نردنسيا برد

كن بركف وست ندبر ميست

بهوستیدن ستردردیش کوسش که سترفدایت بود برده بوش گردان غریب از درت به نقیب برزگ رساند به متاج خبیب د که ترسد که متاج گرو د بغیر بحال دل ختگال در نگر که بارب دل متند باشی گر نشرو با ندگال را در دون شادکن زروز دنسرو با ندگی یا دکن نه فوا بهنده بر در د بگیرا ن بشکران نوا بهنده از درمران نه فوا بهنده بر در د بگیرا ن بشکران نوا بهنده از درمران بارگفت ارا مرزو ایش این بین این بین به نشان و فارین کمن پر مرده را سایه برسسر فکن بود تا زه به بیخ برگر درخت این به برگر درخت این به بودش فرو با نده سخت بود تا زه به برگر درخت

اپدر مرده را سابه برسسر فکن اندا تی جه بورش فروما نره سخت بود ازهب عن بهركز درخت بوبين يتيه سرا فكنده بين مده بوسم برروست فرندوس یتیم ار گیرید که نازش خسرد وكر فنشسه كيروكه بارمنس برو الله المريدكه عرستس عظيم بلرزويميل جول بكرريه ينتم ارمن بكن آسين از ديده پاک بشفقت بثيثنا نش ازجره فاك أكرسائي نو وبرفت از سرشس تو درسائه نولیشتن پر ورشس ا الن أنكرسرتا جور داسستيم که سردرکنا ربدر داسشتم برسیان شدے فاطر حبیکس اگر بروجو د م نشینه مگسس

از دوستانم نصیر نباشد کس از دوستانم نصیر

. که درطفلی از سسر برفتم پرر

ر سر وکایت ور کره باوری

کہ فارے زیا ہے بنتے بکند مزاں فار برمن چرگلما دمید کہ دحمت بزندت پوزحمت بری کہ من سرورم دیگیرزیر دست

نشمنبرد وران منوز تاخت ست خدا و ندرا شکر بغمت گمذا ر

نه توجیشم داری برست کسے

علط منتسم اللاق بيغبران

م حایث در اللاق مید

ٔ نیا مربههان سارت خلیسل گریب نوائ در آید زراه براطرا ف وادی نگه کرردومیه کنوں گر بزندان برندم اسیر مرا باشداز در دطف لاں خبر

کے دید در نواب صدر خجند ہمی گفت در روضہ لم می چمید مشو تا توانی زرجمت بری چوانعام کر دی مشو خو دہرت اگر تینے دورانش انداخت ست پوہینی دعا گو سے دولت ہزار کرچشیم از تو دار ندمردم بسے

تحرم فوائده ام سيرت سرورال

شعنیدم که یک جفته ابن اسپیل کا ار فرخنده خوک مخوردب بگاه برول رفت هرحاسین بنگرید

به تنها کیے در بیا باں چوبید تهرو موشش ازبرت ببرى سفيد بدلدار ش مرحبات بكفنت برمسيم كريان صلائ مكفت كاس چشماك مامردك یے مردمی کن بنان ونمک أنتم كفن وبرهبت وبرواشت كام كه دانست خلفث عليه السلام رفیهان مهال سرام فلبل محال بغرت نشاندند بهیدر و لیل بفسرمود وترتهب كردندوال نشستندبر برطرت بمكن ل پولېسىم اللدا غاز كردند جمع نیا مرز بیرش صریت به سی چنن فنش اے بیردبریہ روز چر ببیرال نمی بیثمرت صدرف وسور نست رط است و فتبكه روزي وري که نام خداه ندی روزی بری بخوارى براندسش جبر كاينه ديد كىرمنكىر بودىبىش پاكا ب پلىيد مسروش آمدا زئمرد گارجبیل بهيبين ملامت كنال كلے خليل منش دا د ه صديساله روزر مي عال ترُانفرت آمداز و کیب زما ل

ه گفتاراتراحال بامروم باک بر شکرته

گره برسیر بندا مسان مزن کراین دق و شیرست وال کمروفن نیال می کت د مرد قت بیردال که علم وا دب میفروشد سنا س که علم و خرو دیس بد نیا و بد ك محكم فرو ما نده ام درگ زباں دانے آمربھاحب دے كه دانگے از و بر دلم دومن آست یکے سفلہ را د ہ درم برتن است ہمه روزوں سایہ دنبال من بهمه سنب پرنشاں الروحال من درونِ ولم چوں درخانه رکیش بكردار سخنهاك فاطر بربشس جه درم چیز دیگرنداد خدالیشس مگر تا ز ما در بزا د نخوانده بجزباب لاينصرت ندالنت از دفتر دین العت اذا ب نگدل دست گیردیدیم درا ندلشبه ام تاكدامم كريم درسته د و درآستینش نها د شنيدايس من بير فرخ شا د بروں رفت از انجاءِ خور ازہ رو بروں رفت از انجاءِ خور ازہ رو زرا نشاد در دست افسانه گھے بروگر بميرونب يدكريست ميكي گفت شيخ اين مداني كليبت الوزير رااسب وتسررين لند الرائ كريشيرنرزي نند تومرد زربان نيستى كوش باسش برأشفت عابدكه خاموش باش زخلق أبرويش بمهداست أكردائست بود آنجه بندامشسم الاتا نه پنداری افسوس کرد أكر سثوخ حبثمي وسابوس كرد

زدست چنال گریزیا وه گون كداير كمسب خيرست وآل دفع نشر ببإموز واخلاق صاحب دلان بغرت كنى بند سفدتى بگوسس

المراج ال

فلیت بورصاحیرے موسسار <u> چوازا د گال دست از و برگرفت</u> زدروكيس جارا غاندے برش الله مسافر بهمان سرك الدرك نه بهجول بدرسيم وزر بندكرد

بك ره يريشان كمن برويست بیک دم نه مردی بود سوفتن المرار وقن فسرامي

ل میراند. ایکه روز نوا برگ سختی بن كه پيوسند در ده روان سيت يو

بزر پنجر و يو برتا فسستن

السيكيرنت ودنهإ ازويا دكار نه چول ممسكال دست برزر در دل نولښس و برنگا نه نوړسند کر د لامت كون گفتش ك با درست ا بسامے نوا ب خسیر من اندوختن

چود *رتنگ دستی نداری شکیب*

كەنود را نگهسداشتىم آبرقىپ

بدونیک را بزل کن سیم وزر

منك أن كه در صحبت عا قلاب

محرت عقل ورابست ونديشر بهوش

برسنرم وش كفت بانوت ده اممہ وقت بروارشک وسبوے بدنيا توال آخسرت يافتن

ز دست تهی برنیا پر آمید کمنت فقت ماجت به ندتی در گرم بری می برنیا پر آمید کمنت فقت ماجت به ندتی در گرم بری و ادری کبف برنی کمنت فقت ماجت به ندتی گرایای سبی توم رگز فوی کمروند و ترسم تولا غرشوی

و از آمر کایت وزیولت

زغیرت جوا نمزد را رگ سخفت چومن<u>اع</u> خبراب حکایت بگفت برّاشفت وگفت ای براگنده گوس پراگنده دل گشت ازال گفتگونک برركفن ميراث جرس است مرا دستنگا ب كسبيدامن است بحسرت بمروند وبگذاستشند نه البيتان مخست مكردات سند كد لعدازس اً فند برستِ بہسر برستم بیننا د بال بدر كه فردالب ازس بالغمايزمر ہمال به که امروز مردم نور ند نگه می چه داری زبهرکسا ب خوروبیش عشائے وراحت رسا فروا بر ما نر بحسرت بجا کے برندزمان باخوراصحاب كە بعىدتو بىيرون ز فران تىت مررونغمت اكنول بره كالنشت

بدنیا توانی که عقبا خوری بخرهان سن در شصرت بری

المحابث الدر احت رسانيدك بمسائركان

که دیگر مخرنان زیقال کوئے کدایں ہو فروش ست دگندم نمائے بیک ہفتہ رولیش ندید ستکس بزن گفت کائے روش نمائی نساز نہ مردی بود نفع زوق اگرفت پواستاد کو دست اُ فنا دکیس خریدار د کان بے رونقت برمرم پیشد شاہ مردال علی ست

برارید وقع زنے پیش شوب بازارگندم فروشاں گرا سے بازارگندم کا زوحسام گسس برلداری آن مردصاحب نیاز امیر ماکلبه آن جا گرفت اونیک مردان آزادگیب برخشاک کا نا نکه مردحقت برگار راست خواہی دلی ت

ا الحظين

بهرخطوه کردے دورکعت نمانه که فارمغیلان کمندے زبائے پسندآ مرش درنظر کا روکیش کرنتوال از می خو بترراه رفت غرورش سراز جاده برتا فق کرلے نیک بجنت سیارک نها د ندم که مردب براه حجاز پال گرم نه درطریق غدائ از روسوکس خاطر رینسس پلمبول بلیس درجاه رفت گرش رممت حق نه دریا نفت کمی انتشار غیب آواز دا د کہ نزلے بدیں مضرت آور کہ ہ سپندارگرطاعته کردیه بداز الف رکعت بهرمنزلے یا حدائے ہسودہ کردن فیلے

كه نوزك سبارك در زرق ران بسرنبك سلطال حبنير گفت و كرون زنركانت بمحنتي درند بروتاز خوانت نضيبه دبهت كەسلطان بىثىپ ئىبت رورە كرد بكفتا بود مطبخ امروزسسرد ېمىگفت! ۋو دل از فا فەرىيىس زن ازنا اُمتیدی سرانداخت پیش كدانطارا وعيد طفلان ماست كەسلىطال ازىي روز ەڭونى <u>مەرقا</u> به ارصابم الدّهر دنیا پرست ، غورنده كه خيرش برآ بدردست که درماند که را د برنان چاشت خ مسلم کسے را بودروزه داشت زنو د بازگیری وبه خودخوری وگریهٔ جه حاجت که زهمت بری بهم برکندعا قبت کفر دیب خيالات نا دابن خلوت نشين

کیے را کرم بود قوت نبود کرسفلہ خدا وندہستی سُباد غانش *بقدر مردّت* نبو د **جواں مر درا تنگرستی مباد**

صفای سن درآب وانسینه نیز

ولىكن صفارا بيا يدمنيسنر

مرادش کم اندر کمن داوفتار كسي راكه بهرت لبندا ونتد بگیرد ہی بر لمبندی تشرار وسيلاب ريزال كربركوسار تنكِ مَا يه بوّد ك ازبي لاجرم ان در فور وسرابه كرف كرم برسنس تنكرسنه دو حرف نبثت كدك توب فرجام فرت سرشت کے دستگیرم بچندی ورم کری کر چندست امن بزندال درم بچشم اندرش قدر چیزے نبود ولىكن برستش بشيرك نبود بخفیان سندی وستاد مرد كىك نبك تامان آزاد مرد بداريد جيندال كف از درشش دگر میگریز د صمال بینشس وزان جا بزنداں درآمدکه خیز وزیں شہرتا ہائے داری گریز يوكنجشك درباز ديدازقفس فرارش نبود اندر دمک نفس چوبا دصبازان زمین سیرکرد کراندسیرے کربادش رسیری بگرد گرفت ندها نے جوا غرورا كه حاس كنيسيم يا مرورا پو بیجارگا<u>ں را</u> ه زنران گرفت كه مُرغ ارتفس رفته موال كرت شنيرم كه در مبس چندى باند بذرقعب بنشت ونه فرياد خواند برو پارسات گذر کردو گفت زمانها نياسور ومنشها زففنت نه پندارمت مال مردم فورى چه پیش آیدت تا برندان دری تخددم بحبلت گری الکسس بگفتاکہ ہاں اے سارک نفس

المان المار حكايت ورعى احسال الحاق فا

برون ازرئق درحياتش نبيانت كيے دربيا إل سكب تشنيانت چوصل اندرال بنه دستار خوسش کله دلوکر دا سپندید کیش سگ نا توان را دمے آب دا د بخدمت مبإل بسننه بازوكشا د كه دا وركن العفوكرد فبسيروا دبيغيبرا زعال مرد كرم ببشيه كيرو وفا ببشيه كن الاگر حفا كارى اندلىشىكىن نجا گم شو ذهیب را نبک مرد سیسے باسکے نیکونی گم نہ کر د جانبال درخيربركس نامست كرم كن برأ كن برأ يدزوست چراغ بنه در زیارت کے نرت وربایان نباشد هی نه چندان که دینارے ازوست بنج به تعظار زاخشش كردن ذكيخ كران ست يك لمخ بيش مور بردم رکسے إر در نور د زور

تو با خلن نیکی کن لمے نیک تخت كه منسردا لكبرد فدا برتوسخت كمانقا دگال رأبود دستگير محرازيا ورأير مناند اسسير بآزاد فشسرال مده برربى كه باشدكه أفتد بفسيرماندسي پوتمکین و هابست بو د بر دوام مکن زور برمرد در دلش عام كه وقندكه بإجاه وتمكس شو د پو ہین*ہ ق کہ* نا گا ہ فرزیں شو د نفييحت سنفنو مروم نبك بي نپاشد درو میج دل تخم کیں خدا و ندخسسدمن زیاں می کند كربر وسندميس سركران سكند بترسد که نغمت بهمسکیس د بد وزال بارعشهم بردل بن نهد ببا زورمندان كدافتار سحنت لبن فتاده رایا وری گردیخت دل زیردستان نبایشکست سادا زروزس سودزير رست

J -10

بنا لیدور ویشے از ضعف مال بر ترزیر کے خدا وید مال ندوینار دا وش سید ولن وانگ کی بر ورد سیریار ای از طیرہ با نگس از انگر میں از چورا و نوں گرفت مراً و مرد وگفت ان شگفت تو است کری نتر سدن تلخی نواست کری نتر سدن تلخی نواست برا مرش بزاری و زجر ترا م

شدنيرم كدبرگشت از و روزگار بناكر دين سنشكر پر ور دگار عطار د فلم ورسيا بي منا د بزرگیش سردر تبایی ننا د نہ اِرش را کرد ونے یا رگیرسدایہ شفاوت برمنه نشا ندش جو سير منتعيرصفت كيسه ودست ولاكسا فثا ندش قصابرسراز فاقه قاك المرتبين الأمرتي برگذشت سرایا کے حالش در کر کوند کستن توانگردل ورست وروشن نها د غلامش برستِ كري فت د چناں شاد بودے *کوسکیس ب*ال بريدارمكين اشفت حال زسختى كشبيان فدمهاش مشست الله يك بردرش لمترجبت که نوستنودکن مرد در مانده را بفرمو دصاحب نظهر بنده را برآوردبي وشيتن نسره يو نز ديك بردمش زخوان بېر^ه عيال كرداشكش برسيام راز چونز دیک آمد برخواحب، باز كراشكن زجوركه أمديروس بيرسير سالار فنده نوك برا وال این بیرشوریده مخت أيا للفن الدرويم بشوريده سخت خداوندا للأك اسباب وسيم كرملوك في بودم اندر فديم كنردست واست والنسبير إدراز چوکو تاه شدرستش ازغر و ناز مستم بركس ازگر دش د وزيسيت سخندير وگفت لے بيسر جزييت كريروك مراذكبرراسسال نەئن نىگ روزىيسىت با زەمجا پ

بروزنش دو گیستی نشاند من آنم كه آل روزم از دربراند فروشست كردغم ازروك من مگد كرد! زاسسان سيمن كننا يربففل وكرم دكرس فدا اربحکرت به بندد درے بساكا يمنعم زبر ديرسش اسا مفلے ہے تواسیرسد 14 B 14 اگرنیک مردی و پاکیسنره رو کیے سیرت نیک مردان شنو كيتبلي زما يوت كتدم فروش بره بردانیا س گندم فروش المركنة ازهرطرف ميدوير الله كر دمورسه دران غله ديد["] بمادا مے نور بازش آوردوگفت زرحمن برومنب نبارست خفت پراگنده گردانم از جلئے خویش مروّت نباشد كه ابن موررسيس كرهمعينت بإستدازرو زكاء درون براگندگان سميسم دار که رحمت برا ن ترسبت پاکسه با د چەنوش گفت منسر دوسى پاك زاد كه عال دار د و جال شير ترخي بثرات میاز ارمورے که وانکش است كەنوابدكە مورى سوزىنگ دل مسياه اندرون بإسندوستنگدل

سیاه اندرون باشدوسنگدل که نوا برکه مورس شو دنا دل مزن برمبرنا توان دست زور که روزس بایمین درا فتی چور مزن برسیرنا توان بر وانه مشعمع بگدین که چون موخت در پیش چیج گرفتم زونا توان تراز توهم آخب رکسیست گرفتم زونا توان تراز توهم آخب رکسیست

١٥- گفتاراندر والمردى و مخره آك

باحسان نوال كمرد دوحسني بقنبه كمنتوان مريدن برتينج ابي كمند نیا پر دگرخبث از و در و جو د نرويدز تخسم بري بارنبك نخوابدكه بتيدنرا نفنش وزمك سے برنیا پر کہ گر وند دوست

بخش الماسركادمي زادهبيد ون برابه الطاف كردن بهبند يورشن كرم ببندولطف وجود کن برکه بر مبنی از یار نیک چوبا دوست د شوارگیری ونگ وكرخواجه با دشنال نيك توسن ١٠- وكابت ورحى مبدكروك لها باحثا

ننگ در پارگوسفندے دواں كهمي أرد اندربيب كوسفت لمد چپ وراست پوئىيدن آغاز كرد که جونورده او دازکی مردوع بر مراويروكفتك فداوندرك كمه احسان كمندنسيت وركر دنشس نیار د چی حله بر پیلیسان

بره دریکے بہشب آمد جواں ر ال بروهنسم این رسیان ست ویند سبك طوق ورشجيراز وبازكر د بره همچپال در بیش می د و ببر ريار جوازآمدازعي<u>ث وبازي تجا</u> نذأيس ركسيسال مى برديا ننش به تطفی دیرست بیل و مال

بدال را توازش کن اے نیک مرد کسگیاس دارد چونان تو خور ر برال مرد کندست وندان بوز کر مالدزیاں بر بنیرسش دوروز ا

١٩- حكاتيت درولين باروياه المسكند

فرومانده درصنع ولطف خدائ بریل دست و با از کیا می نورد که نثیرت درآمد شفامه بینگ بهاند آمیم رو با ۱۵زوسیرخورد

که روزی رسال نوت روزش بداه شد و تیکمیه برآ فرسیننده کرد که روزی نخدردند پیلان بزور

که بخشنده روزی نرسترزعیب چوخپکش رکٹ اتخواں مامذو پوست

ز دیوارمحرایش آمد مگوست مینداز نود را چور و با هست ل

چوروباه چه باشی بوا مامزه سیر گرافتدچورو بسگ از دی بهت

19 ح کا آپر ہے یکے روپسے دید بیدست و پائے کہ چوں زنرگانی لبسری برد

دریں بود در دلیش سٹوریڈرنگ شعال مگوں بخت راسٹیر خورد دگرروز با زا تفاقے ننس د

یقین مرورا دیده بهینند ه کرد کزین پس مکنچ نشینم چومور

از نخدال فرو بردیند سے بجیب انبکانه تبار خوروش مادوست پومبرش نماند از منعیفی و برسس

ہومتیر د آندہ ہاش کے دغل مناا سع کو یک دندان پیرین

چنال سمی کن کرز توماند چوسشیر مربی این کرکی درون

پوشیران کرا گر د بن منسریه است

نه برفضنگه دیگران گوسش کن که سعیت بود در زراز و سنویش نه خو در ابنگین که دستم بگیر کرخلق از وجو دش در اسالیش ست که دول بهتال اند بے مغز بوست که نیکی رسا ند مخسلق خدا ک

بچنگ آروبا دیگرال نوسش کن بخررتا توانی ببازدن خوسش برو دستگیرال فیبحت پذیر فدارابرال بندهٔ مخشالیش ست کرم ورزوآل میرکدمغزی درو سمیے نیک ببیند بهردوسراک سمیمیتر بدیده

ستسسه مهدمه ما حکامت عامله ای م شنیم که مردمیت باکیزه بوم شناسا ورم

سخناسا ور جرد درا قصائه دم د برنسیم قاصد بد بیدار مرد برنسیم قاصد بد بیدار مرد بیکین و عرت نشاند و شست فلی بردر خت و بیدانش قوی سر و بو د رسیع و تبلیل دارا نه و ع میال میان از و ع میال دارا نه و ع میال میان از و ع میال میان می بود در این را نوش به و در ویش را نوش از بوسه به که در ویش را نوش از بوسه به

من و چند سالوک صحب برانورد مهروجیشه مهریک بربسید و و زرش دیدم و ندرع و شاگر دونت بخلن و کرم گرم رو مرد بو و بهمیشب نبودش قرار و بجوع سحرگه میاں بست و در باز کر د سکے برلہ شیریں و نوش طبع بود مرا اوس گفتا بتصحیف و و بخدرت من وست برش من مرانان ده و کفش بر مربزن بایتار مردال سبق برده اند نست زنده دارال که دل مرده از بهی دیرم از پاسبال تنار دل مرده و میشم شب زنده دار کرامت جوانم و می ونان دبی ست مقالات ببوده طب ل بتی ست نیامت کے باشداندر بهشت کممنی طلب کر دو وعولی بهشت بعنی توال کر دوعولی درست دم بے قدم کیدگا بهست مست

الا - حكايت ما تم طافى و قت والمردى و

تجیل انرزش بادیائے چودود مشنيدم وراتيام حاتم كه بور ک بربرق پیٹی گرفتے ہے " صباسر عتے رعد ہانگ او ہے · وْكُعْنَى كُمُّ إِيرْبِيسان كَدْ مَثْنَت تېگ ژالەمى *ژىخىت بركو*ە دۇست کیے سیل رفتار ہاموں بور د كە بارازىيى باز مانرىچۇرد بكفنت ندمردان صاحب علوم سحن ہا کے حاتم برسلطان روم کہ ہمتا ہے او در کرم مردسیت چو البش بحولان و ال در تسست ك بالاك سيرس نه يردغواب با بال نوردے چوکشی براب إبستوردانا چينس گفت شاه كه دعوى نجالت بود بي گواه بخواېم گرا و مکرمت کر د و دا ډ ان از حائم آن اسپ نارنی نژاد

وكرر وكند إنك طبل تني ست بدا نم که در وے مثکوه مهی ات روال کرد و ده مرد بمراه و ب رسول خرومتند عالم بط صباکرده باروگرهان درد زئیں مردہ وابر گریاں برو براسوده چ*ول تشنه برز*ېزه آودانش مبن زل گه حاتم آمد فر ود ب*ر*ا من شکر داوشا*ن زمر*ثبت ساط بفيند والمسي كمشت كمفنت آنجه دانست صاحب خبر شب آنجا ببودند وروز دگر زحسرت بزران بهی کندوست سهی گفت و حاتم پرستیاں چیت چرابین ازمیت پایم ک اے بہرہ ور مو بدنیک نام ز بهرشا دوش کر د مرکبا ب المرسين المراميار ولدل شتاب نشايد شدن درجرا كا وخيل كه والنستمان وست إراك ول جزاي اسب وربارگا بهم نبوه ینوعے دگر رو کے ورا ہم نہ بود كه مهان بخبيد دا*ل ف*اقه ركي^ن مروت در بدم دراكين نوسيس وگر مرکب نا مورگوسباسش مرانام باید دراقلیم فاسس طبيعي ست افلاق نمكو مكسب كسال را درم دادوتسرف وا ہزار آف رب کر د برطیع وے مزار آف رب کر د برطیع وے خبرشد بروم ازجان مرسط رماتم بدیب مکننه رصنی مشو ازیر تغنیرترما جرائے شنو

١٢- حكايث ازمودك بادشاه يطافم را بآزادمرد کہ بودست سرما ترہے درمین که ډر گنج نخبثی نظیرسشس نبو د که دستش چو بارا نشامذے درم كەسو دا نرفتے ار دوربىرىش ْ كه جينداز مقالات آن بادسنج دن كهند ملك داردية فرمان ند تركيخ جوحنيك امزرآن بزم فلق نواخت وگرکس ثناگف تن که غاز کمه د یکے را بخو بن خورونش برگماست نخوا بربنتكي مشدن نام من بكشنن جوا منر درا بي گرفت كزد يؤك أيش فرازا مركنس بر نوکش پُرداک شبئش ہما ں كرم كردوعت فوردو يوزش نور بر بداندليش راول برنيكي مه بوُد كەنزدىك ماجندردزى يەپاك كه درسيق دارم فهي عظيم

تدائم كه گفنت اين حكايت بمن زنام أُوراً ں كو كے دولت ربود نو ان گفنت او راسحاب سمر م کسے نام حاتم نبردے برش شنزيرم كرحشن ملوكانه ساخت در ذکر ماتم کسے باز کر د حسد مرد رأ برسسركسينه واثنت , كه تا بست حاتم دراتيا م من بلا جوئے راہ نبی طے گرفنت والغ بره پیش بازآ مرسس بكوروس وداناؤ شيرس زباب بها دست سحر بوب بردست ویا كبفنانيارم ثء ايدرتيس

چو ياران كيب دل بكوشم بجا ل. كدرانم بوال مردرا پرده بوشس كه فرخنده نام است ونيكوسسير ندانم چكيل درميال فاست است بهير سپتم دارم زلطفِ تو د وست سرانیک جداکن به نینج از تهم گزیزت رسد یا شومی نا آمیب <u>جوا ں را بر آمد خروش اڑ نها د</u> كهش فاك بوسيده وكر باقوت چو فرماں براس وست برکش نهاد نه مردم که دریش مردال زنم وزاً نجا طريق بين بركر فنت برانست طام كه كارك ممرد چراسرنابتی بفتراک بر نبإ وردى ازضعت اب نيرد ملك را نناگفت و نمكيس مها د ازیں وریحن ہاکے حاتم نیوٹ

كمفت ارنى إمن اندرميا ل بمن دارگفت اے جواں مردگوش درس بوم حاتم شناسی مگر سرس با دشا ومین خواست است كرم رمنهائ بدان جاكدا وست بخنديد برناكه حاتم مسن نبايركه چون صبح كرد دسفيب چوطاتم بآزادگی سیرنها د بخاك اندرافناد وبركي حبت <u>بنیداخت شمنیرو ترمش</u> نها د كدكر من كك بروجودت رنم دوششش ببوكسيدودر بركرفت ملک ورمیان دوابروے مرد بكفتش بياتاج دارى خبسه مكررتوا م أورك مسلمرد جوا ب مردشا طرزس بوسم داد بدو گفت کائے شاہ با وادو ہوش

بنرمندو وش منطرو نوب روك بردانی نوق و د دیدشس بشتيراحسان وفضلم بكشت شهنشه نناگفت برال سط كه هرست برنام حائم كرم که معنی و آوازش بهربهت. شاکد طلب ده درم سنگ فانبز کر د كريبيش فرستاد تنكث كر هان ده درم حاجت پیدمرد بخندير وگفنت اس دلارام حے جوال مردئ أل حائم كجاست ز دولان گیتی نیا کد مگر نهدیمتش بر د با بن سوال بعیت مسلمانی آبا د با د

زعدلت براقليم يونان وروم

كه در يانست حالم نام وب جوانم روصاحب خرد ديرمشس مرا بارلطفش دوتا كرد سيثت مُبْعِنْتُ ٱنجِه دبداز کر نهائ وے فرستاده را داه بسير درم مراورارسدگرگوایی د بشد سرا حطابت آزادم دی ما زمتبگا و حاتم کیے بہیے رمرد زرا وي حين إ د دارم خبسر زن از خبمه گفت این چه تد بیرلو^د منسنيدابرسخن ام بردارط كراه در خور عاجب توسيس واست پوحانم بآزاد مردی دگر ا يو بكريسعب دا كمكه دست بوال رجيت پال دلت سا د ياد سرا فراز دابب فاكب فرخنده بوم

نبردس کس اندرهال نام طی ترابیم تنامانده و بهم تواب تراسمی وجد ازبرائ فداست وصیت بهیس بکستن بیش نسیت زنونیبرا ند زسعد تی سخن

چوعاتم اگر نمینے فستروک ننا ماند ازاں نامور در کتا ب کرحاتم ہداں نام وآ وازہ خوات تکلف ہر مرد درویش سیست کر حینرال کہ جمدت بو دخیرکن

سسه ۱۹ حکایت دیگم او شایان

رسوداس نوس دردل نتاد بود فروس نه ظلمت برا فاق دبل سقط گفت دفف رین د شنا داد نرسلطان که آن بوم وبرزآن او به ننجیرگه بد بچوگان وگوئ نرصبرشیندن نه دوئ جواب نرصبرشیندن نه دوئ جواب که بریش ته ما حبسرا می شنید که بریش ته ما حبسرا می شنید که بریش در بلا و بدوخرد ورول فروش در بلا و بدوخرد ورول منسردخوردخشس سخن با نومبر

یکے راخب رے درگل فناد بود
بیا باں وباراں وسرا کو بیل
ہمرسنب وری فقتہ تا با مرا د
د دستن برست از زبانش ندوت
قضا شاہ کشور کیے تا م جو کے
شنیداں محن باک دوران صواب
گمہ کر دسالارا مشلبی وید ملک مشرگیس درحشم بگرسیت
بیکہ کر دسلطان عالی محسل
بین خرد برطال مسکین مرد
بینخشید برطال مسکین مرد

چەنىگو بود دىرور دقت كىس عجىپىرستى ازقتل گفتاخمۇشس ئى الغام ئىسىر دودر نۇر دۇلىش اگرم دى تىسئىن لىلے مئن ائسا

زرمشس دا د واسب و قبا پوستیں کیک گفتش اے پیریے عفل وہوں اگر من نمالیدم از در د خوبیشس ہدی را بدی سہل با شرحب ا

۲۵- حکایت توانگرسفاد دروست صاحب ل

درفانه برروئ سأبل بسبت عگرگرم و آه از تعن سینه سرد گفتا چه در تابت آوردخش جفائ کزال شخص آ مربر فس کی اسلب نبرد من افطار کن بنزل در آوروش و خوال شید گبفت ابردت روشنائی و با د سحرد بیده برکردو دنیا بدید که به دیده دیده برکر ددوشس که برگشت دروشیل زونگدل که برگشت دروشیل زونگدل شنیرم کرمغسرورساز کبرست مکبنے نسرواندہ برنشست مرد شیندش مکیے مرد پوسٹید چہشم فروگفت و گبرسیت برخاک کھئے گفت اسے فلاں ترک آزارکن بخلق و فرمیش گریباں کشید براسور و در ولیش روشن ناد براسور و در ولیش روشن ناد مشب از رکسش قطرہ چند چکید حکایت بشہراندرافتا دو بوش مشیدایس فن خواج سنگدل گفتا حکایت کن اے نیک بحنت گفتا حکایت کن اے نیک بحنت گفت ای ستمگار آشفته روز که شغول گشتی به میخدا زیهائ که کردی توبرروئ او درفراز بیردی که پیش آیدت روشنی به مانا کریس تو تیا غافل اند مرا بود دولت بینام توشد فروبرده چول موش دندان باز

کیرکردت این سنسع گیتی فروژ توکوند نظر بودی وست را کے بروئ من این در کسے کر دیا نہ اگر بوسہ بر فاک مرداں نرنی کسانیکہ پوشیدہ حیثم دل اند پچوبرگشند دولت ملامت شنید کرشہبا زِمن صید دام توشد کرشہبا زِمن صید دام توشد

٢٧- گفتاراندلداری فلق ایرستدیان ولے

ز فدرست کمن میک زماں غافلی کرمیک روزت اُفتد تہا، بدام امیدرست ناگہ کہ صیدے کمی رصد چوبہ آید کیے بر ہد ف الاگرطلب گار ایل د لی خورسش ده بدراج دکبک وهما پوهرگوش، تیرنیا زانشگنی وژب هم بر آیدز چندیصد مت

٤٢ - مكايت دري عي

منابك بكرويد درت فله

یے رابسرگمشد از راحلہ

بناریکی آس دوشنائی بنافت شنیدم کدمیگفت بارساباس بهرآنکس که بیش آمدم گفتم اوست که باشد که وقتے بمردے رسند خور نداز برائے گلے خاریا

ز برخیمه پرسید و برسوشتا فت چو آمد برمردم کا رو ا ب ندانی که چول راه بردم برست مشائغ بجال طالب برسند برنداز برائے وسے بار با

۲۸- د کارت مدرس فی

شبے بعلے انتاد درسنگ لاخ چردانی کد گوہر کدام سنتونگ کد تعل از مبیالنش نباشد برر ہماں جائے تاریک فیصل ندوسنگ کدافتی بسروقت صاحب دلے ند بینی کد چوں باریشن کش است کدفوں در دل افقادہ خندو چوار مراعات صدکن برائے سیکے حفیرو فقیر ند اندر ننطس۔ کرایشاں بیندیرہ حق برائد

ز تا ج ملک زاده درمنان پررگفتش اندرسش نیره زنگ به مهنگهاگوسش دارک سیسر درا وباش با کان ستوریده زنگ بعزت بکش بار بهرجا بلے کسے راکہ با دوستے سرخوش است بررو چوگل جامه ازدست خار غم حبار خور در بهوائے کیے شم حبار خور در بهوائے کیے گرت خاک با با ان ستوریده سر تو بهرگز مبین شان بحیثیم کیاند چدانی کرصاف فیلیت فودادست کردر کاست بررکت ایشاں فراز کر آیند در مُلّه دامن کشاں ملک را نوادر نوافا ند دست بندیت بخش رچوگر درلبن کردر نو بهارت نماین طب ریون

سے راکنز دیک طنت براوست درمعرفت برکسانی ست باز قبال تلخ عیشان تلخی دیشاں بہوسی گرت عقل و ند بیرسیت کر وزے فرح با بداز شهر بند مسوزاں درضت گل اندر حرفین

٢٩- حكارت المان الأف مرة العايث

منآئ بیرے برآ در ده او د وستا دسلطاں بخشت گهش بگاپیسے نرکان و جسش عوام جواں را بیستِ خلایق اسیر که بارے دل ور ده بودش بیت جماں ما ندو تو سے لپندیدہ برُد مشنید ند ترکان آ ہمنہ نیخ میانچہ زناں برسرورہ و دوش د و ید ند و برخت دید ندشاہ

جولنے بدانگے کرم کر دہ بود بجسرے گرفت اسمان ناگش تماشاکن بردروکوے ہم چود بدا ندراسوب دروشیں پر دسش برجواں بردسکین مخست برآ ور ذراری کوسلطال مبدر بہم بر بہی سودوست در بنے بہم بر بہی سودوست در بنے بیفر با د ازارشال برامد خروش بیا د ہ بسرنا در با برگا ہ

مجردن برنجنت سلطال اسبهر كه مركب منت خواسسنن برج بود بدمردم أخسر جرا فاستى كهك حلقه در كوش حكمن حل مردی و بیجارهٔ جان سبرد كه چُزش بجنبار وچىزى ككفنت همی رفت بیجاره هرسود وا<u>ل</u> چە كردى كە آمدىجانت خلاص بجانے ودائے رہیدم زہند كدرور فرو ماندگى برد مد عصات نديري كرعو حيكشت كالخبثائيش وخيرو دفع بلاست کہ بو پکرسورست کسٹورکشا کے ما الاكتادى بروت تواد کے درجن بورفارے نبرد بمبرصفت رحمة العالمس شب قدر رای ندانند هم

بوال ازميال رفت وبردند بير بهوشس بيرسيدومبيب ننود پونیک ست نوسی من وراسی برآ وروبيب رولا ورزيان بفول دروغ كه شلطان برد ملك زيں حكايت چنان تركيفت ذرين جانب اقبا*ل و خبرال بو*ل كي گفتش انهارست قضاص بكوشش فروكفن كك بوشمند كي تخسم درخاك ازال مى مند جوت بالر دارد بلاک درسن مدسن درست آخران مسطفات عددرانه بين درب بعته بات بكيرك جاني روي توشاد کس ایکس بدور توبارے شرد توتى ساية تطعف حق برزس ترافدر الركسس مداند چرعنم

ه سرح کارت ورخی تمره تکوکاری

میں تفتہ روے زس قاب داغ ارتیش می برآید بجوسش بكردن برازخلد ببسيسراكي کہ بو داندریں مجلست پائے مرد بسايه وش نبك مردك بخفت گنابم زدا دازو ا ورنجو است كزو ديده ام وت أساسيت بشارت حشدا ومدستبراز را مقيم انربرسف بره تغمنشن وزو بگزری سیسنرم کوسار درخت برومندراك أنست که بهم میوه واری دیم سایه ور

كسدد يرصح اكم محشر بخواب بمى بر فلك شد زمردم خروش كيشخض ازبي حبله ورمسأكي برسيدكاك مجلس ارائ مرد ، زرب داشتم برورخانه گفنت درس وقت نومیری آل مرد راست که پارب برین بنده نجشا بیشت چگفتم چوص کردم ایں رازرا كرا فاق درسايس شش ورخف ست مرد كرام باروار مت حطب را اگر نیشه بر ب زند بسے بائیدار اے درخت اسم

س المركف الانريبيت ملوك سياست ملك گھنٹیم در اب احساں ہے

وليكن نبشرطست بابرك

كمازم غ بركسره بريروبال بخور مردم آزار را خون ومال کے راکہ بانوا جُلست جنگ برستش چرامی دہی چرب وسنگ درخ بمسرورك بارآورد برانداز نیخ که خا ر آور د كهبر كهنرال سرندار د گرال کے رابدہ پائیہ ستراں منحناك بربركجا ظالمصن كردحت بروج ربرعا كمست یکے بہ درا تن کہ نطق پراغ جان سوز را کشنه بست ریراغ بازوك فوركاروان ميزني برآنگه كه بردزد وارحمت كني ستم برستم ببشه عدل سي وأد جفا بشيكال رابره سربها د

الا كفأرور عن احسال سيكه مراوار التيار

این خورد کرزنبور درسقت اولاین کرد این کمن کرمسکیس برسیال شونداز وطن میش گرفتند یک روزن را نبلیش مرد بران بے خروزن بسے طیرہ کرد کو کے ہمیکرد فریا دوسکیفت شوسک ان ترش توگفنتی کر زنبورسکین کمشس ان ترش بران رائحل بدا فزوں کند

شنیدم که مرد اعنسبه خانه نورد زنش گفنت از نیان چه خوابی کمن بشد مرد نا دال بر کا رخولیش بیا مر ز د گال سوے فانه مرد زن بخصرد برورو بام دکو ک کن روئے برمردم کے زن ترش کسے با برال نمیکوئی چوں کمند

بششيرتبرش بايرار خساق بون اندرسر المبنى ازار فلق بفطرئتا استخوائنس دبتير سك آخركه بإشدكه وأشس نهند ستورلکدزن گرا نبا ر به جب نيكوز دست اينشل بيرده نیا روستب خفستن از وز دکس اگرنیک مردی منایرسس بقيت تراز ببلكصد بنرار شئ نبسنره ورحلفه كارزار كيے ال نو الركيے كوشمال نه بركس سنرا دار باشدىمال چومنسربه کنی گرگ پوسف ورو چو گریب نوازی کبو تر بر و لبندش مکن ور کنی ز و هراس بنات كر محسكم نداد دا ساس

سرم کفناراندریان مینی وعاقرت اندینی

چو بگران توسن دوش بزریس کرگرسرکشد بازشا پرگرفت چوپرشدنشا پرگذشتن به بپل که سود سندارد چوس بلاخواست کمش در نه دل برگن ازگو سفند نه از بدگرنی در و جود عد و درج و د بو درششیشه به چه، نوش گفت بهرام صحرانشین وگراسی از گله با پیرگرفت مهری بهرد حله گرایب کاست چوگرگه خدیش آ مداندرکسند از البلیس مهرگز نیا پدسجو د براندلیشس راجای فرصوت مده

ورفناء ..

که بریخت دروزی قناعت کرد خبرکن حسیرتفی جهال گردر ا کربرنگب گردان نروید نبات که آفزاچ حی پروری می کشی که آفزاچ حی پروری می کشی که آفل سگب نفس خاموش کرد برین بودن آئیین نابخردست برست آرد ازمعرفت توسشهٔ برست آرد ازمعرفت توسشهٔ نکروند باطل برداختی ر

ضرارا ندانست وطاعت نذکر و گاعت ندکر و گاعت ترکمند مرد را سکوی بیشات ورک بشتات مرد را مرد را مرد را مرد را مرد را مرد را که و بهشی خرد مسند مردم بهست ریرورند می گوشش کرد خرد مسندم و می گوشش کرد خود و دار از ان که شد ستر حق آشکار میشار می آشکار از ان در حید انداختی

که در شربش بسنگ آنه براوج فلک جون بر دحرّه باز توان خونینتن را ملک خوے کر د بكم كرون ازعات نولش خورد نثايد بريدا زثرى تا فلكث كجاسيروحتى رسدور ملكت بيس منكه ملك خوس اندليشكن مخنت اومى سيرتى ببنيدكن نگرتانه پیچید زحسکم توسر وّبركُرُهُ لوّسين بركسَم تن خونشتن كشت وخول تورنخنت كركر بالبنك الكفت وكيخت چنین پرسٹ کم آومی یا خمی 🖈 با تدازه خورزا و اگر مرد می پخ توينداري ازبر النست وسي درون جائے و کرسٹ قوٹ فن بهنختی نفن می کت بإ در از کھاذکر گنے دکر انب راز كرميمعده باشد زحكرت تهى مدارند تن پروا ن ساگهی که تهی بهتراین رودهٔ سی بیسی وومشيم وشكم برنه كرددبهيج وكريانك دارد كامل من مزيد چو دوزخ كه سيرش كنداز دفيد تو درسبند آنی کرخب رمیروری جهی میرونت عیسی از لاغری بدين اسك فرد مايد دسي مخر جوخسر بأنجيل عيىلى محنسد مگرمی ندا فی که د درا و دام نبيندا خت جزحص خورون بالم بلنك كأمحرون كشدبر وحوش بدام افت ازبهزنور دن چوموش جيموس المكه نان ويبذرش خوري بدامش در افتی و تیریش خری

ر باجیم ور ترسی

نه وراسيه ميلان چوكان وكوى ئىن درصلاح ست وتدبيرونوي حيه درسند سكار بسيكا نهُ چە يا دىتىم ن نفىس بېمى نە بمردى زرستم كزشتندوسام عنان بازىجا ين نفس ازحرام ك باغوينتن برنسيا في بهم محس إزجونتو وشهن ندارد غے بكرز كران مغسنه مردم مكوب توخو دراجو کو دک اوب کن بوب وعوو نوشرست يرنيك وبد نوسُلطان ووستوردا ناخرد درس شهر كبر اندوسو وا واز بها ناکه دو نا ن گردن فسندان بكوا ومهوس رنبرن و كيسه بُر رمنا وُورَع منيكن مان حسُر کیا ماند آسایش بخسیروان چوسُلطان عِن بِث كت دابدان چو نون ورر گانندهٔ جان ورسید تراشهوب وحرص وكين وحمد سراز مکم ورائے توبر تافتند گرایس وشمنان تربیت بافتند بوبيندسرنيب عقل تبينر بهوا وبهوكس رانما ندستيز نگردندهائے که گردوسس ندبینی کهشب دروداو ماش فیس مهم از دست وتمن رياست ندكر د رئيس كه و شمن سرسياست نكرو كخرفي ازكاد مندوك نخااہم درین فوع گفتن سے

مع المفتاراند فضيلت خاموي حلاوت في منته وارى

سرت زراسان گزرو درشکوه اگریائے دردامن اری چوکوہ محرر فروا فلم نبيست برسيان زبان درکش اے مردبسیا روان دىن جزيبرگولۇ بىردند باز صدف دارگوبرشناسان راز تفيحت مكيرو مكر ورخموسشس فمراوا ل مخن باست دا گنده گوش طلاوت ندبني زكفت اركس چەنۋاي كەگوى نىنسى رنىس نثا يد بُريدن نبيندانداخت نيا يدسخن كفت اساخت بران زار فايان مسا مرواب تا مل كنان ورخط وصواب توخو در البكفنت إرثاقص مكن كما لسبت ورنفس نبان يخن سم اله والأهمسركز نه بين خبل بوسئه مشكسا ببترك يكسالودهكل يه و انا يك كوك ويروده كوسك حذر کن زنا دان وه مُرده گوسے اگر بروشمندی یک اندازدرات صكدانداختي تيروبرصغطات جراكويدا ن چيز درخفسيه مرد كدكر فاش كرو وشوور في درة پو د کرونیپ ش گوش دارو کسیم ا مكن بيش ويوار ميست سيس مگرتا شبیند درشهسربانه درون دلت شهر شدشت راز كربينيد كدئش ازز بان شق ست الاان مرود انا و ما فووضيمت

+ ١٠ جكايت ورحفظ اسرار

تنكش بإغلامان ليكيدراز كفت كهابن رانشا يدئنس بازگفنت بيكيروزت منتشردرجها ن بسالے نیامدر ول بر دمان بفرمودسبها درا بسيسدر لغ كدبر وارسز بإنتحاييال برتيغ سينح زائنيان كفنت وزبنهارتوا مکش بندگان کین گنه از توخات تواول ندلتي كريرسنيمه بود يوسلاب شديبين سبن جرسود که اوخو دیگوید بربسر کسے توپیدامکن رانه دل بر کسیه فكرازرا خركيشتن بإسرار جوامر بگنجینه داران سبار چوگفته شود یا بداوبر تورست سنن "ما مگونی بر ودست مست بيالائ كام وزبالنش ميل سخن وبوسندسيت درجاه دل وہے بازنتو ان گرفسنتن بربو توان با زواد ن رونرّه و پو تو دا بی که چو د پورنت از ففس نیباید بلا حول کس بازلسیس يئح طِفل بر د اد وازترَنْ بند 💎 نيا پدنصيدرُستم اندرکمن ـ کھوئے آنکہ گریر ملااوفتد ۔ وجودے ازا ن در کلااو فتد بد مقان نا د ان جنوش گفت زن بدانش مسحن كوئ يا وم مزك

٣- حِكايَت سَلامتْ جا الْحِرِي الْجَامِوشَى

ميكه خوب فُلق وَعَلَق يُوسَس بود که درمصریک چند خاموش اود بگروش چريروا نه جويان گؤ ر خرد مندمردم زنز دبک وفور که پوشیده زیر زبانست مرو تفكر سنني باول خوليش كرو جيه وانندمردم كددانشورم اگرمن تنین سربخود در برهم كه درمصرنا دان نراز مسيم سخن گفت و دشمن بدانست و وت سفركرد دبرطاتن مسي تشت حفىورش يربشان شدفيحارزشت به بیدانشی بردهٔ مدرید مے درائب أكرفونينن ديدسم كه خود رانكور وكي بنداتشنم جنين زشت ازال يروه برواتم چوگفتی ورونق نماندت کریز كم أوازرا باشد أوازة سيز وقارست ونا ابل رابرده يوش تراخامنی اے خداوند پیجشس دگرجایلی پردهٔ خود مدر أكر عالمي مبييبت نودمسب فنميرول نوليش مناسئة زود که مېرگه که خواسی تو ای نمو د كوسش شايد منهان باذكره وليكين جيبيدا شوورازمرو كه تا كار وبرسر نبودش نكفت قاسترسلطا ن و شب كونهفت يراكنده كوئ الأبهام تبر بهايم فهوست ندوكو بالبشير

به مردم سخن گفت با مد بهوش دگرند شدن چون بها می خوش برنطق است و عقل دی زاده فاش جوطوطی سخن گوست د نا دان مباش

- KA-KA +

گریبان در بدند ویرا بجنگ سیکی استراگفت در وفت جنگ جہا ندیدہ گفتش کے خود پرست لفا خور ده عریان وگریانشست وغني كرت لبستد او وسه دان وريده نديدے يو كل سيرين سراسمه گو مدسحن پر گرز افت وطنبو رسيه مغراسسياراا في بآب توان مشتنش دلفتس البيني كه اتش زبانست وسبس بُمنرخود بگوید نهصاحب مہنر اگریست مرو از منربهبره ور اگرمشک خانص نداری بگوس و گرست خود فاش گرددسے بوگند گفتن كه زرمغرببیت هیر حاجت نکاخ د گبوید كهست كرسعدى فاابل ست واميركار البويندازين حرف كيران مزار که طاقت نداره کیمغزم برند ادابا شد ار پوسستینم در ند

+ = 6-0

الفدرا پسرنیک رنجور بود شکیب از نها و پدر دوربود

یے یاسا گفش ازر وے بید كر تبدّار مُرغا نِ وحقَّ زبند قفسهائ مرغ سحرخوال كست كه در بند ما ندج زندان سكست یک نامور بلبل خوش سرائے بكهداشت برطاق بتاسيك جزاس مرغ برطاق الوان نيافت بسرصورهم سؤيربتان نتنافت توازگفت څود ماندهٔ درقفسس بخند بدكائ بلبل وشافس وليكن يو گفتة وليكش بسيا ر ندارد کے یا تو ناگفت کا ر زطعين ربان أوران رسته بود چوسعدی کردندی زبان ستدبود كه ارْصحبت خلق كيروكسشار سے کیروآرام دل درکسشار بعيب خود ازخلق مشغول ماسق مكن عيب غلق لمه خردمند فال

جوائے سرازرائے ما در تباقشت پو بچارہ شدسٹیش آ در دہبد مند کریا ن ودر مائدہ بودی دخرد مند در مہد نیروی حالت نبو د توآئی کو ان یک مکس رکجسہ

الم شوى بازور قعب ركور که نبتوا نی از خرشیتن د فع مور چوکرم لحدخوروسید و ماغ ر دیده چون **بر فروز دچر** اع نداند بلی وقت رفتن زجاه لوشیده حیثمی مذہبی که را ه سرشت این صفت روجوت مدآ رنيا مؤتنن ثهم وراسك ت منع كريے دُل حق نيوش حقت عين ماطل في عارس الموث الماندونع باری ورترکیے القطان الی

يا قليدس صنع ورسمه نگسند الن الكاكمنت از حيد سب ل المنفقي بات و البهي إتَّى كن ازرفست بر و سنحيث انتخوا ب بيمار دوول كرد نشايد ف مع برگرفتن ز جاسيخ ابركروس كعب وزاز رشاي كه ورصلب اوكبره للحنانييت ان سیره سرآ و می خست سیست اصدمهره در بكد كرسافست كه كل فهرة جونتو برداخت ست زين وروسهمدوسماكي الت برن است الدير فور جو ارح بدل ذل بدالنشس غزيز برورسرو فكرور اسئه وتميز اليم بروك اندر افت ده وا تو يحيول العث بر فد صياسوار توارى بعزت نورش بين سر

الكول كروه اليشان سراز ببزتوك

مگردن درش مهره بریم فت د میرون در مین میرون در مین میرون از مین میرون مین میرون مین میرون مین میرون م

بردا د مائ زا د بم فت د چهدش فرورفت گرون به تن پرشکان بما ندند حیران فرین سرس با نرمیدد تن راست شد وگروزبت آ مد بزد د یک شاه خردمند را سرفروست د بشرم خردمند را سرفروست د بشرم اهمروپ و بیمیدی گردنش فرستاد تخفی برست ربی بعد رازیهٔ مرد بشتا فتن د بعذ رازیهٔ مرد بشتا فتن د قهم گره ن ازست کرمنعم ویج کر دوزبیس سربرا ری بهج سرمهم - گفتا را در رفظ درصتع بارستعالی

شب ا زبهر آسايش ست وروز ميروشن وحراكيتي فسندوز ہمی گسنراندیس طیبهار سپهراز برائے توفرانسس دار د گرر عد ہو گان زند برق تیغ اگر با د و برفست فیاران دمیغ كم تخير تودر خاك جي پرورند بمه كارداران فسنسرمان برند كرسقائ ابرأيت أروبدون ا گریشنه مانی رسختی مجو سسس تماشاگه ديده ومغسنروكام د خاک ۲ ور در تگ بوی طعام رطب دادت أرمخل وتخل ازيزا عسل واوت ازنحل دمن أريوا زبيرت كونخاحيني كرش فبت بمه تخلبندان نخابند دست غور و ماه وبروین برائے تواند قنا ديل سقعت سركمئ توا ند زراز کان وبرگ تراز چیخ تاک زخارت گل وردواز نافیشک كرمخرم باغيارنتوان كُذاشت باست هودت جنهم وابر ذسكاشت توا ٹا کہ آن ٹا زئین پرور و بالوان تغمت حبيت بين يرور « كه شكرش نه كارز بانست يس بحان گفت بأيدنفس برنفس كهمى مبنيم الغاست ازگفت ميت غِدايا د لم خون شد ميده كيش كە قوچ للانك بر اوج فلك مگونم وو دوام ومور وسمک

زبیور ہزاران یکے گفت الد براہی کہ یا یا ن ندار دمیو سے

ہنوزت سپاس اند کے گفتہاند بروسعد ہا دست و دفتر بشوے

م پات مور تو ب

میرخفته بودی که بر بادرفت بتدبیر وفت نه نه برداختی منازل باعمال نیپ و دمهند درگرمفدی شهرمساسی بری تهریست را ول بر اگنده تر دلت ریش سرنجب غم شو د غنیمت گرینجروزی کومست بفریاد وزاری فغان داشتے بفریاد وزاری فغان داشتے سرمریوز گارچون مُرده بریم مخفت تو بارے دے چند فرصت شماله

بهاك كمعمرت بهبيفتا ورفت بمه برگ بو د ن بهی ساختی و قیامت که بازار مینونهب ر بضاعيت بجيذان كرارمي بري که با زارجیندا ککه آگننده تر زبنجبر درم بنج اگر کم شو د-يوينهاه سالت برون شدروس اگرمرده مسكيين زبان داست كدك زنده حون مست امكان الله چومارابعمات لشدروزگار ١- حكاست برمروو ستب درجواني وطبيب لغ

چىلىلسرايان چىكل تازەسى زشوخی ور افگند و فلعنسل مکوے زدور فلك ليل موسيتس نهار جماندیده پیری زما برکن ار چەفندق زبان ازسخن لىتە بۇ د ندجون مالب ازخنده عون بيتداد چه ور کنج حسرت است بنی بدرد بوانی برفت کا ہے پیر مرد بآرام ول باجوانان جبيت يستح سرمرآراز گربيا لعمنهم . برآور دسرسالخور د ازنه هست جوالبنش گرتا چه پیراندگفت جوبادِ صبا برگلتان وزو جميدن درخت جوان راسزو سكترشو وعون بزروى رسير جد تا جوالنست وتسرسبز خويد بریز د درخت جوان برگ شک بهاران که با د آور و بیدمشک سكربر عارصم صبح تبييري دميد نزيبد مراباجوانا ن جيسيسد بقيد اندرم حسسره بأزى كهود و ما وم سررسشت خو ا بدورو و شارست نوست برس نواتن كرما از سخر شدنهم وسست وگرچیم علیل جو الی مدار چىرىلىشىسىت ازىزرگى غبار نشابد جوللبل تماشائ باغ مرايرف باديد برتيه د اع. چهنچواسی از باز برکنده بال كند علوه طاؤس صيب جمال شاراكنون مبيد مدسبره نو مراغله تنگ اندر آید ورو كركلدسته بندويو بتيرهروه كتشت گلستنان مارا طراوت گذشت

وكرتكيه برزندكانى خطاسست مراة نكه جان يدربرعصاست كه بيران مرندا ستعانت بدست سلم وانراست برمائح حبت فرورفت ون زردشدا فتاب كل ت رخ رويم نگرززناب جان زشت نبود كداز يسرطام بنوس خیتن از کو دک نامت ه زبشرهيم كنابان نهطفلا نذز تسيت مرامی برایدح طفلال گریست بدازسالها برخطسازليستن مكوكفت لقبال كم نازليتن برازسو دوسرما به دادن نردس بم از با مدا دان در کلیدنسبت برو پر سکیں سیاہی نبور جرآن تارسا ندسسيا بي نبوم -16-m

زناليدنش تامردن قريس كهن سالے أر بنز وطبيب کہ یا ہم ہی ہرنیا پرزجائے کروستم برگ برندا سے نمک آ براريا نداين فامت خفته ام كەپايت تيامت برآبيزگل بروگفت دست زجها رسس درایام بیری بش باش ورائے آگرورجوا فی زوی دست ویائے مزن دست وباكابت زيركرنشن هے دوران عمرا زحیل سرگذشت كرفتامم سييده دميدل كرفت نشاطا تكدازسن دميدن كرفيت که دور مبوس بازی آمدنسسه بها بدموس كرون ازسسريل

نېرسىپىزى كيا تازه گرود د[ٍ] كى كهسبزى بخوا مدوميداز ككم مگذمشتهم برخاک بسیادگس تفرج كنال در ببوا وسوسس كسانيكه وتكر بغيب اندراند بهایندورهاک مایگذرند درينيا كهفضل جراني برفت بلهوونعب زندكا نى برفت كه بكذشت برمايوبرق بان وربغا جنال روح برورزون نسوولك الإشم وابب خورم ىد بردىنست ناغم دى خورم ور بغاكد مشغول باطل شديم زحق دور مانديم وغا فبل شديم بيرخوش گفت باكو دك موزگار كمكالص والريم وشدروزكار ته كفتار كنيميت شردن قوت جواني بين صفف يري

که فردا جوانی نبا پدزسیسر چمیدان فراخ ستگوئے بزن برانستم اکنول که در باخسسس که جرر و ذسے از فسی شقید بود تو میرو که بربا د پائی سواد نیا ور دخوا پر بهائے درست طریقے ندار دیجسیٹ بازیست

جوانار و طاعت امروزگسیر فروغ دلت بهت ونیروئی تن من این روزرا مت در نشاختم قضاروزگار سازمن ورد بود میرکوسشش کندیر فرزیر بار

﴿ شُكست قدرے كرين المقلب الريث مُكست الريث

جوافت دہم دست و پلئے بزن چ چارہ کنوں جز تیمم بجن ک بٹروی ہم افتا ن وخیزان برد تو بیدست و پائے از سنتن بخیز

نر که گفتت به جمیوس در اندا زنن بغفلت بدادی زوست آربیاک چواز چا بهان در و و بدن گر د شرس با و یا یا ن برفت ند تیز

باب وبم ورمنا مات

کنتوان برا ور و فروازگل.
کربے برگ ما ندزسر طائے شخت
زرحمت نگر دو بہرا وردہ دست
بیاتا به درگاہ سکین نواز
بیاتا به درگاہ سکین نواز
کر بے برگرانین بین توانشت
کر جرم ا مداز بندگان وردجود
بامسید عفو خسد ا و ندگار
بانعت م ولطف تو خوکردہ ایم
بانعت م ولطف تو خوکردہ ایم
بیکر دو ز د نبال بخت ندہ باز
بعقیا ہمیں جیشم داریم نیسنے

عزينري توخواري نرمبنية زكيسس بذلِّ گذمشهمارم کمن ۴ زوست توير كرعقوبت برم جفا بردن اروست مجور <u> غود</u> نے و گرشرمسارم مکن بنیش کس سيهرهم بود كمت رين يا يئر به توسروار تاكس تعين دار وهم

ً ا كَرِيّاج بَحْشَى سسرا فسرا نه وهم

بحال عزيزان غينمه يتهنسار بانقل وسيق محاسس آبادكن براگندگی را بیک سوک نه ك دوري خودا فتدسرانجام كار ا گرجامه تنگرست یاره مکن کهنو دیاره گرد د چو گرو د کهن خود ا فتدج بیش ایدش برگ میز بعداً جد از يستن برهبيت كربيوند ياران كُشايد زېم،

محرأ ساينشاخوايي ازروزكار دِل ازروسے ہم صحبتان وکن بجعيت ووسستان رويه بدورى ككوش ارجيه بازوست بار مزن شاخ اگرمپوه تلخنست تيز هِ لَا بُدُ حِدا لِيُست ازلبدزست ازان تبيغ مرداشت اين لبشت حمم

عزيزي وخواري تونجني دلس

خدایا بعرت که خو ارم مکن،

مسلط ممن جون معيرسرم

كيتي نترزين نباشد بدي

مراشرمساری زردسے توس

كرم برسرافت درتوس ايه

نیار دسیک جائے دیدن دودو مياد ايرأكنده بإزار او زنادكندجرخ رايرصدا كه دورم فت ازخانه منوني دور که آزادش سروسوسس بود ندار د بجرعسا حزی میشه ر اسيب ك انتوا مدربون نايدنس ازاد كيدن عسفريز ويرشندرا أبعيوان بكام بربهن إننان راحربرست وخمز خورش كرسبوس ستحسلوالود كه جون ميرسا ندسن رابروز جكرضة كروودكازر وهنسينر چوسیل از تمنا کے مبندوستان ميان كل ولاله خورد كم ك كركي فرع ازاليثان فبفرلثاخ سك باره كشندغرس كراب

ارزا نن وشمنی با کونر خ<u>ے او</u>ست رفيقي كه با وصل ت كارا و سمرازا شيان مرع اُفتد عُدا به بین جون بو دحال ناصبور دل مروم م ان گا ٥ تومسن بود چو گرو د گرفت ر اندلیٹ ئر خروشي ازجت باشدحرو ن مرلف ارج الحست برقو سے ير بالمست اندرون عيتمك تلخ والم معليم كرمويش أودسيسند كرز تن از فاقد مُجُون ناشكيب بود جدا ما ند گان را از وئيس اسوز مراد وری دوستان عزیز فرومروم ازحسرت وكستال کسامے کرمرر وکے شان کے بہلے ى كىنون سو*ب بس*تان چولايم فراخ لتب*ی گشت زان تازه رویان سر*

كه دور فلك در توسنت أن مباط كه اول و بدسنسرت آخرخار بزاری حیسرانوں بگریدرہی کا زسمسریاں سیدایواں شی كنون وفت را ما زهبس خطات كالبيبارسيتند وكم بافسستد نه تبرے که بیروں پر بدارکیا چ داری فرزا رحسرتفان^م سفرتا يه جا يست ومنزل كدم سنب اسابق خواب چوں میکنند بریاں دے میمان کہ اند رل ما مگویز است بیلوے شا*ل* بیاران بری ماجسرائے نیاز تاشاكني جوك بإران من که بکساره زمابرگرفتشند ول كه دل نوسشس كنم زان ماليول م طبرب نائم زندگانی بود سيك كرواندلبشد فودكراك

نشانے منبینم کنوں زاں نشاط زمانهٔ ندار دحبسنر ایس پیج کا ر گزست آل كه با پیم سنیم و فات بزركا ركبس رفته كنشتا فتند نه بعد ا زشدن با زگرد د زما ب مجا بودي اے مرغ فرخنرہي بشادی تمجامی گزارند گام کجار و *زراحت فن*شرون کیبنند بعیش وطرب بهمنان که اند كدام آب وييت درج ئ شال چواز ما خسرا می سوک خاند باز بدرويزه حبشهم بإران من فغاب زا رحسريفا بصحبنگسل بيك نامئه بم نه كروند باد براں نامہ کز یارٰ جسانی بو د اگردانش داری استاکات

مگر کن در برجیسرخ دِولاً به اُ^{دِد} که چوں ہزرماں می برداسب مرد چىسرماك ورفاك فارى سېرد چە دلماكزا سىيىپغى كردخورد کزیں رہ نوسستن جہ داری نیاز مرامر كمسس ابي ماحب براز دنه يرسيد ما ز زگر دندگی نیست کیب محظه دور چینسکل ست کیرجی درطلمات نور یو شدسا خنه بازگر و دخرا پ روائي برآوردن از فاكك آب طلب برسر گنج الخب خنز، خیاہے بہرسکرے انخستن كه درست شهردا وجهال داتما مبيرولكش ايمن ظمسرشيشه فام توا زمشیشه او کے برآنی پرول چوکرد ا و جهان رابشیشه درول كەمبىتى پرازحېنىسى كىتى نائ سراپائ ایس مادرفشند زائ مبرحب است كسبين وكم بهانى بنظارة عالم است زبيندس نظمر لك عالم فروز په مېبې تاچه د بري و مېني موز كه بالاست أب وتهش جاه كور جهان غرق نا دیده در مایش شور كهاز عال فو د چرخ موئخ نگشت بساعال مردم كركسشت وكزيشت بها توكه كهست شدازر ذرگار جهال کهنسه وبهجیان بر قرار سَيْبُ مُم شدود بگرسه خاس ن و كرسبت إي جال طائكاتنت ودرو ورین در و باز کردن در د د المانم غرض باغنال راجه اود بیکے بازگن پردہ زیں خاک، زرد كه دياست جس سنى اندر اورد

ہرآں لالہ وگل کہ در گلتے ست بناكوسس ورخسارسي شفرست بباديد كزمشس آزاد كشنت كەناگە ز قاكىسىيە باۋگىشت بساءكمشر دربي فاكسسيت كداز فاكر جهستر فأك نام ببرت بسانن که او بارصت پرل نه برُ د که درزیرا نمارگل شد چو مرو بنات مسر از کل براری براب سیسے برنیا مرکہ گرو دخسراب یہ چو در کیبهٔ مردم این نقد خاص زناراج دروان سراره خلاص ببا ناکینم آں چناں رخت رہیج كةحب نرنام نبكو ندانيم بييح بمسنوق بكستنب جديات سيمشاد که مهمان عیمسسرسه متود با مدار كمن ميل ابن فاك بون اكسان الله که بیونداونسستهجسنرا خیال از ماش از نولئ فلك ناشكيب كره مثبت جهرند وسنك أبهو فربب كمشنثركه برآيهو آواز راند زتن جان اورا به آ داز خواند صفیرسه که صیا و زوکرو دام زمرُغ ارعنونِ الله يافت نام جاں مایہ تدید مگرسوم را كه وبراندمييون بود بوم را مبا چې بايدا زا ل دا ندخرمه ند بو د كهاجان بهم بازتوابد ربور جاں راجو نیکوسٹناسر کے متاع جمال را بخوید بسے دربن نوان که حلوانترفاکسترات جگراول وشور بالبسترست بهال طفل را ما در وسستگیر بخوں پر ورد آول آنگرشیر

كه خرز مره را نام كردست سيسيب منه دل درب باغ المه قربيب ندا نم کے رازو<u>ا تندگاں برت</u> کہ تواند درولوح یا بیندگاں د درہ داروای*ں تنگنا سے دراز* که در رفتق وآمرن هردو باز کیے آید و دیگیرے میب رود ازیں ہرزمال نوبرے میرود که درمرگ راخار تنوان نها د درین مرحله بارنتوان تها د غے کا اید ُ فورکہ عاں زمننیت چەسازى رواسقى كزان فرىنىت له خوا برشدن منزل دگر^{سے} اليدير آراستن نظرك عشاق بدر گهت اسیزند بیا زاں بین که عذرت ندپر برزر بیا هر بور وجفا که کرده معذوری

وزبیم بری نبک مشمارندا ورا رندا س بهدنشت دست دارنداورا

مر داک نبو د که خلق نوارنداورا رندے که منور شے وسننے بکرم

ببحب توحزین کرده دل فرم را باتلخی هجرت چیسه کهم عالم را خسترم بتو داشتم دل پرازغم ا من کمی عالم تبونوسش می کردم بردولتِ اودل نهداز ببرفدائ گیرد اعلش دست که بالانتظائے

عاقل بچہ راُمتید دریں شوم سر کا ہرگادکہ نوا برنشسنید از با ک

دم درکش و درکار خداکن مارا روجارم و بیره کن ر پاکن مارا اے نوا جر! میکے کام رواکن مارا ماراست رومیم کیک تو کج بینی

وزگردش دوران سروسالمطلب با در دسباز دهمی درمان طلب

اے دل ززانهٔ رسم احسان طلب درما بطلبی در د نوا فزو*ن گر*دد

اندلیژهٔ وجهد ماکها خوابدرفنت ویرآمده ایم وزود می بایدرفت

چوں کار نہ برمُرا د ما نواہدرفت بهوسندنشستنہ ایم وجسرت انکہ

كىكى ئىخلەر عمرخوىش ھنائع نگذاشت يا راحت خودگر بىر دساغرىر داشت

هر کو در منے زعفل در دل نبکا شت یا ورطلب رصائب برد ال کوشید

واند*لینهٔ فردات بجزسود انعبیت* کیس با قی *عمررا* بها بهدانیست

امروزترا دستنرس فردانمیست منابع کن ایس د مرار دلت شیرا

رازازیهه ابلهان نبان باید داشت چشم ازیهه مرومان بهان باید قرات سنراز بهد تاکنیاں بناں بایروات بنگرکه بجال مرؤمان می چرقمی الرساكن سجدست ورابل كنشت هردل که درو در و تحبت بسرشت در وفتر عشن نام هرکس که نوشت أزاد زدوزخ سن فابغ دبهشت يا قصّه كارخوليش مشكل شودنت برگه که غنی نلاز م دل شود سند تا نوش د لی*ٔ ت*نام مال شودت حالِ ول ویگرے بہاید پرسید منزل گه عاشقال جبر دو نرخ جپشبت ورحيثم مخقفال جدزيبا وجارست زير بمرعاشقان چه بالدين چيشت پوشيرن بيدلان ديه المرج بالاس الدّ بهدا فا ن بمشبيم بركشت رليه كربرنت را برو باز دكشت ۴ کیسٹیار گیشتنیم پر گردد رود شت از کس فیمشنیدیم که آمرزیں ماه

لا بسیایمشتیم برگر دور دوشت کیک کارمن ازگشت ہی خاکت گشت ورجانوشی زانه ارسے عمرم گرخش گلذشت بکدیے خوش گلا بربیزه که برکنا رجب نے رسته کا سی کو یاز کسید فرمضند نوئے رسته کا بیار سرمبیزه یا بخواری ندمشی کا ب سیزه زخاک لالدرد نے رسته ا

آن به که درین زمانه کم گیری روت بابل زمانه صحبت از و در مکوست آن به که درین زمانه کم گیری روت به بابل زمانه صحبت از و در مکوست آن کس که تراز محملگی مکید بر وست به برای میشود باز کهنی شونت اوست

لا چندیئ نسبه مال صرت ونیاهیست هرگردیدی کسے که جاوید نریسیت ایس بک نفسے که درزنت عارب ب

پول مردن تو مردن کیبارگیست کید با دیمیراس حب بیپارگیست خون و مفترک پوست در کار نبود ایس جیست خوارگیست

بهش دارکد د فرگار شورانگیزاست در کام تو گرز مانه لوزینه نهد نهار فرومیرکه زهراً میزاست

پارشن و دوست فعل نکیونیکوست برسی کند آنکنیکیش عاوت اوست بادوست چوبرکتی شور دشش تو بادیشن اگرنیک کنی گردو دروست ۱۰۷ اوال توہ کھ کو کست اوال توہ کھ دگرگوں شدیست X کے دل چون جرین فرٹ کست جوال کر کھوں شدیست کار تو ہیرون شرنست کے ایک تو ہیرون شرنست کے ایک تو ہیرون شرنست

بَت خانه و کعیه خانهٔ بندگی است ناتوس زدن ترانهٔ بندگی است محرانی کلیبا و سبیج صلیب حقّا که جمه نشا نهٔ بندگی است

م کل گفت برازلقائے من رونست چندین تم کلاپ گر بارے میسیت مبل کر بان حال با اوم گفت بیک روز نه خند میرکر سالے گرسیت

maroof wrahman

(بالهمّام نمشى امرادسين عليم برقى پرىس چورى دالاقىمىيىلى مين چهپا م

ترغاب تويد الرسيس 19182/3445/Les بالمست يم حمد تدو يادر عان بودراستران وتران مردان خداز خاکدان قرائد عاع زود كون ودر مكال ورا بتكري بسيالكانيار رجال برود مر آدازول أرود برر وع رياد تعقامل نسدد على الكي وم زام ليسوه المتاده رروع تودرالنشدل اے حواج زمکر تو عمل مارد ועוכל בנעם שנים אין יו يك وقعت لغكر تقريم من باي صدوقت براع كار دنسادارى مروان تودل عمرر دون نفرم ياعلم در على برابر كردد ىب بەلىپ دىن كالىر: يرقوزامىم كام دوبهال ترامير كردد بيكان أو كل المتاعد سَلَ بِي طُلُونَ بِرُولُد (ے بِی اُن وست بمركروفاكيات بي 618 1652 Stelle إر روعنا المراد التي المرادة روزے زے گلا کارین لنتم كه چ / ده كه كي سورند وزنور لغيده م مندر ردا يارب زقناعتم لونر كردال بي منت كلون الرالا ا وال من موج فتر ار ال



DUE DATE

ll Q	۸۹	A. A	915000
- (")		LUL	101
DATE	NO.	DATE	NO.